

آخرین نوشته‌های
منتشر نشده

کیانوری

(ص ۹)

ساختار مافیائی
قدرت و ثروت
در ج.ا.

(ص ۱۵)

پاسخ آیت‌الله منتظری به ۳۰
پرسی ویراستار کتاب خاطرات:

بنام انقلاب،
انقلابیون را
قلع و قمع کردند!

دست‌های پشت صحنه یا
"قدرت سایه" در ج.ا. (ضمیمه)

Rahe Tudeh

راه

سالگرد انقلاب ۵۷

خجسته باد!

توده

دوره دوم «۱۰۳» بهمن ۱۳۷۹

"علیزاده"

از مشهد دستور می‌گیرد!

(گفتگوی رادیویی ص ۱۵)

آیت‌الله جنتی
در "برج سبز"

(ص ۲۷)

عالیجنابان

در برج‌ها و "سونای پیام"

(ص ۴)

نیروهای مسلح

و جنبش مردم

(ص ۳۳)

دبیر اول حزب کمونیست کردستان عراق:

با شکست اصلاحات

ایران به سمت

انقلاب می‌رود!

(ص ۷)

سرانجام توطئه‌ها تجزیه ایران است!

در آستانه انقلاب مردمی بهمن ۵۷، سلسله رویدادهای نگران‌کننده‌ای در میهن ما در جریان است که یادآور توطئه‌های آستانه انقلاب ۵۷ و سال‌های نخست پیروزی این انقلاب است. این رویدادها، که اگر در خنثی سازی و مقابله با آنها غفلت شود کشور را به سمت جنگ داخلی و حتی مداخله مستقیم قدرت‌های خارجی در امور داخلی ایران خواهد برد، هر اندازه به زمان برگزاری انتخابات دوره هشتم ریاست جمهوری نزدیک‌تر می‌شویم ابعادی خطرناک‌تر و ضد ملی‌تر به خود می‌گیرند. در هفته‌های اخیر، در حالیکه محمدخاتمی در سخنرانی‌های مختلف خود به خطرات خارجی اشاره کرده، وزیر کشور، نه اشاره، بلکه مستقیماً زمزمه‌هایی را مطرح کرده که در باره "آذربایجان واحد" عنوان می‌شود. در ادامه همین هشدارها، "محمد رضا خاتمی" هماهنگ‌کننده جبهه مشارکت ایران اسلامی و عضو هیات رئیسه مجلس، طی سخنانی با صراحتی بیشتر به این خطرات پرداخته و نسبت به ادامه کارشکنی‌های مخالفان اصلاحات در همین ارتباط هشدار داده‌است. این در حالی است که نمایندگان مناطق کردنشین ایران نیز طی نامه‌ای خطر ادامه توطئه‌های جناح مخالف اصلاحات در کردستان و تشدید تشنج در این مناطق را یاد آور شده‌اند.

پیروزی طرفداران گسترش جنگ‌های منطقه‌ای در انتخابات امریکا که به تشکیل کابینه‌ای جنگی توسط رئیس جمهور جدید این کشور انجامیده‌است، اظهارات خشن و جنگ طلبانه وزیر دفاع آینده امریکا در ارتباط با کشورهای طرفدار باصطلاح تروریسم، که همه محافل سیاسی این کشور آن را هشدار به ایران تفسیر کرده‌اند، فعل و انفعالاتی که در عراق در جریان است، پخش دوباره انواع گزارش‌ها در باره حمله امریکا به عراق در جریان اشغال کویت توسط این کشور از طریق شبکه‌های سراسری تلویزیونی، تکرار ادعاهای شیخ نشین‌های خلیج فارس در ارتباط با جزایر تنب بزرگ و کوچک و ابوموسی، نفوذ عربستان در میان افغان‌های مقیم ایران و ظرفیت تبدیل مافیای مواد مخدر ایران به واحدهای جنگی آلت دست قدرت‌های جهانی، نشانه‌های آشکاری است که نمی‌توان آنها را نادیده گرفت. در همین شماره راه‌توده، بخشی از طرح استراتژیک "برژینسکی"، با عنوان "تخته شطرنج بزرگ" می‌خوانید که در آن با صراحتی کم نظیر، مسئله جنگ داخلی در ایران، تجزیه ایران و حتی مسئله "آذربایجان واحد" را بعنوان "تیز امریکا" برای حفظ برتری خود بر روسیه و جهان طرح کرده‌است! (۱) (بقیه در ص ۲)

ایران در شطرنج جنگی امریکا

(ص ۲۹)

(بقیه سرانجام توطئه‌ها... از ص اول)

اما، این تمام آن رویدادهای خطرناکی نیست که موجودیت ایران را هدف گرفته‌است. در راس همه این توطئه‌ها، مقاومت ضد ملی جبهه مخالف اصلاحات قرار دارد. مقاومتی که شباهت انکارناپذیری با توطئه‌های سال‌های نخست پیروزی انقلاب دارد و اکنون از تجربه ۲۰ ساله به انحراف کشاندن انقلاب بهمن ۵۷ نیز برخوردار است. در واقع، تفاوت این رویدادها، نه در اشکال و اهداف آنها، بلکه در تجربه‌ایست که از یکسو توطئه‌گران بر اثر ۲۰ سال ستیز با دستاوردهای انقلاب ۵۷ کسب کرده‌اند و از طرف دیگر کسب تجربه و آگاهی عمیقی است که در وسیع‌ترین سطح ممکن در جامعه امروز ایران پیرامون توطئه‌کنندگان و توطئه‌ها وجود دارد. بدین ترتیب، دو تجربه و دو شناخت و آگاهی در برابر هم قرار گرفته‌اند. "جنبش" و "ضد جنبش"!

آنچه که توطئه‌گران خارجی را نسبت به موفقیت خویش برای تجزیه ایران و فرو بردن آن در یک جنگ داخلی امیدوار کرده‌است، ستون پنجمی است که با عنوان "دفاع از ارزش‌های اسلامی" و با ایستادن در برابر خواست مردم در داخل ایران عمل می‌کند و زمینه را برای توطئه‌های خارجی فراهم می‌سازد.

تمام مقامات جمهوری اسلامی اطلاع دارند، که در سال ۱۳۷۶ و در آستانه برگزاری انتخابات دوره هفتم ریاست جمهوری تمام مقدمات بین‌المللی برای مبارزان ایران توسط امریکا فراهم آمده و حتی، آنگونه که گفته شده ۱۸ نقطه مرکزی برای این مبارزان نیز نشانه‌گیری شده بود. پایان دادگاه میکونوس و اعلام دست داشتن مقامات درجه اول جمهوری اسلامی در ترور رهبران کرد ایران در آلمان، جنجال حجتیه ساخته "اعدام سلمان رشدی"، قطع مناسبات کشورهای اروپائی با جمهوری اسلامی و سخنرانی تحریک آمیز و نسنجیده "رهبر" که خواهان جلوگیری از ورود سفیر آلمان به ایران شده بود، تشدید ادعاهای مربوط به سه جزیره خلیج فارس، انفجار پایگاه نظامی امریکا در عربستان و باز کردن پرونده سقوط هواپیمای امریکائی بر فرار منطقه لاکربی اسکاتلند، انتشار چند عکس از تاسیساتی که گویا جمهوری اسلامی می‌کوشد در آنها سلاح اتمی تولید کند و یک سلسله تبلیغات دیگر همگی دست به دست هم داده و سناریوی کاملی را برای حمله هوائی به ایران فراهم ساخته بود.

شکست توطئه - شرکت وسیع مردم در انتخابات ریاست جمهوری و حمایت تاریخی آنها از محمدخاتمی از یکسو و سیاست تنش زدائی خاتمی در عرصه جهانی و گشایش فضای سیاسی - مطبوعاتی در داخل کشور که از حمایت قاطع مردم برخوردار شد، توانست مشروعیت حکومتی و حمایت مردمی را برای جمهوری اسلامی فراهم آورد. این حمایت مردمی و جلب افکار عمومی جهان نسبت به تحولات نوین ایران به گونه‌ای بود که دیگر ماجرا جوئی نظامی علیه ایران نمی‌توانست به آسانی پیش از انتخابات دوم خرداد ریاست جمهوری صورت گیرد.

عملکرد مخالفان جنبش مسالمت جوینان مردم ایران و انواع توطئه‌ها برای جلوگیری از تحولات و مانع تراشی برای بازگشت جامعه به دفاع از آرمان‌های اولیه انقلاب بهمن ۵۷ در تمام دوران پس از انتخابات دوم خرداد، دقیقاً در جهت بازگرداندن اوضاع به همان شرایطی است که در آستانه انتخابات ریاست جمهوری، زمینه را برای حمله نظامی - هوائی به ایران فراهم ساخته بود. یعنی، خنثی سازی تمام موانع داخلی و بین‌المللی بر سر راه کشاندن ایران به ورطه یک جنگ منطقه‌ای و سپس جنگ داخلی. این، در نوع خود شکل دیگری از همان توطئه امریکا برای تجزیه ایران در سال‌های اول پیروزی انقلاب است که در جریان حمله ارتش

عراق به ایران و طرح جدا سازی خوزستان از ایران و سپس جدا کردن کردستان از ایران دنبال می‌شد، اما دفاع ملی - میهنی مردم ایران از سرزمین خویش و میهن خویش آن را با شکست روبرو ساخت. همسوئی با امریکا بیش از این و آشکارتر از این چیست؟

در صورت آغاز تهاجم به ایران، آیا آن عزم ملی، که در بیرون کردن ارتش صدام حسین از ایران و در دفاع از انقلاب و حکومت برآمده از انقلاب تجلی یافت، در صورت ادامه ستیز با جنبش مردم ایران وجود دارد؟ درک عزم امریکا و متحدان آن برای دخالت نظامی در امور داخلی ایران و کشاندن کشور به جنگ داخلی و تجزیه کشور را باید در دقیق‌ترین پاسخ به این سؤال پیدا کرد. در پاسخ به همین سؤال است که نقش و تاثیر توطئه‌های چهار سال گذشته برای ایجاد بی‌تفاوتی در مردم و در هم شکستن آن وحدت ملی که بعد از انتخابات دوم خرداد تمام طرح‌های نظامی علیه ایران را متوقف ساخت بر همگان آشکار می‌شود، نه در شعارهای توخالی و معامله و زدوبند پشت پرده و دادن امتیاز به امریکا و انگلیس.

برخی سیاست‌های اتخاذ شده توسط دولت خاتمی، در هفته‌های گذشته نشان می‌دهد که حداقل وی و نزدیک‌ترین همکاران او نه تنها به اطلاعاتی دسترسی دارند که خطرات یاد شده در بالا را تأیید می‌کند، بلکه تحلیل و ارزیابی آنها نیز از تحولات جهانی و زمینه‌سازی‌های داخلی آن همین است.

گسترش سنجیده مناسبات نظامی - سیاسی با روسیه (که خود نیز در تیررس توطئه‌های نظامی امریکا و ناتو از طریق خاک ایران، بعنوان پل عبور قرار دارد) و لغو یکطرفه روادید (ویزا) برای سفر از شیخ نشین‌های خلیج فارس به ایران توسط دولت ایران، که پیوند مردم این کشورها را با ایران برقرار می‌کند نشانه‌های درک شرایط بشدت بغرنج سیاسی در منطقه توسط دولت است. اگر آزادی‌های بسیار محدود مطبوعات گسترش یابد و بگیر و ببندهای قوه قضائیه از ایران چهره‌ای مشابه شیخ نشین‌ها و حکام آن به نمایش نگذارد، بی شک سفر مردم شیخ‌نشین‌ها به ایران و بازگشت آنها به کشورشان به نیروی فشاری به حکومت‌های خودکامه آن کشورها تبدیل خواهد شد و تبدیل آنها به سکوه‌های نظامی امریکا برای حمله به ایران و یا حمایت از جنگ داخلی در ایران را بسیار دشوار خواهد ساخت.

بخش دیگری از سیاست محمدخاتمی بیرون کشیدن انقلاب ایران از زیر آن فشار بین‌المللی است که با اعلام فتوای قتل سلمان رشدی و تشدید عملیات تروریستی در خارج از کشور و بنام انقلاب، عملاً کشور ما را کشوری تروریست پرور و انقلاب مردم آن را "تروریسم" معرفی کرد. همان عواملی که در ماه‌های پایانی حیات آیت‌الله خمینی فتوای سلمان رشدی را مانع‌گشت انقلاب ایران معرفی کردند، در چهار سال گذشته از هیچ کوششی برای تخریب سیاست تنش‌زدائی داخلی و خارجی ریاست جمهوری، قطع مناسبات کشورهای اروپائی با ایران و زمینه سازی برای امریکا و انگلیس جهت تحمیل دوباره انزوا، محاصره اقتصادی و ضربه نظامی کوتاهی نکرده‌اند.

عملکرد و اهداف مخالفان جنبش مردم را در حاصلی باید ارزیابی کرد که برای امریکا و انگلیس و دیگر متحدان امریکا جهت خاتمه بخشیدن به تمامیت ارضی ایران فراهم می‌کند!

شواهد نشان می‌دهد:

مخالفان جنبش مردم که از ایجاد شورش‌های شهری، اعلام حالت فوق‌العاده، نظامی کردن شرایط، بستن بقیه مطبوعات، تعطیل مجلس و برکناری ریاست جمهوری - بویژه اگر محمدخاتمی برای دوره آینده ریاست جمهوری اعلام انصراف نکند - فرصت چندانی برای تحقق

نقشه‌های خود نمی‌بینند، در پی ایجاد شرایط برای حمله از خارج به کشورند. آنها بر این تصورند، که:

- ۱- با یورش به ایران، به مطلوب دست یافته و شرایط فوق‌العاده اعلام خواهد شد و سپاه و بسیج را به بهانه دفاع از کشور به خیابان‌ها خواهند کشید؛
- ۲- پس از نظامی کردن کشور، آنها که خود می‌دانند کوچکترین توان نظامی و مردمی برای مقابله با خطر خارجی ندارند، بزرگترین سازش‌ها را با آمریکا خواهند کرد و با دادن همه نوع امتیاز، بر مسند قدرت باقی مانده و ایران را حیاط خلوت آمریکا خواهند کرد.(۲)

آنها بر این تصورند که چون تاجران و اهل معامله، توان این زدوبند را خواهند داشت و آمریکا نیز از ادامه حاکمیت سرمایه‌داری تجاری در ایران حمایت خواهد کرد.

این اندیشه، در مذاکرات محمدجواد لاریجانی، در آستانه انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم و در مذاکرات لندن نیز تویحاً بیان شده بود. مخالفان جنبش، که تا چنین مرزهای خیانت باری برای حفظ حاکمیت طبقاتی خویش می‌خواهند پیش بروند، بر این گمان‌اند که می‌توانند به زور سر نیزه و قلع و قمع مخالفان به حاکمیت مطلق دست یابند. تمام تجربه ۱۰ سال گذشته جهان نشان می‌دهد که این نوع تصورها، در عمل نقش بر آب است و حاصل آن جز تجزیه کشور نیست. امری که با حمایت آمریکا و اسرائیل روبروست. (برژینسکی از آذربایجان واحد و کردستان یاد می‌کند و اسرائیل نیز از ایران موزائیکی!)

در چنین شرایطی، جنبش مردم و نیروهای هدایت‌کننده و حامیان این جنبش چه باید بکنند؟

در درجه نخست باید مردم را جهت از میان برداشتن آن موانعی آماده کرد، که در چهار سال گذشته مانع تحقق برنامه‌های محمدخاتمی شده‌است. زیر بار این ساده‌اندیشی هرگز نباید رفت که "خاتمی" توانسته، پس باید یک "خاتمی" دیگر پیدا کرد. بحث فراتر از این است. بحث اینست که تا شرایط تغییر نکند اصلاحات پیش نمی‌رود و تغییر شرایط نه کار یک فرد و یک شخصیت، بلکه کار یک جنبش است. بنابراین، جنبش را باید به سمت اصلی‌ترین آماج‌ها هدایت کرد و برای دست یافتن به پیروزی نیز تمام توان و نیروی اجتماعی را باید به میدان کشید و در این میان هرگز نمی‌توان روی نیروی نظامی کشور خط بطلان کشید و آن را برای مخالفان جنبش باقی گذاشت!

این بسیج نیرو و استفاده از همه ابزارهای قانونی موجود، که آراء مردم در ترکیب آن‌ها نقش مستقیم داشته (مانند قوه مقننه) باید بتواند قدرت حکومتی را به سود قدرت جمهوری تضعیف کند. بحث بر سر «همه پرسی» اختیارات "نهاد رهبری" از اینجا آغاز می‌شود. نهادی که اکنون ابزار دست مافیای اقتصادی، سرمایه‌داری تجاری، زمینداران بزرگ، غارتگران اجتماعی و ارتجاع مذهبی است.

بدین ترتیب، جنبش خود را از زیر بار آن تبلیغات شبانه‌روزی مخالفان جنبش در داخل کشور و بخش بزرگی از باصطلاح اپوزیسیون خارج کشور بیرون می‌کشد که از دو سو و هماهنگ با هم، در تدارک انتخابات دوره دوم ریاست جمهوری ناموفق بودن خاتمی را تبلیغ می‌کنند و با کوبیدن بر طبل "بن بست اصلاحات" مردم را ناامید و از صحنه خارج می‌کنند. اگر جنبش توانست موانع موجود بر سر راه اصلاحات را بردارد و آنگاه این و یا آن مقام نتوانست با شرایط فراهم آمده همگامی کند، آنگاه می‌توان از توانائی و یا ناتوانی سخن گفت. در هیچ کجای دنیا، تاریخ به یاد ندارد که افراد و اشخاص "جنبش" ساخته باشند، بلکه برعکس، جنبش‌ها،

شخصیت‌ها را کشف کرده و به سخنگوی خود تبدیل کرده‌اند، نه تنها به سخنگوی خود تبدیل می‌کنند، بلکه بی‌وقفه و با حضور خویش در صحنه سیاسی و مبارزاتی کشور، موانع سر راه را در هم می‌کوبند. اگر انتخابات آینده ریاست جمهوری، صحنه‌ایست برای بروز این حضور، چگونه می‌توان خود را طرفدار جنبش مردم دانست و آنگاه در جهت ناامیدی مردم و خانه نشین کردن آنها، که بزرگترین خطرات خارجی را نیز به همراه دارد گام برداشت و سخن گفت؟

در تأیید این ارزیابی است که می‌توان نامه اصولی اخیر دفتر تحکیم وحدت به "رهبر" و یا نامه تامل برانگیز آقای محسن سازگارا (از بنیانگذاران سپاه پاسداران) خطاب به "رهبر" را گامی در جهت بسیج مردم جهت محدود ساختن نهادهای غیر قانونی و فرا قانونی خارج از نظارت مردمی "رهبری" و هموار ساختن راه اصلاحات دانست و بر آن مهر تأیید زد. بحث پیرامون خواست‌های محمد خاتمی برای حضور در دوره دوم انتخابات ریاست جمهوری نیز از این گذرگاه می‌گذرد. بحث نه بر سر افزایش اختیارات ریاست جمهوری، بلکه بر سر محدود کردن اختیارات فرا قانونی و خارج از کنترل مردمی است، که به ابزاری برای مخالفت با جنبش مردم و تحکیم سلطه تجار بزرگ، زمینداران بزرگ، غارتگران و زدوبندچی‌های سیاسی و اقتصادی تبدیل شده‌است.

تنها در این صورت است، که عزم ملی، وحدت ملی و جنبش ملی مردم ایران، همزمان با کوتاه ساختن دست توطئه‌گران از ابزارهای قدرت در عالی‌ترین سطح خود برای دفاع از میهن تجلی خواهد یافت. حضور وسیع مردم در انتخابات آینده ریاست جمهوری را باید با این هدف ممکن ساخت و این ناممکن است، مگر اعلام برنامه‌ای که در آن با صراحت کامل بر نظارت کامل مردم بر نهادهای اقتصادی، سیاسی، مذهبی، نظامی، انتظامی، امنیتی، قضائی، که هم‌اکنون زیر کنترل نهاد رهبری می‌باشند، تأکید شده باشد و مردم با آگاهی از چنین برنامه‌ای به پای صندوق‌های رای بروند. اگر این جمله وزیر کشور دولت خاتمی "انتخابات آینده، انتخاب برنامه‌است و نه شخص" دارای چنین مضمونی باشد و مردم نیز برای تحقق چنین هدفی بسیج شوند، در آنصورت انتخابات آینده، خنثی‌کننده همان توطئه‌هایی خواهد شد(۳) که در آستانه انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم ۱۸ نقطه ایران را برای مباران اولیه و سپس تحركات نظامی در مرزهای ایران در نظر گرفته بود. در غیر اینصورت، سرانجام توطئه‌هایی که برای خانه‌نشین کردن مردم، تحمیل اعلام انصراف به محمدخاتمی، نظامی کردن اوضاع کشور، تبدیل قوه قضائیه به فرمانداری نظامی و در حال پیگیری است، تجزیه خاک ایران است!

۱- برژینسکی در کتاب خود می‌نویسد: «اگر آذربایجان به توسعه اقتصادی-سیاسی دست یابد، ایرانیان آذری متمایل به آذربایجان بزرگ خواهند شد!»

۲- در باره توان نظامی ایران برای مقابله با چنین خطری، تنها می‌توان به همگان توصیه کرد، بخش‌هایی از کتاب هاشمی رفسنجانی (عبور از بحران) و بخش‌هایی از خاطرات آیت‌الله منتظری را مرور کنند که در باره ماه‌های پایانی جنگ با عراق و فلج کامل اقتصادی و نظامی ایران و رویگرانی مردم از جبهه‌هاست.

۳- موسوی لاری، وزیر کشور: «به این نتیجه می‌رسیم که در انتخابات ۸۰ مردم به جای گزینش یک "فرد"، یک "برنامه" را گزینش می‌کنند.

مردم می‌دانند چرا اکبر گنجی، علیافشاری، عزت‌الله سبحانی در زندان ماندند و چرا فرزند آیت‌الله منتظری به گروگان گرفته شد!

آنها که باید محاکمه شوند آنها که محکوم شدند!

دادگاهی که با هدف به بند کشیدن برخی چهره‌های شاخص مطبوعات دوران اخیر و به بهانه کنفرانس برلن تشکیل شده بود، پشت درهای بسته به کار خود پایان داد و برای نگهداشتن اکبر گنجی، علی افشاری، عزت‌الله سبحانی، یوسفی اشکوری و چند تن دیگر در زندان احکامی نیز صادر کرد. احکامی که کوچکترین ارزش حقوقی ندارد و نیاز به گفتن و نوشتن نیست که همه مردم ایران می‌دانند کنفرانس برلن را چگونه برهم زدند، چگونه از داخل ایران هدایت کردند و شرکت کنندگان در آن به چه دلیل باید در زندان بمانند. آنها را با این تصور باطل در زندان نگهداشتند تا آگاهی مردم را کنترل کنند و پل ارتباطی امروز و دیروز جمهوری اسلامی را ویران کنند. سعید منتظری، فرزند آیت‌الله منتظری را با همین هدف و به امید ساکت کردن آیت‌الله منتظری به گروگان گرفته و در زندان نگهداشته‌اند.

دادگاه با اصطلاح متهمان ۴ قتل از سلسله قتل‌های زنجیره‌ای نیز بزودی به کار خود پایان خواهد داد و احکامی نظیر حکم تبرئه فرمانده نظامی تهران و فرمانده عملیات یورش به کوی دانشگاه صادر خواهد کرد. همان‌ها که دستشان در تمام فجایع ضد انقلابی و ضد انسانی ۲۰ سال گذشته جمهوری اسلامی آلوده‌است و اگر دادگاهی واقعی برای قتل‌های سیاسی-حکومتی، قتل‌عام زندانیان سیاسی، انواع ترورها، انفجارها، قتل‌های خارج از کشور، توطئه برهم زدن کنفرانس برلن، توطئه قتل عبدالله نوری و مهاجرانی در نماز جمعه تهران، ترور نافرمام حجاریان و ترور به فرجام رسیده سرلشکر صیادشیرازی، حمله به خوابگاه دانشجویان و دهها و دهها جنایت دیگر تشکیل شود باید بر صندلی اتهام بنشینند، اکنون قربانیان جان به سلامت برده این توطئه‌ها را به محاکمه کشیده و محکوم به زندان کرده‌اند!

اسامی این متهمان اصلی را، باید در کتاب خاطرات آیت‌الله منتظری جستجو کرد، در اعترافات امیر فرشاد ابراهیمی باید پیدا کرد. آنها همانهایی هستند که آیت‌الله منتظری می‌گوید در جلسه دادگاه ویژه روحانیت پیشنهاد کردند شبانه برویم قم و او را از خانه‌اش بیرون کشیده، محاکمه و تیرباران کنیم! همان‌ها که آیت‌الله منتظری می‌گوید در جمع ائمه جمعه، از دادستان کل (آیت‌الله مقتدائی) پرسیدند: چرا طناب گردنش نینداختید و از خانه‌اش بیرونش نکشیدید و به جانی نفرستادید که من هم ندانم کجاست؟ (آیت‌الله جنتی)

متهمان اصلی گردانندگان دادگاه ویژه روحانیت‌اند. متهم، حجت‌الاسلام رئیسی است که صدها زندانی سیاسی را در زندان اوین بدار کشید و اکنون به پاداش آن خدمت بزرگ به مافیای تجاری رئیس کل بازرسی کشور شده‌است. همان که برای گزارش پیرامون حمله به گردهمایی دفتر تحکیم وحدت در خرم‌آباد به این شهر اعزام شد و گزارشی در تأیید اوپاش و محکوم ساختن دانشجویان ارائه داد و همان گزارشی مبنای پرونده محاکمه واقع خرم‌آباد شد. متهم حجت‌الاسلام نیری است، که در برابر اعتراض آیت‌الله منتظری نسبت به قتل‌عام زندانیان سیاسی و

دعوت وی از او که دست نگهدارید می‌گوید: «آنها را که جدا کرده‌ایم می‌کشیم، آنوقت به روی چشم!»
او به پاس این درنده‌خوئی اکنون رئیس حکام شرع در جمهوری اسلامی است!

مردم ایران می‌دانند متهمان واقعی کیستند و در آینده بیش از این آنها را خواهند شناخت و برای محاکمه‌شان لحظه شماری خواهند کرد.

مهندس سبحانی - آنها که مهندس سبحانی را نه به جرم شرکت در کنفرانس برلن، بلکه به جزای نامه‌ای که دکتر یدالله سبحانی (پدر مهندس سبحانی) خطاب به "رهبر" نوشت و از او خواست تا به اصلاحات و خواست مردم تن بدهد و دست خاتمی را برای پیشبرد اصلاحات نبندد به بند کشیده‌اند تا انتقام این نامه را بگیرند، متهم‌اند.

متهم، قاضی مرتضوی نیست که دستور می‌دهد زندانیان سیاسی و دانشجویان را در بند توابع زندان اوین بیاندازند تا بقتل برسند و یا به آنها تجاوز بشود، متهم آن دست‌های پنهانی هستند که مرتضوی را مجری دستورات خود کرده‌اند.

آنها متهمان ناشناخته‌ای نیستند، نه برای حکومتیان و نه برای توده مردم. اتفاقاً دیگر گشایشی در کار این متهمان پیش نخواهد آمد، زیرا مردم آگاه شده‌اند و چهره‌ها را باز شناخته‌اند. کافی است یکی از ناشناخته‌ترینشان دهان باز کند تا مردم او را نیز زود شناخته و در لیست سیاه متهمان خیانت به انقلاب، جنایت در حق انقلابیون و مردم ایران قرار دهند.

آنها به یک انقلاب خیانت کردند، به استقلال کشور خیانت کردند، انقلابیون را به خاک و خون کشیدند، جنگ فرسایشی را با یک هزار میلیارد دلار خسارت روی دست مردم ایران گذاشتند، احمد خمینی را مجری دستورات خود کردند و سپس سر او را نیز زیر آب کردند، رهبر انتخاب کردند و او را سخنگوی خود کردند، سازمان مجاهدین را به پرنگاه کشاندند و مجری برنامه‌های خود برای ترورها و انفجارها کردند، بنیاد مستضعفان را صاحب شدند، بر سر گنج امام هشتم نشستند و کمیته امداد را به صندوق پرفتوت توطئه و جنایت تبدیل کردند. اینهمه هنوز کامل نیست، آنها در اندیشه نظامی کردن فضای سیاسی ایران حتی به قیمت جنگ داخلی و دخالت مستقیم امریکا در امور داخلی ایران هستند.

درد آنها اکبر گنجی و عزت‌الله سبحانی نیست. درد آنها ادامه غارت و ثروتی است که تنها با نشستن بر صندلی حکومتی می‌توانند آن را حفظ کنند. درد آنها افشای نام و چهره‌شان است و به زعم خودشان با به بند کشیدن اکبر گنجی‌ها، عمادالدین باقی‌ها، عبدالله نوری‌ها به این خواب و خیال خاتمه بخشیده‌اند، درحالی‌که اگر آنها هم نبودند، کسان دیگری در میدان ظاهر می‌شدند و اگر همه آنها هم نبودند، شاید با تاخیر، اما سرانجام مردم ایران با نام و چهره آنها آشنا می‌شدند.

بنابراین، اکبر گنجی را شاید بتوان خاموش کرد، اما با آگاهی و شناخت مردم چه می‌توان کرد. آگاهی عمومی را که نمی‌توان محاکمه کرد و به بند کشید! این دردی است بی‌علاج و خواب و خیالی است که در طول تاریخ بسیاری در سر داشته‌اند و لحظه‌ای که بر صندلی پاسخگوئی به مردم نشستند به اشتباه در محاسبه خویش پی بردند که دیگر دیر شده بود!

آدرس صندوق پستی راه توده:

Postfach 100214, 48051 Munster -Germany

شماره پیام‌گیر و نمابر: ۲۲۲۲۶ - ۲۱۲۲ - (+۴۹)

E-mail: anore@gmx.de akord19@gmx.de

**اطلاعاتی از داخل کشور، که افشاگری‌های
منتشره در راه توده را تأیید می‌کند!**

عالیجنابان

در سونای «پیام»

جمع می‌شدند!

اطلاعات زیر، در آستانه انتشار شماره ۱۰۳ راه توده، از داخل کشور در اختیار ما قرار گرفت که با کمی اصلاح در جملات نوشته دریافتی، آن را در زیر می‌خوانید:

مسئولین محترم نشریه "راه توده"!

از طرف خود و برخی دوستانم، محترماً به اطلاع شما می‌رسانم که برخی افشاگری‌های شما، در اینجا با استقبال روبرو شده و به همین دلیل و در تکمیل مطالبی که تاکنون منتشر کرده‌اید اطلاعاتی را در اختیارتان می‌گذارم:

محوطه سلطنتی در مشهد!

آنچه که در سایت اینترنت راه توده و در گفتگوی رادیویی شما، در باره موقعیت کنونی شهر مشهد خواندیم با واقعیتی که خود از نزدیک مشاهده کرده‌ام، مطابقت دارد. در سال‌های گذشته، در هر نقطه شهر مشهد که حرکت می‌کردی، می‌شد گنبد و بارگاه امام رضا را دید، اما امروز باید پرسان پرسان خود را به منطقه بسیار گسترش یافته حرم امام رضا رساند. چنان جلال و جبروتی در این منطقه برپا کرده‌اند که گویی به منطقه‌ای وارد شده‌ای که قرق سلطنتی است و قصر امپراطور در آن قرار دارد. برخورد با زائران بسیار خشن و بی ادبانه است. گویی آنها عده‌ای مزاحم استراحت اعلیحضرت‌اند! تعداد خدام بارگاه امام رضا آنقدر زیاد است که چند سازمان اداری به کار آنها رسیدگی می‌کند. برای نخستین بار عده زیادی زن بعنوان خدام در حرم امام رضا استخدام شده و کار می‌کنند. یک سازمان اطلاعاتی در میان این خدام و از میان آنها تشکیل شده‌است که زیر نظر تولیت آستانقدس رضوی، یعنی آیت‌الله واعظ طیبی فعالیت می‌کند. کار این سازمان ظاهراً کسب خبر در میان زائران و کشف بمب‌گذاری‌های احتمالی است، اما سازمان مذکور در تمام سطح استان فعالیت دارد و یک سر آن نیز به میان افغان‌های مهاجر وصل است. یک نیروی انتظامی مسلح نیز از میان خدام و در کنار خدام فعالیت مستقل می‌کند، که جدا از نیروی انتظامی کشور سازمان یافته و آن نیز در اختیار آستانقدس رضوی است. همه این تشکیلات و سازمان‌ها، ادارات مستقل خود را در بخش‌های مختلف شهر مشهد دارند و به این دلیل است که ساختمان‌های وابسته به آستانقدس رضوی در مشهد بی شمار شده‌است. همچنین است سازمان‌های وابسته به مراکز تجاری، رسیدگی به املاک و رو

به گسترش آستانقدس، کارخانه‌های وابسته به آستانقدس و مراکز دینی و نوانخانه‌های وابسته به آستانقدس.

تاکنون دو باره ضریح امام هشتم را عوض کرده و بر جبروت آن افزوده‌بودند، اما باز هم آن را در خور موقعیتی که برای مشهد در نظر گرفته‌اند ندانسته و یکباردیگر این ضریح را با صرف هزینه‌ای که بی‌شک سر به میلیاردها می‌زند نو کردند. "رهبر"، که هر چند وقت یکبار از ریخت و پاش‌ها و زندگی اشرافی بلندپایگان، بدون آنکه به روی خود بی‌آورد همه آنها در کنارش جمع هستند، انتقاد می‌کند، بی‌اعتناء به صدها هزار روستائی به خاک سیاه نشسته و انبوه بیکارانی که در طول سال به ضریح امام رضا دخیل می‌بندند تا فرجی در کارشان حاصل شود و یکی از صدها گره کور زندگی فقرزده و غارت شده‌شان باز شود، طی نامه‌ای خطاب به واعظ طیبی اجازه این نوسازی سه باره و تغییر را در دیمه سال جاری صادر کرد.

شبکه صیغه - در حاشیه همین حرم و رواق‌ها و حیاط مساجد

و صحن‌های مختلفی که مجموعه حرم امام رضا را تشکیل می‌دهند، بزرگترین شبکه‌های تن فروشی شکل گرفته‌است. این فاجعه و رسوائی به گونه‌ایست که هر زائری با کمی کنجکاو می‌تواند متوجه فعالیت این شبکه‌ها بشود. صدها زن و دختر جوان که چادر سیاه به سر دارند، اما زیر چادر برهنه‌ترین پیراهن‌ها را پوشیده‌اند مانند دانه‌های یک تسبیح به رشته‌ای وصل‌اند که سرخ آن به سازمان عربض و طویل خدام و فرماندهان و رهبران آن وصل است و تعدادی روحانی و معمم به بهانه در اختیار داشتن جواز صیغه، این زنان را به نگاه موقت و چند ساعته مردان در می‌آورند.

همین فعالیت شرم آور، به گونه‌ای دیگر و در مراکز مختلفی در شهر قم دایر است، که بزودی گزارش مفصلی از آن را برایتان ارسال خواهیم کرد.

چه کسی سیلی به اسلام می‌زند؟ - کافی است کمی کنکاو باشی

و با تیزی بی‌نی به اطراف نگاه کنی تا همه ماجرا را در عرض چند دقیقه کشف کنی. در یک مورد، خود شاهد بودم که دختر جوانی که چند مرد در اطرافش جمع بودند و چند طلبه و معمم نیز در جمع آنها ایستاده بودند، سرانجام و شاید به پیشنهاد آنها که در اطرافش جمع بودند چادر خود را برای چند لحظه‌ای باز کرد و بست. برهنه‌ترین پوشش را به تن داشت و جمعی که در اطرافش جمع شده بودند، در تحسین او یکصدا و آرام صلوات فرستادند. همانجا به یاد آیت‌الله خزعلی اقدام. وی در سخنرانیش در سال گذشته در باره دانشجویانی که مراسم سالگرد حمله به کوی دانشگاه را گرفته بودند و یا شاید به مناسبت ۱۶ آذر جمع شده بودند تا خاتمی برایشان سخنرانی کنند کف زده بودند و یا سوت کشیده بودند گفت که اینها سیلی به صورت اسلام زدند!

همه این چیزها را آقایانی که از تکرار مشروطه و از خوردن سیلی به گوش اسلام می‌ترسند خوب می‌دانند و گزارش‌های آن بدستشان هم می‌رسد، اما مهم فحشاء و فساد و فقر نیست، مهم برج نشینی، ثروت اندوزی و زندگی ولایت‌عهدی آقازاده‌های آنهاست. این آش آنقدر شور است که رسماً اعتراف کرده‌اند سن فحشاء به زیر ۲۰ سال رسیده‌است. برایتان نوشتم که لازم نیست آقایان آمار رسمی اعلام کنند، بروند در همان نقاطی که برایتان نوشتم تا به چشم ببینند دختران ۱۳، ۱۴، ۱۶ سال به تن فروشی مجبور شده‌اند و این تازه مربوط به دختران است، شبکه دیگری وجود دارد که پسرچپه‌های کم سن و سال را برای تن فروشی در اختیار دارد. اطلاع از این شبکه هم کار دشواری نیست و لازم به کشف هم

محوطه وسیعی که متعلق به مخابرات است ساختند و از ساعت ۱۱ شب به بعد از چهار طرف شمال، جنوب، شرق و غرب خیابان‌ها و کوچه‌های منتهی به آن تحت کنترل، مراقبت و گاه قرق است. عالیجنابان در این ساعات، بصورت پراکنده وارد این سونا می‌شده‌اند.

چاه جمکران

در قسمت آرشو راه توده و در یکی از شماره‌های آن مطالبی در باره چاه جمکران هم نوشته بودید که خواندیم. آنچه در باره دو چاه جمکران نوشته بودید عین واقعیت است، فقط این را هم باید به آن اضافه کنید که بسرعت سرگرم احداث یک جاده مخصوص از تهران تا بالای سر چاه‌های جمکران هستند. هنوز زیارت کنندگان از این محل زیاد است و پول زیادی هم برای این کار از مردمی که به محل می‌رسند می‌گیرند که معلوم نیست کجا خرج می‌شود. من نیز با آن نظر شما که بسیاری از فتنه‌ها و تئوری‌سازی‌ها از سر این چاه‌ها بر می‌خیزد موافقم و اعتقاد دارم پولی که از مردم می‌گیرند هم خرج شبکه‌های تروریستی و گروه‌های وابسته به هسته‌های مثل "گروه مهدویت" می‌شود. تبلیغات در باره جمکران همچنان ادامه دارد. در گذشته جنبه زیارتی جمکران بیشتر از امروز بود. مردم مذهبی می‌رفتند و زیارتی هم می‌کردند، اما امروز به این دو چاه جنبه عقیدتی-ایدئولوژیکی داده‌اند و از حسینیه‌های مختلف تهران و شهرهای دیگر جوانانی را دستچین شده بر سر این چاه‌ها می‌آورند و بیعت می‌گیرند!

اعزام مامور به خارج کشور

درباره شبکه مافیائی خروج از کشور و جاسازی کردن ماموران و افراد وابسته به مافیای هوایمائی ماهان در داخل کسانی که از کشور خارج می‌کنند، بزودی اطلاعات دقیق‌تری را در اختیارتان خواهیم گذاشت. بعنوان نمونه بد نیست بدانید که از میان ادارات حراست چند وزارتخانه که وابسته به وزارت اطلاعات و امنیت هستند، کسانی که در معرض تصفیه بوده‌اند و وزارت اطلاعات می‌خواسته آنها را مشمول طرح پاکسازی وزارت اطلاعات کند، عده‌ای دستچین شده و در میان کسانی که بصورت قاچاق و غیر قانونی از کشور خارج می‌شوند جا سازی شده‌اند. حتما نقشه‌ای برای آینده در خارج کشور دارند.

محمد خاتمی

به هیچ وجه تسلیم این تبلیغات که گویا اعتبار خاتمی در میان مردم کم شده نشوید. مردم کوچه و بازار می‌دانند او چه بار عظیمی را تا کنون حمل کرده‌است. فقط بخاطر داشته باشید که چهار سال پیش ایران در آستانه یک کودتای خونین حکومتی و استقرار یک دولت فاشیستی از نوع طالبان افغانستان بود. آنها که دم از کاهش محبوبیت و کارائی خاتمی در آنجا (خارج کشور) می‌زنند روحشان هم از اوضاع ایران با خبر نیست و هنوز نفهمیده‌اند در دوران ریاست جمهوری خاتمی در ایران چه گذشته است. اوضاع کنونی ایران و روند تحولات به گونه‌ایست که متوقف شدن آن ناممکن است، مگر با حمله نظامی از خارج به کشور و یا آغاز جنگ داخلی در ایران، که باید با هر دو این پدیده‌های احتمالی مقابله کرد و مانع آن شد. با جلوگیری از حمله نظامی و جنگ داخلی، عملاً ما به ادامه تحولات و اصلاحات کمک کرده‌ایم. درود بر شما که در آنجا (خارج کشور) تسلیم تبلیغات یاس آور نشده و اینچنین محکم و قاطع از ادامه ریاست جمهوری محمد خاتمی برای دوره دوم حمایت کرده‌اید!

نیست، در کنار شبکه پلاستیک جمع کن‌های کم سن و سال، دوره گرد‌ها و دست فروش‌های کم سن و سال اگر کمی دقت شود، سرخ این شبکه‌ها هم پیدا می‌شود و ریشه همه آنها نیز فقر و حاصل ۲۰ سال فعالیت گروه‌های امر به معروف و نهی از منکر است که خود آنها یک سرشان به همین شبکه‌ها بند است. این شبکه‌ها نه تنها خودشان مسلح‌اند، بلکه به برخی گروه‌های مسلح وابسته به بسیج مساجد هم وصل‌اند. از طریق سردسته همین شبکه‌ها، برای حمله به اجتماعات و یا تظاهرات علیه اصلاح طلبان یاری گرفته می‌شود و آنها که با چاقو، پنجه بکس، چماق، زنجیر، تیغ موکت بری و درفش دو سر در تظاهرات به جان دانشجویان می‌افتند و یا در خرم آباد آن فجایع را به بار آوردند یک سرشان به همین شبکه‌ها وصل است. شبکه‌های سرعت و توزیع مواد مخدر هم با همین شبکه‌ها در ارتباط است و خلاصه همه دست به دست به هم داده‌اند تا مملکت را نابود کنند و تا خانواده‌ای با قرض و بدبختی پولی دست و پا می‌کند تا فرزندش را برای نجات از این مهلکه به خارج بفرستد فریاد بر می‌آورند که اینها شیفته فرهنگی فاسد غرب شده‌اند و با استخبار موافقتند. خیلی از خانواده‌های متوسط، بیشتر به این خاطر از تصویب لایحه اعزام دختران به خارج برای تحصیل و استفاده از بورس تحصیلی خوشحالند که می‌توانند فرزندشان را از گرفتار شدن در چنگال این شبکه‌ها نجات بدهند و آنوقت شورای نگهبان برای دفاع از اسلام، با این تصمیم مجلس مخالفت کرد!

ادامه این فاجعه ملی را باید رفت در مدارس دخترانه و پسرانه دنبال کرد، که هرگز در طول تاریخ گشایش نخستین مدرسه در ایران تاکنون چنین آلوده نبوده‌است

فعالیت وهابیون

نکته دیگری که برایتان می‌خواهم بنویسم فعالیت گسترده وهابیون در سراسر ایران و بویژه در خراسان و در میان افغان‌ها و اقوامی است که در زمان نادرشاه و رضا شاه به خراسان کوچ داده شدند و اغلب سنی مذهب هستند. بخشی از فعالیت سازمان اطلاعاتی وابسته به آستانقدس رضوی نفوذ در میان گروه‌های وابسته به وهابیون است که عربستان سعودی پشت آنها قرار دارد. چند کانون وهابیون در ایران فعال است که تاکنون اعلامیه‌هایی از آنها را دیده و خوانده‌ایم. این اعلامیه‌ها عمدتاً جنبه مذهبی و جنبه مخالفت با حکومت روحانیت شیعه را دارد.

سونای عالیجنابان

آنچه که در باره "سونا" و انگیزه آقایان برای اجتماع در آن و شور و مشورت پیرامون مهم‌ترین مسائل اقتصادی، سیاسی، جنائی و حکومتی نیز در مصاحبه رادیویی عنوان کرده‌اید، تأیید می‌کنیم. شما متأسفانه نتوانسته بودید محل این سونا را مشخص کنید. یا نمی‌دانستید، یا نمی‌خواستید افشاء کنید و یا اطمینان به اطلاعاتی که در این ارتباط داشته‌اید، نداشته‌اید. این اطلاعات را از قول ما بنویسید:

سونائی که اکبر گنجی در مقالات افشاگرانه خودش به آن اشاره کرد و نوشت که عالیجنابان خاکستری در آن جمع شده و برای صدور فتوای قتل و محاکمات گیایی و صدور حکم با هم مشورت می‌کرده‌اند "سونای پیام" نام دارد. البته سوناهاى متعددی در تهران وجود دارد که آقایان از آن استفاده می‌کنند، اما مورد نظر اکبر گنجی همان "سونای پیام" است، که حداقل در باره چند قتل در آن جمع شده و تصمیم گرفته‌اند. سونای «پیام» در جاده قدیم شمیران (شریعتی) و در انتهای ساختمان مخابرات، اما چسبیده به آن قرار دارد. این سونا را حدود ۴ سال پیش در

دیدار هیات "راه توده" با دبیر اول کمیته مرکزی حزب کمونیست کردستان عراق

دبیر اول حزب کمونیست کردستان عراق:

ما در دیدار با هاشمی رفسنجانی به او گفتیم:

با شکست اصلاحات ایران به سمت یک انقلاب خواهد رفت!

♦ پیش از انتخاب آقای خاتمی در ایران بودیم و بعد از پیروزی ایشان هم به ایران سفر کردیم. تحولات انکار ناپذیر را باید در محاسبات خودمان در نظر بگیریم!

♦ حزب کمونیست کردستان عراق هرگز فریب شعار صلح طلبی و آزادی خواهی آمریکا را نخورد و در تمام سلاله های گذشته با همین مواضع در کردستان عراق حضور و فعالیت همه جانبه داشته است!

در ماه سپتامبر سال ۲۰۰۰ ملاقاتی بین هیاتی از حزب کمونیست کردستان عراق به سرپرستی "کریم احمد"، دبیر اول کمیته مرکزی این حزب و همراهان وی (معروف، عضو کمیته مرکزی و کاردو، مسئول کشوری حزب در کشور آلمان و دو تن از کادرها) با تعدادی از رفقای توده ای (راه توده) انجام شد. این ملاقات در شهر برلین پایتخت آلمان انجام شد و ابتدا از سوی رفقای توده ای نقطه نظرات منتشره در نشریه "راه توده" پیرامون اوضاع ایران و منطقه تشریح شد، سپس دبیر اول کمیته مرکزی حزب کمونیست عراق پیرامون اوضاع کنونی عراق، کردستان عراق و جنبش عمومی مردم عراق علیه حکومت صدام حسین نقطه نظرات حزب خود را به شرح زیر تشریح کرد:

دبیر کمیته مرکزی حزب کمونیست کردستان عراق، در باره وضعیت عراق بعد از حمله ارتش این کشور به کویت گفت:

بعد از حمله صدام حسین به کویت، که با چراغ سبز آمریکا صورت گرفت، جنبش علیه صدام و سیاست های تجاوز کارانه او در عراق گسترش بی سابقه ای یافت. این موقعیت به گونه ای بود که جز بغداد و موصل، دولت صدام در هیچ کجای دیگر عراق حاکمیت نداشت و مردم در مقابل مأموران دولتی و نیروهای نظامی مقاومت می کردند. کنترل اوضاع بکلی از دست صدام خارج شده بود، حتی جنبش می رفت تا در موصل نیز گسترش یابد و صدام را با خطر بسیار جدی سقوط روبرو کند. در چنین شرایطی ما با مداخله آمریکا و متحدان آن روبرو شدیم. دولت آمریکا با تماسی که با صدام گرفت او را از عدم دخالت آمریکا و سایر کشورهای غربی در سرکوب نیروهای ضد صدامی مطمئن کرد. آنها از قدرت گرفتن جنبش چپ و مخصوصاً حزب کمونیست عراق و جنبش مسلمانان عراق

وحشت کرده بودند. آنها، همچنین از این وحشت داشتند که جنوب عراق بدست شیعیان بیفتد و در کردستان عراق نیز کمونیست ها قدرت را بدست بگیرند.

بعد از این چراغ سبز امریکاست که بدستور صدام در یک روز ۷۰ هزار تن از شیعیان جنوب عراق کشته شدند، که یکی از دلایل این تلفات عظیم عدم آمادگی مردم این منطقه و عدم پیش بینی این درنده خویی بود.

البته، وضع در کردستان عراق برعکس جنوب عراق بود. جبهه متحدی که از سال ۱۹۹۰-۱۹۸۹ در کردستان عراق تشکیل شده بود و در بسیج مردم منطقه متحداً عمل می کرد، مانع تکرار چنین جنایتی در کردستان عراق شد. در مقابله با حمله نیروهای صدام، این جبهه توانست در منطقه تمام دستگاه های دولتی را به تصرف خود در آورد و در بعضی مناطق نیز ارتش دولتی را به تسلیم وا دارد. جبهه متحد متشکل از حزب کمونیست عراق، جبهه میهنی کردستان عراق و حزب دمکرات کردستان عراق و یکی دو سازمان کوچک حاضر در آن رهبری مبارزات علیه نیروهای صدام را بر عهده گرفتند. این اتحاد موجب وحشت و نگرانی آمریکا و متحدان غربی آن شده بود، بویژه آمریکا از جایگاه و موقعیت حزب کمونیست عراق در جبهه نگران بود و در عین حال از تعمیق مبارزات مسلمانان جنوب نیز وحشت داشت. این ترس باعث شد که آمریکا چهره واقعی خود را که پشت نقاب دفاع از حقوق بشر پنهان می کرد در عراق آشکار سازد و برای جلوگیری از گسترش جنبش و پیروزی نیروهای دمکرات و ملی بر رژیم صدام حسین و روی کار آمدن یک دولت ملی و دمکرات که در برگیرنده تمام نیروها باشد کارشکنی کند. آمریکا تمام تلاش خود را بکار برد تا جبهه را متلاشی کند. و این در شرایطی بود که جبهه توانسته بود بیشتر شهرهای منطقه را در اختیار گرفته و از عهده اداره شهرها و حل مشکلات مردم برآید. بدین ترتیب، آمریکا که یکبار در جریان حمله به کویت چراغ سبز به صدام نشان داده بود، اینبار نیز برای یورش به نیروهای کرد چراغ را به صدام نشان داد. نتیجه این یورش آوارگی بیش از دو میلیون کرد بود.

مهاجرت گسترده کردها به کشورهای همسایه (ایران و ترکیه) و انعکاس سیاست سرکوب نسل ها توسط رژیم صدام و انعکاس گسترده آن در جهان باعث بسیج افکار عمومی در کشورهای غربی و حتی در خود آمریکا شد. دولتی متشکل از تمام گروه های کرد در منطقه ۳۶ درجه معروف به منطقه حفاظت شده، به این ترتیب و تحت این فشار افکار عمومی تشکیل شد. البته آنها توانستند شرط کم رنگ بودن نقش حزب کمونیست عراق و حزب کمونیست کردستان عراق در این دولت را تحمیل کنند. کشورهای آمریکا، انگلیس و فرانسه نیز در مقابل پذیرفتند که از بازگشت نیروهای ارتش صدام به منطقه جلوگیری کنند.

پس از این توافق، جبهه میهنی دوباره توانست حاکمیت خود را در منطقه اعمال کند و مردم را با برنامه های جبهه بیشتر آشنا سازد و زمینه را برای یک انتخابات فراهم سازد، اما در عمل برنامه های اصلاحی روی کاغذ باقی ماند و جبهه بنا به دلایل زیر در اجرای برنامه ها و وعده های داده شده خود با موفقیت روبرو نشد:

- ۱- عمده ترین عامل رقابت ناسالم دو حزب بزرگ کردستان با هم و سعی آنها در کنار گذاشتن سایر نیروها،
- ۲- کارشکنی های دولت ترکیه و بخشی از حاکمیت جمهوری اسلامی،
- ۳- تحت فشار گذاشتن جبهه برای محدود کردن حزب کمونیست عراق از جانب آمریکا و انگلیس.

علیرغم تمام این کارشکنی ها و تنگ نظری ها، جبهه میهنی بر سر اصولی به توافق رسید تا بتواند منطقه را اداره کند. پیشنهاد شد:

- ۱- پارلمان کردستان با مراجعه به آرای مردم تشکیل شود و یا جبهه میهنی راساً قدرت را بدست بگیرد،
- ۲- یک حزب قوی در راس امور قرار بگیرد.

آقای رفسنجانی در جواب ما به آزادی مطبوعات اشاره کرد و اینکه در منطقه خاورمیانه چنین آزادی نمونه ندارد.

جامعه امروز ایران، با پیش از روی کار آمدن آقای خاتمی فرق کرده است. من پیش و پس از انتخاب آقای خاتمی در ایران بودم و با مردم تماس داشتم. باید تمامی این تحولات را در محاسبات خودمان در نظر داشته باشیم. تا آنجا که ما در جامعه ایران شاهد بوده ایم، مردم انتظار تغییرات بزرگ دارند. آقای خاتمی در باره آزادی فعالیت احزاب هم نقطه نظرانی را مطرح کرده است اما هنوز این نظرات تحقق نیافته است. در پایان این دیدار ۲ ساعتی، نقطه نظرات راه توده پیرامون تحولات ایران برای هیات حزب کمونیست کردستان عراق نیز تشریح شد.

کردستان و آذربایجان در خطر تشنج!

نمایندگان مناطق کردنشین ایران در مجلس ششم، طی نامه ای نسبت به تبلیغات تحریک آمیزی که مخالفان اصلاحات در منطقه می کنند و زمینه تشدید تشنجها را فراهم می سازند اخطار کردند.

در هفته های اخیر و بدنبال سفر امام جمعه ارومیه "ملاحسنی" به تهران و بازگشت به منطقه، تبلیغات علیه مقامات محلی و بویژه استاندار کردستان تشدید شده است. این در حالی است که تا پیش از سفر به تهران نیز "ملاحسنی" در تمام نماز جمعه های خود به بهانه های مختلف به دولت و اصلاحات و اصلاح طلبان حمله می کرد. استاندار کردستان "رضانی" خود گرد و تحویل کرده کشور بلژیک است و در دوران تصدی خود به عنوان استاندار کردستان، ضمن حمایت از اصلاحات، حمایت از دولت خاتمی و تأیید برخی خواست های خلق کرد گام هائی در جهت باز گرداندن آرامش به منطقه برداشته است.

تحریکات مخالفان دولت و اصلاحات در منطقه کردنشین ایران با هدف تغییر مقامات محلی - بویژه استانداری - و فراهم ساختن شرایط تقلب در انتخابات میاندوره ای مجلس و انتخابات آینده ریاست جمهوری صورت می گیرد. این تحریکات در شرایطی در استان های کرمانشاهان، کردستان و ارومیه تشدید شده که حتی مقامات بلند پایه حکومتی نیز در سخنرانی ها و اظهار نظرهای هفته های اخیر خود اشاره به خطرات خارجی و بروز تشنج های نظامی در منطقه کرده اند و از جمله تسریع در گسترش مناسبات نظامی - سیاسی با روسیه نیز در همین چارچوب صورت گرفته است. مناسباتی که با واکنش شدید تبلیغاتی آمریکا و انگلستان روبرو شده و تردید نیست که این واکنش در حد تبلیغات باقی نمانده و عوامل داخلی آنها می کوشند و خواهند کوشید زمینه های تشنج داخلی را فراهم سازند!

همزمان با این تحركات، مقامات ایران از جمله وزیر کشور - در یکی از آخرین اظهار نظرهای خود که در مطبوعات منتشر شد، اشاره مستقیم به زرمه های تبلیغاتی "وحدت دو آذربایجان" کرد و آن را توهم پروری اعلام داشت. مسئله آذربایجان نیز تاکنون بارها از سوی مقامات بلند پایه جمهوری اسلامی مطرح شده است و این در حالی است که فلج صنعتی آذربایجان، بی اعتنائی به فرهنگ و زبان آذربایجان، جلوگیری از راه یابی نمایندگان مورد نظر مردم آذربایجان به مجلس و پایمال سازی حقوق این خلق خود به خود زمینه تشدید بسیاری از ناراضی های آنها را فراهم ساخته است!

نظر حزب ما روی شکل اول متمرکز بود و در رای گیری نظر اول رای آورد. بعد از آن رای گیری عمومی صورت گرفت که با تقلبات فراوانی از جانب دو حزب بزرگ منطقه همراه شد و بهمین دلیل انتخابات لغو شد و قرار شد دو حزب دمکرات و میهنی بصورت ۵۰ درصد در قدرت سهیم باشند و تا شش ماه بار دیگر انتخابات انجام شود. همین امر باعث شد که کردستان به دو منطقه با دو مرکز تقسیم شود. حزب کمونیست عراق با این تصمیمات مخالف بود و هست و به همین دلیل هم در تصمیم گیری ها شرکت نکرد. همین رقابت منجر به جنگ میان دو حزب دمکرات و حزب میهنی کردستان شد. حزب کمونیست عراق بنا به سیاست خود در این درگیری ها اعلام بی طرفی کرد و به همین دلیل بعدا توانست نقش میانجی را بین طرفین درگیری به عهده بگیرد و مردم منطقه را علیه جنگ بسیج کند. در این زمینه نقش رفیق "عزیز محمد" فراموش نشدنی است. این موضع باعث اعتبار هر چه بیشتر ما در بین مردم و نیروهای دیگر شد. باز همین نقش اساسی را ما در برقراری آرامش در منطقه و صلح بین حزب دمکرات عراق و جبهه میهنی کردستان عراق ایفاء کردیم. طبعاً این نقش و این سیاست ما مورد پسند آمریکا نبود و در نتیجه، همچنان می کوشید خود را خواهان صلح و ناجی آن در منطقه جلوه دهد و جلوی افزایش اعتبار حزب ما را بگیرد. آنها با همین هدف کنفرانس صلح آمریکا را سر هم بندی کردند و طرفین جنگ را بدون حضور حزب کمونیست عراق و بدون شرکت رفیق عزیز محمد که نقش مهمی در برقراری صلح داشت به آمریکا دعوت کردند. این کنفرانس با تحریم دیگر نیروهای حاضر در منطقه روبرو شد. حزب ما نیز این کنفرانس را تحریم کرد. البته حزب ما برای آنکه متهم به حمایت از ادامه جنگ نشود از پیمان صلح منطقه در آمریکا پشتیبانی کرد، در حالیکه می دانست این پیمان پایدار نخواهد ماند. ما آمریکا را در امر صلح صادق نمی دانستیم و این پیش بینی ما نیز درست از آب درآمد. پیمان صلح دو ماه نیز طول نکشید و جنگ بار دیگر از سر گرفته شد. در جنگ جدید نیز دست های پنهان آمریکا و متحد نزدیک آن "ترکیه" و نیروهای از جمهوری اسلامی نقش اساسی را داشتند. جنگ جدید نقش آمریکا را بعنوان حامی جنگ بیش از پیش برای مردم آشکار کرد. این جنگ به مردم منطقه نشان داد که آمریکا هرگز صلح طلب نیست و منافع خود را در ادامه جنگ جستجو می کند. این شناخت بیشتر از نقش آمریکا، در عین حال موقعیت حزب ما را، بعنوان نیروی واقعا طرفدار صلح و مخالف جنگ در میان مردم تحکیم بخشید.

در حال حاضر و با سنگ اندازی های آمریکا در برابر آرامش و صلح در منطقه، نقش حزب ما بعنوان نیروی حامی صلح بسیار سنگین تر شده است. ما باید بتوانیم توازن بین نیروهای دو حزب بزرگ را حفظ کنیم و در عین حال چهره دروغین صلح طلب و دمکرات امپریالیسم آمریکا را برای همه افشاء کنیم. ما به این واقعیت یقین داریم که آمریکا خواهان وضعیت متشنج کنونی در منطقه است و از طرف دیگر مخالف سرنوشتی صدام نیز هست، چرا که بودن صدام برای آمریکا از سر کار آمدن دولتی از نیروهای مردمی سودمندتر است.

موقعیت حزب ما در حال حاضر خوب است. هشت ایستگاه رادیوی محلی داریم و یک فرستنده مرکزی که صدای آن در اروپا نیز شنیده می شود. "ریگای کردستان" بصورت هفتگی منتشر می شود و ریگای عربی بصورت ماهانه. ما در دولت سلیمانیه به این دلیل شرکت نکردیم که به تقسیم منطقه رسمیت نبخشیم، اما در منطقه "حوله" یک وزیر داریم. در جنوب عراق، اتحاد عملی بین اعضای حزب ما و مسلمانان وجود دارد.

در ارتباط با جمهوری اسلامی نیز تاکنون ۳ بار بنا به دعوت دولت به ایران سفر کرده ایم و مذاکراتی نیز با برخی مقامات، از جمله هاشمی رفسنجانی داشته ایم. در یکی از ملاقاتها که بمناسبت سالگرد انقلاب ایران بود، صریحاً به آقای رفسنجانی گفتیم که «مردم ایران خواهان تغییرات می باشند و باید اصلاحات را جدی گرفت و به مردم آزادی داد و گرنه ایران به سمت یک انقلاب دیگر می رود.» در همین مذاکرات

نورالدین کیانوری، چهره‌ای برجسته در جنبش چپ و شخصیتی ملی برای ایران!

انتشار آخرین مقالات و نظرات منتشر نشده نورالدین کیانوری!

تاریخ انقلاب ۵۷ و بررسی تجربه بیش از ۲۰ سال جمهوریت در ایران، بدون مراجعه به اسناد، فعالیت‌ها و نقش حزب توده ایران در این انقلاب ناممکن است. حتی با جسارت می‌توان فراتر از این نیز رفت و این نقش را از جنبش اعتراضی دهه ۴۰ بررسی کرد. همین بررسی را در باره نقش حزب توده ایران در جنبش پر فراز و نشیب چپ و جنبش ملی کشور می‌توان پی گرفت. سرگذشت پر افت و خیز گروه‌های چپ ایران که یک دوره متأثر از تحولات انقلابی امریکا لاتین و در دوره‌ای دیگر متأثر از "مائوئیسم" قرار داشته و ویژگی‌های ایران را از نظر دور داشتند نیز، بدون بررسی نقش تاثیر گذار حزب توده ایران برای بازگشت به جاده اصلی ناممکن است. همین افت و خیز تاریخی و تقلیدپذیری از تجربه چین و امریکای لاتین، در ابتدای پیروزی انقلاب ۵۷ و تا لحظه آغاز عملی رشد واقع بینی در سازمان فدائیان خلق ایران توانست با ظاهری سرخ و انقلابی، در خدمت ارتجاع‌ترین نیروهای حاضر در حاکمیت جمهوری اسلامی قرار گیرد. همانگونه که تغییر مشی و سیاست سازمان مجاهدین خلق در برابر انقلاب ۵۷ از سال ۶۰، که تقلیدی از مشی ترک گفته شده سازمان فدائیان خلق بود، توانست بهترین فرصت را برای ارتجاعی‌ترین بخش حاکمیت جمهوری اسلامی جهت تسلط بر حاکمیت فراهم آورد. نقش و تلاش حزب توده ایران برای جلوگیری از این کج‌روی‌ها نیز در تاریخ جنبش چپ ایران و انقلاب ۵۷ ثبت است.

در بررسی این دوره تاریخی، که اگر به تجربه جنبش ملی دهه ۳۰ نیز بازگردیم، مجموعاً پنج دهه ۳۰-۴۰-۵۰-۶۰-۷۰ را در بر می‌گیرد، هیچ عقل سلیمی نمی‌تواند نقش تاثیر گذار دکتر نورالدین کیانوری را در تمام تحولات این ۵ دهه نادیده بگیرد. او که به تأیید بسیاری از رهبران حزب توده ایران، فلسفه علمی را بدقت فرا گرفته و به تاریخ انقلابی جهانی و تاریخ ایران تسلط داشت، با درک کم نظیری که از فعل و انفعالات سیاسی ایران و جهان داشت و آن را با ۵ دهه تجربه پیکار سیاسی-انقلابی پیوند زده بود، تا آخرین لحظات حیات، حتی برای لحظه‌ای از تحلیل تحولات ایران و سیر انقلاب ۵۷ غفلت نکرد.

از سال ۱۳۷۱، تدارک یکی از جامع‌ترین، علمی‌ترین و دقیق‌ترین تحلیل‌ها، پیرامون تحولات دهه ۶۰ و تحولات پیش روی دهه ۷۰ را دید و سرانجام نیز آن را فصل به فصل نوشته و با دشواری بسیار در اختیار معدود کسانی که توانسته بودند با او تماس برقرار کنند قرار داد. این نوشته‌ای بود که در طول تمام سال‌های بعد از یورش به حزب توده ایران

آن را همه سویه سنجیده بود و مهم‌ترین حوادث تاثیر گذار بر مسیر انقلاب را در آن گنجانده بود. این تحلیل تاریخی، سرانجام و در چند نوبت به راه‌توده رسید و تحت عنوان "سخنی با همه توده‌ای‌ها" (دهه ۷۰ و مسائل پیش رو) در شماره‌های ۲۴ و ۲۵ راه‌توده منتشر شد. در حقیقت، بسیاری از تحولات پیش و پس از انتخابات مجلس پنجم و انتخابات دوره هفتم ریاست جمهوری که به پیروزی محمدخاتمی انجامید، در لابلای خطوط این تحلیل وجود داشت؛ بویژه نقشی که چپ مذهبی و نواندیشان دینی در دفاع از آرمان‌های انقلاب ۵۷ و مبارزه با ارتجاع مذهبی بعدها توانستند برعهده بگیرند.

این تحلیل و مقالاتی که نورالدین کیانوری پس از انتشار "سخنی با همه توده‌ای‌ها" پیرامون رویدادهای روز نوشته و با دشواری بسیار به خارج از کشور و به راه‌توده برای انتشار رساند و یا در داخل کشور به برخی افراد رساند تا در آینده و یا در هر فرصت ممکن آن‌ها را به راه‌توده برسانند، بر این واقعیت مهر تأیید زد که آنچه حزب توده ایران در باره انقلاب ۵۷ گفت، نوشت و تحلیل کرد و کیانوری نقش تعیین‌کننده‌ای در هدایت آن داشت، در واقع دقیق‌ترین ارزیابی از انقلاب ۵۷، نقش نیروهای مذهبی در بازگشت به آرمان‌های انقلاب، نبرد اجتماعی، نقش حوادث، انگیزه توطئه‌های جهانی و ۰۰۰ بود.

او با مقاله تحلیلی "دهه ۷۰ و مسائل پیش‌رو" و مقالاتی که بعد از آن، در باره تحولات و مسائل جنبش نوشت، یکبار دیگر مهر حزب توده ایران را بر پیشانی حوادثی زد که امروز بعنوان جنبش نوین مردم ایران برای بازگشت به آرمان‌های انقلاب و خواست ده‌ها میلیون‌نویس مردم ایران برای اصلاحات انقلابی باز شناخته می‌شود. بدین ترتیب نقش او در ترسیم پیکار توده‌ای در دهه ۷۰ و درک و تحلیل توده‌ای از زمینه‌های تحولات برجسته شد.

دفاع بی‌وقفه نورالدین کیانوری از انقلاب مردم در سال ۵۷، نگرانی بی‌تزلزل او نسبت به استقلال کشور و ضرورت جلوگیری از رفتن کشور به سمت یک جنگ داخلی، پافشاری بی‌امان او بر ضرورت یک تحول ریشه‌ای در سمت‌گیری اقتصادی کشور به سود محروم‌ترین طبقات و اقشار اجتماعی و آغوش گشوده او برای همکاری و همراهی با هر نیروئی که از انقلاب و تحولات انقلابی در جامعه ایران حمایت کند، در واقع از **نورالدین کیانوری شخصیتی ملی** ساخت و این برای حزب توده ایران، که وارث یکی از چهره‌های بزرگ ملی ایران در جریان انقلاب مشروطه، یعنی "حیدرخان عموغلی" است، یک افتخار است!

با تمام نیرو باید از شخصیت ملی و انقلابی نورالدین کیانوری دفاع کرد و به هیچ روی نباید زیر بار فشار تبلیغاتی مخالفان انقلاب ۵۷، دستگاه تبلیغاتی امپریالیسم جهانی، کومه بین‌ها و چپ‌نمائی‌های دوره‌ای این و یا آن سازمان سیاسی مدعی چپ و یا ملی و یا مذهبی رفت. قرائن بسیاری نیز وجود دارد، که برخی کج اندیشی‌ها و عدم درک رویدادها توسط برخی نویسندگان نشریه "نامه مردم" در این زمینه نیز در آینده‌ای نه چندان دور اصلاح خواهد شد. باید کمک کرد و کوشید تا این اصلاح و تصحیح هر چه زودتر انجام پذیرد! کافی است گرد و غبارها فرو نشیند، منطق بر احساسات غلبه کند و راهکارهای واقعی دفاع از حقانیت نقش تاریخی حزب توده ایران در انقلاب ۵۷ بر تخیل پروری‌های ناشی از زندگی در مهاجرت برتری یابد. در این صورت، گذرگاه‌های به ظاهر تنگ و تاریک، به شاهراه‌ها تبدیل خواهد شد!

کیانوری پس از انتخابات دوره هفتم ریاست جمهوری

کیانوری در طول سال‌هایی که در آپارتمان کوچک و کرایه‌ای خود در تهران زندگی می‌کرد و ارتباط‌های بسیار محدودی با دیگران

داشت، بسیار نوشت. در باره گذشته و آینده! در باره حزب توده ایران و در باره آینده انقلاب، در باره آرایش نوین طبقاتی در جامعه و بازتاب آن در حاکمیت جمهوری اسلامی و دلائل پیروزی محمد خاتمی، در باره نقش مذهب در انقلاب ۵۷ و افول این نقش در تحولات آینده ایران، در باره ضرورت سمت گیری قاطع اقتصادی به سود مردم و افشای نقش سرمایه داری بزرگ تجاری در حاکمیت، در باره دلائل دور شدن سازمان فدائیان اکثریت از مواضع دهه ۶۰ خود و زمینه های دوری آنها از حزب توده ایران، درباره مشی و سیاستی که حزب توده ایران باید داشته باشد و متحدان حزب توده ایران در این مرحله از تحولات ایران.

او حتی وقتی طرح مختصر و موقت اقتصادی محمد خاتمی، تحت عنوان "سامان بخشی اقتصادی" منتشر شد، طی مقاله نسبتاً کوتاهی یکی از دقیق ترین نقدها را بر این طرح و زمینه های تحقق و یا عدم تحقق آن نوشت و به "راه توده" رساند که همان زمان نیز منتشر شد.

پس از پیروزی محمد خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری و اندک گشایشی که در فضای سیاسی کشور بوجود آمد، او فعال تر از گذشته دست به قلم برد و ارتباط های جدیدی را جستجو کرد تا نقطه نظراتش را با توده ای ها و یا بنام توده ای ها اما خطاب به حاکمیت منتشر کند.

بر نوبت های راه پیمائی روزانه اش افزود. بسیار دشوار و با عصا راه می رفت، اما اراده کم نظیرش قوت و قدرت پای او شده بود. صندوق های پستی را در خیابان های اطراف محل سکونتش شناسائی کرده بود و به تناوب نامه های کوتاهش را به آدرس هایی که در نظر داشت، از طریق این صندوق ها ارسال می داشت. خواهش و نیاز برخی از یاران قدیمی و شناخته شده اش را گهگاه پاسخ مثبت می داد و در جمع آنها حضور می یافت و به پرسش هایشان پاسخ می داد و اوضاع سیاسی کشور را تحلیل می کرد.

او که ایمانی خلل ناپذیر در آغاز روند بازگشت در جنبش ضربه خورده انقلاب جهانی داشت، در عرصه تحولات جهانی نیز دیدگاه های خود را بارها برای یارانی که او را به خانه خویش می بردند تا از دیدگاه های مطلع شوند، در مقام و موقعیت سنی یک شخصیت ملی، میهن دوست و پر تجربه تشریح کرد. از جمله این نقطه نظرات، ضرورت *اتحاد استراتژیک ایران، روسیه، هندوستان و چین در برابر پیمان ناتو و امپریالیسم آمریکا* بود. این پیش بینی و پیشنهاد نیز، در راه توده منتشر شد.

او که در سال های اخیر، بیش از پیش در جریان نقطه نظرات سیاسی رشد یافته در مهاجرت قرار گرفته بود، بسیار مایل به طرح مباحثی برای بحث در حزب توده ایران و تدوین سیاستی واقع بینانه در حزب و رفتن به سمت اتحاد و یکپارچگی حزب بود. تجربه عظیمی نزد او به امانت بود که می خواست آن را به توده ای ها منتقل کند. کهولت سن نگرانی او را در از دست رفتن فرصت ها تشدید کرده بود. شتاب او برای یافتن امکانات راه، یورش به روزنامه "جامعه" مختل کرد. انتشار بخشی از یک اطلاعیه، در روزنامه توس و در ارتباط با کتک زدن عبدالله نوری و مهاجرانی در پایان نماز جمعه تهران و بنام موضع حزب توده ایران در برابر این رویداد بهانه ای شد تا پس از بازداشت شمس الواعظین و جلائی پور، آپارتمان کیانوری را هم زیر و رو کنند. او را همراه برخی یادداشت های بار دیگر به زندان بردند. این بازداشت ۵ روز به طول انجامید و در پایان آن، کیانوری را به اتاق محسنی اژه ای و علی رازینی در مجتمع قضائی تهران بردند. آن دو، با صراحت به کیانوری گفتند: «شما نمی خواهید به مرگ طبیعی بمیرید؟ از سرنوشت فروهر درس نگرفته اید؟»

کیانوری تیزهوش تر از آن بود که معنای این جمله را نفهمد. آقایان وعده قتل او در آپارتمانش را داده بودند!

یادداشت های او را پس ندادند و پس از آنکه کیانوری ثابت کرد اطلاعیه منتشر شده در روزنامه "جامعه" متعلق به او نیست و اساساً مواضع او اینگونه نیست، باز جوها، در توجیه بازداشت ۵ روزه او، به وی یادآور شدند که یکبار تلاش کرده است با خارج از کشور تماس بگیرد!

کیانوری، بعدها و در گفتگوی بسیار کوتاه تلفنی خود با یکی از برنامه سازان رادیو صدای ایران در امریکا، اشاره به همین مسئله کرد. برنامه ساز رادیوئی خواهان مصاحبه با او شده بود و کیانوری تن به این مصاحبه نداد. متن این گفتگو با صدای کیانوری در سایت اینترنت راه توده (پیک هفته: صدای راه توده) قرار دارد.

او از آن پس احتیاط را دو چندان کرد و هیچ یادداشتی را در خانه اش نگه نداشت و اساساً بدنبال نوشتن مطالب بلند که نوشتن آنها می توانست چند هفته وقت بگیرد نرفت. کوتاه و فشرده مطالبی را در فاصله دیدار با برخی آشنایان می نوشت و بسرعت آنها را از خود دور می کرد.

در همین دوران، نامه کوتاهی، به آدرسی در خارج از کشور که با استفاده از یک فرصت، در اختیارش گذاشته شده بود تا از آن طریق مکاتبه کند و مطالبش را ارسال دارد نوشت و از تنگنایی که در آن قرار داشت یاد کرد. متن این نامه به خط کیانوری را در همین بخش می خوانید. این نامه و تنگنایی که کیانوری به آن اشاره می کند، خود پاسخی است تاریخی به بسیاری از کج اندیشی ها و بی خبری های روئیده در مرداب مهاجرت.

او در این نامه وعده نوشتن مقالات کوتاه را داد و تصریح کرد که بسیاری چیزها را نوشته، اما کسی را پیدا نمی کند که آنها را به خارج از کشور ببرد و برخی مطالبی را هم که نوشته و در اختیار زندانبانان است اگر در خارج از کشور منتشر شود باعث درد سر او می شود.

پس از ارسال این نامه، مقالات و نقطه نظراتی را پیرامون مسائل روز ایران و یا مسائل نظری مطرح در میان نیروهای مذهبی و دگراندیش داخل و خارج کشور نوشت و یا رئیس نظرات خود در این ارتباط را با برخی افراد بصورت شفاهی و در گفتگوهای حضوری مطرح کرد تا آنها این نقطه نظرات را، که اغلب روی نوار ضبط می شد بعداً تنظیم کنند. برخی از این مقالات و نقطه نظرات را به راه توده رساند و برخی دیگر را در اختیار دیگران قرار داد تا بعدها به راه توده برسانند. مقالاتی که در گذشته به راه توده رسیده بود بتدریج و بدون نام کیانوری منتشر شد و مقالات و نوشته های تنظیم شده از روی نوار ضبط شده گفتگوها، که امیدواریم همه آنها بدست ما برسد، بتدریج منتشر خواهد شد. راه توده امیدوار است بتواند مجموعه این مقالات را (چه آنها که بدون نام کیانوری منتشر شد و چه آنها که با نام وی منتشر می شود) در یک مجموعه منتشر کند.

او در سال هایی که در زندان جمهوری اسلامی بود، بارها بصورتی پیگیر از اخبار روزنامه هایی که بدستش می رسید یک آرشیو ساخته بود، اما هر بار این آرشیو به بهانه های مختلف، توسط زندانبانان ضبط شد. پس از خروج از زندان این کار را پی گرفت و به همین دلیل هر بار که مقاله و یا مطلبی نوشت، مستندات آن را نیز در پی آن آورد. یکی از همین مستندات، مصاحبه ای بود که میرحسین موسوی، نخست وزیر دوران جنگ، پس از درگذشت آیت الله خمینی کرده و نادرست بودن مسئله کودتای اتهامی حزب توده ایران را در آن مطرح کرده بود. مطالعه روزنامه ها و آرشیو سازی آنها را، حتی تا آخرین روزهای حیاتش ادامه داد، همانگونه که حوادث و رویدادهای ایران را پی گیری کرد.

مقاله ای که در ادامه و با عنوان «مذهب، سنت و مدرنیته در انقلاب ایران» می خوانید، از جمله مقالاتی است، که بعد از درگذشت نورالدین کیانوری به راه توده رسیده است. چند محور مهم در این مقاله وجود دارد که توجه به آن ضروری است. از جمله این محورها، نقش تضعیف شده مذهب در تحولات آینده ایران و ضرورت دفاع از انقلاب و بنام انقلاب است!

مذهب، سنت و مدرنیته در انقلاب ایران - نورالدین کیانوری

مخالفان جنبش کنونی با انقلاب ۵۷ نیز مخالف بودند!

جنبش کنونی، هم در ادامه انقلاب ۵۷ و هم دست آورد آن انقلاب است!

آن "مدرن" و این "سنت"، در عمل نه تنها هیچ "تقابلی" با هم ندارند، بلکه ماهیتا هر دو در یک جبهه، رو در روی انقلاب ایران قرار داشته و قرار دارند. آنها جنگ سنت و مدرنیسم را به سود خود و به زیان مردم ایران به راه انداخته‌اند و آن را به جنگ "با ریش" و "بدون ریش"، "با حجاب" و "کم حجاب" و "بد حجاب" و "بی حجاب" تبدیل کرده‌اند.

تعجب آور نیست که همین دو جریان همصدا "مرگ انقلاب" را تبلیغ می‌کنند. جناح ارتجاع حاضر در حاکمیت اینگونه تبلیغ می‌کند که خلع از قدرت این جناح از حاکمیت به معنای پایان انقلاب است، اپوزیسیون جناح راست و سلطنت خواهان مهاجر نیز جنبش/انقلابی کنونی را "کوبیده شدن آخرین میخ ها بر تابوت انقلاب ایران" معرفی می‌کنند. میزان تاثیرگذاری این نظریات را، البته نباید دست کم گرفت چرا که آنها فقط یک نظریه نیستند، بلکه، در داخل حاکمیت بخشی از ایدئولوژی حاکم هستند و می‌رفتند تا ایدئولوژی مطلق و حاکم شوند.

باید توجه داشت که این نظریه‌ها بیش از ده سال بطور رسمی در جمهوری اسلامی تبلیغ شده‌اند؛ نه تنها تبلیغ شده‌اند، بلکه هزاران جوان کم آگاه و یا بی‌اطلاع و بی‌ارتباط با انقلاب ۵۷ و ناآگاه نسبت به انقلاب جهانی را خوراک فکری داده‌اند و توسط عواملی که در میان این جوانان داشته‌اند و یا بوجود آورده‌اند، آنها را به کار گرفته‌اند تا این نظریه‌ها را متکی به تجربه روزمره آنها، به "حقیقت" مسلم زندگی هرروزه آنها تبدیل کنند. ارتجاع داخل کوشیده‌است، در این کارزار ضد انقلابی، با ضربات تازیه‌انه، تقابل "مدرنیته سلطنتی" و "سنت ارتجاعی" را در جامعه رسوخ دهد. بدین ترتیب، تمام قدرت ارتجاع در داخل و امپریالیسم و طرفداران بازگرداندن چرخ تاریخ به پیش از انقلاب در خارج در پشت سر این نظریات و تبلیغ و تحقق آن قرار دارند.

آیا انقلاب بهمن ضد مدرنیسم بود؟ آیا واقعا هدف انقلاب بهمن ۵۷ بازگشت به سنت‌ها بود؟ آیا انقلاب ایران حرکتی قهقرایی است؟ آیا مضمون جنبش کنونی بازگشت، احیا و تحقق انقلاب ایران و آرمان‌های آن است و یا دفن انقلاب؟

جنبه مدرن انقلاب بهمن ۵۷

انقلاب بهمن ۵۷ چه به لحاظ اقشار و طبقات شرکت‌کننده در آن، چه به لحاظ خواست‌ها و مطالبات مطرح شده در آن و چه از نظر روش‌های بکار گرفته شده در آن یک انقلاب مدرن بود.

به لحاظ طبقات شرکت‌کننده، انقلاب ۵۷ بر وسیع‌ترین لایه‌های اجتماعی متکی بود و به جز سرمایه‌داری وابسته به امپریالیسم تمام دیگر اقشار و طبقات اجتماعی اعم از سنتی یا مدرن با پیگیری کمتر یا بیشتر در آن شرکت کردند. سرمایه‌داری سنتی تجاری و سرمایه‌داری مدرن وابسته از همان ابتدا ولی به اشکال متفاوت در برابر انقلاب قرار گرفتند.

انقلاب بهمن ۵۷ ایران سرآغاز فصلی تازه در تاریخ کشور ما بود. این انقلاب توانست برای نخستین بار و در وسیع‌ترین سطح میلیون‌ها زن و مرد و پیر و جوان را به عرصه زندگی سیاسی و اجتماعی وارد کند. بر اثر این انقلاب، بویژه بدلیل خصلت توده‌ای آن و از خلال مبارزات، تضادها و تناقض‌ها، شرایط گذار آرام جامعه ما به دورانی نوین پدید آمد، که نشانه‌های آن، اکنون در جنبش اصلاحات انقلابی، موسوم به "جنبش دوم خرداد" خود را نشان می‌دهد. شاید کسانی نخواهند و یا نتوانند پیوندهای جنبش اصلاح طلبی انقلابی کنونی ایران را با انقلاب ۵۷ ببینند، اما این نخواستن و یا نتوانستن در واقعیت این پیوند تغییر نمی‌دهد. تشدید توطئه‌ها علیه اصلاحات انقلابی و جنبش کنونی مردم ایران چه در داخل و چه در خارج از کشور، که هم انقلاب ۵۷ و هم جنبش کنونی را شامل شده، خود به نوعی دیگر در تائید این پیوند است. این توطئه‌ها، تنها در مقاومت خونین سرمایه‌داری بزرگ تجاری و زمینداران بزرگ و مافیای وابسته به آن خلاصه نشده‌است. در عرصه ایدئولوژیک و روانی نیز توطئه‌هایی که از ابتدای انقلاب ۵۷ و با هدف تحریف مضمون این انقلاب به راه افتاده بود، اکنون علیه جنبش اصلاحات تشدید شده است.

نکته مرکزی در این کارزار ایدئولوژیک و ظاهرا علمی عبارتست از طرح نظریه‌هایی، که ظهور و بروز و پیروزی انقلاب بهمن ۵۷ را در چارچوب به اصطلاح "تقابل تاریخی" سنت و مدرنیته جای داده و این انقلاب را به عنوان "واکنش سنت در برابر مدرنیته" و یا بعضا "انتقام" سنت از مدرنیته تعبیر می‌نماید. بر اساس این نظریه‌ها، گویا سرعت نوسازی و مدرنیسم یا به گفته برخی دیگر "غربی شدن" جامعه ایران در دوران دیکتاتوری شاه چنان شتاب گرفته بود که اقشار و لایه‌های سنتی یا "توده‌های مسلمان" جامعه توان انطباق یا "تحمل" آن را نیافتند و در نتیجه به واکنش در برابر آن پرداختند و به انقلاب روی آوردند!

دو جریان عمده در ترویج این نوع نظریه‌ها از ابتدای انقلاب ۵۷ تاکنون منافع بسیار جدی داشتند. سلطنت طلبان که بر این اساس خود را نماینده نوسازی و مدرنیسم ایران معرفی می‌کنند، که گویا با انقلاب و خلع آنها از قدرت اکنون جامعه در پسرفت و قهقرای غوطه ور شده است! در طرف دیگر نیروهای ارتجاعی مذهبی قرار دارند که خود را نماینده سنت معرفی کرده و در این نظریه پردازی‌های انحرافی منبعی برای مشروعیت خود جستجو می‌کنند و حکومت پس از انقلاب را حق خود می‌دانند.

آنها نه تنها این نظریه‌ها را با اهداف سیاسی و اقتصادی و برخاسته از منافع طبقاتی خویش ترویج کرده و می‌کنند، بلکه می‌کوشند به هر بهائی آن را تحمیل کنند. برای رسیدن به این هدف، که در حقیقت "نقی انقلاب" را دنبال می‌کند، بر جوانی از واقعیت تکیه می‌کنند که خود در بوجود آوردن آن سهم عمده و اساسی داشته‌اند.

اگر برای بخشی از این مبلغین، "بورژوازی وابسته به امپریالیسم" تنها نماینده مدرنیسم در ایران است، برای دسته دیگر "سرمایه‌داری تجاری وابسته" تنها نماینده سنت محسوب میشود. این در حالی است، که

انقلاب ایران به لحاظ خواست ها و مطالبات نیروهای شرکت کننده در آن نیز یک انقلاب مدرن بود. توده‌های مردم شرکت کننده در انقلاب به هیچ وجه نوسازی و مدرنیسم یا تجدد را بطور مطلق مردود نمی‌دانستند، بلکه آنها نوسازی وابسته و ناعادلانه را رد می‌کردند. آنها آنگونه نوسازی را رد کردند که در خدمت طبقه‌ای معین و گروهی اندک قرار داشت. هدف میلیون ها مردمی که در انقلاب شرکت کردند به هیچ وجه رد دستاوردهای جامعه مدرن نبود، آنها خواهان آن نبودند که مثلا به جای استفاده از الکتریسته به سنت ها بازگردند و از فانوس و شمع استفاده کنند، یا تلویزیون و یخچال های خود را به دور بریزند و آب آشامیدنی خود را از آب‌انبارها تامین کنند. مردم نه با هدف خیالی انتقام از مدرنیسم، برعکس با هدف واقعی تقسیم مدرنیسم، استفاده عادلانه دستاوردهای آن به انقلاب روی آوردند و شاید بتوان گفت که مهمترین تحول جامعه ما و بزرگترین دستاوردهای انقلاب ایران در همین عرصه تحقق یافت.

انقلاب بهمن ۵۷ به لحاظ روش‌های آن نیز یک انقلاب کاملا مدرن بود. ابزارهایی نظیر تظاهرات، راه پیمایی، اعتصاب، پخش اعلامیه و شبنامه، شعارهای شبانه، سخنرانی، تکتیر نوار و همگی از جمله ابزارهای مدرن مبارزه است که در انقلاب ایران وسیعا بکار گرفته شد. تئوری ها و روش‌هایی نظیر "جنگ چریکی"، "محاصره شهر از روستا"، "توده‌ای کردن مبارزه مسلحانه" و غیره که عمدتا اقتباس از تجربه انقلاب‌هایی بود که در جوامع نسبتا عقب مانده و با وزن دهقانی بالا رخ داده بود، در انقلاب ایران حتی مجال خودنمایی نیز نیافتند.

سنت ها در انقلاب

با اینحال، آشکار است که در انقلاب ایران عناصری چشمگیر از گرایش به سنت و تاریخ به چشم می‌خورد که به صورت خواست برقراری "جمهوری اسلامی" تبلور یافت و در یک سلسله از رفتارهای خلقی و کنش‌ها و واکنش‌های توده‌ای نیز انعکاس پیدا کرد. این عناصر در دوران پس از انقلاب در شرایط مبارزه پیچیده میان ارتجاع از یکسو و جبهه انقلاب از سوی دیگر تشدید و در تحریف آرمان‌های انقلاب موثر شد. این واقعیت را چگونه باید تحلیل کرد؟ به چه دلیل خواست برقراری جامعه‌ای نوین و مدرن در زیر پرچم بازگشت به اسلام تجلی یافت؟

برای تحلیل این مسئله باید این نکته را در نظر گرفت که انقلاب ایران نخستین انقلابی نیست که زیر پرچم شعارهای مذهبی یا بازگشت به سنت‌های کهن تاریخی صورت می‌گیرد؛ نه تنها نخستین انقلاب نیست، بلکه مارکس این پدیده را ویژه همه انقلاب‌های تاریخ بشری می‌داند. فراموش نکنیم که در انقلاب کبیر فرانسه که هیچکس جنبه مدرن و تاریخی آن را انکار نمی‌کند - روبسییر و دانتون لباس‌های دوران روم را به تن می‌کردند و با الفاظ و زبان آن دوران سخن می‌گفتند. مارکس در کتاب "هیجدهم برومر لویی بناپارت" با اشاره به این نکته چنین می‌نویسد:

«سنت تمام نسل‌های پیشین با تمام وزن خود بر روی دوش زندگان سنگینی می‌نماید و حتی آن زمان که بنظر می‌رسد این زندگان مشغول تغییر خود و اشیا هستند، در پی بنای چیزی کاملا نوین هستند، دقیقا در همین دوران‌های بحران انقلابی است که آنها با ترس به سراغ ارواح گذشته می‌روند، نام آنها، شعارهای آنها، لباس‌های آنها را به عاریت می‌گیرند تا بتوانند در صحنه نوین تاریخ با این لباس‌های مبدل محترمانه، با این زبان عاریتی ظاهر شوند.» (چاپ فرانسه صفحه ۱۶ و ۱۷)

مارکس توضیح می‌دهد که چگونه انقلاب‌های ۱۷۸۹ تا ۱۸۱۴ پی در پی در زیر لوای "جمهوری روم" و سپس "امپراطوری روم" ظاهر می‌شود، چگونه انقلاب ۱۸۴۸ گاه پرچم انقلاب ۱۷۸۹ را برپا می‌دارد و گاه به سنت انقلابی ۱۷۹۳ تا ۱۷۹۵ باز می‌گردد. حتی خود اندیشه "جمهوری" در انقلاب فرانسه همانطور که مارکس اشاره می‌کند به سنت جمهوری روم بازمی‌گشت؛ چنانکه بعدا سلطنت، با امپراطوری روم توجیه می‌شد.

اما چرا مردم "دقیقا در همین دوران‌های بحران انقلابی" در همان زمان که در فکر بنای زندگی نوینی هستند به سراغ سنت‌های

تاریخی و یادگارهای مذهبی خود می‌روند؟ چه چیز را در آنها جستجو می‌کنند؟

مارکس می‌نویسد: «جمهوری بورژوازی هر قدر هم که فاقد افتخار باشد، برای زایش آن کمتر قهرمانی، فداکاری، ترور، جنگ داخلی و خارجی ناگزیر نبوده است و مبارزان برقراری این جامعه در سنت‌های کلاسیک جمهوری روم، آن آرمان‌ها و اشکال هنری، آن پندارهایی را یافتند که به آنها نیاز داشتند تا مضمون کاملا معین بورژوازی مبارزه خود را از خود پنهان کنند، تا بتوانند شور و شوق خود را به سطح یک تراژدی بزرگ تاریخی ارتقاء دهند.»

اگر انقلاب فرانسه زیر پرچم جمهوری روم ظاهر می‌شود، اگر انقلاب‌ها ریشه‌های خود را در تاریخ و سنت‌ها جستجو می‌کنند، از آنروست که امر انقلاب و برقراری جامعه‌ای نوین به قهرمانی و فداکاری نیازمند است، ولی هر انقلابی دارای یک مضمون معین طبقاتی است و نیروها و مردم شرکت کننده در آن، به خاطر خواست‌های مشخص روزمره خود و در چارچوب این مضمون در انقلاب‌ها شرکت می‌کنند. هیچکس برای بهبود جزئی زندگی روزمره حاضر به فدا کردن اصل زندگی و از جان گذشته‌گی نیست، در نتیجه لازم می‌آید که آنها به عمل خود مضمونی فراتر از تحقق خواسته‌های روزمره را اعطاء کنند، لازم می‌آید که آنها مضمون واقعی انقلاب خود را از خود پنهان کنند و عمل خود را به تاریخ گره بزنند تا احساس کنند در حادثه‌ای تاریخی یا بقول مارکس در یک "تراژدی بزرگ تاریخی" شرکت می‌کنند.

در عین حال، هر انقلابی نیاز به رشته و نخ تسبیحی دارد که بتواند منافع فردی و طبقاتی مختلف را به یکدیگر پیوند بزند و آنها را در یک صف واحد قرار بدهد، به نحوی که محتوا و محدوده طبقاتی واقعی انقلاب برای هیچ یک از شرکت کنندگان در آن روشن نباشد. در اینجاست که انقلاب‌ها نیازمند طرحی به اندازه کافی مبهم از یک جامعه آرمانی هستند، جامعه‌ای که هر کسی بتواند احساس کند که منافع وی در آن تامین خواهد شد. اما توده‌های میلیونی این طرح را در کجا می‌توانند جستجو کنند؟ جز در سنت‌ها و تاریخ خود؟

بدین شکل می‌توانیم درک کنیم که چرا انقلاب ایران با آنکه مضمونی کاملا مدرن داشت، پرچم جمهوری اسلامی را برافراشت. مردم برای تبیین طرح جامعه آرمانی به تاریخ مراجعه کردند. این تاریخ دو بخش داشت: بخش سلطنتی و بخش اسلامی. بخش سلطنت در یک انقلاب ضد سلطنتی قابل استفاده نبود. لذا آنها بخش اسلامی را برگزیدند، ولی درون سنت‌های اسلامی آن سنت‌هایی را جستجو کردند که مبارزه آنها را تسهیل می‌کرد و به آن سمت تاریخی می‌داد. آنها این سنت‌ها را با شکل جمهوری که از نزدیک به ۷۰ سال پیش در ایران مطرح شده بود و به لحاظ جهانی نیز برای مردم شناخته شده بود تلفیق نمودند و از درون آن جامعه آرمانی "جمهوری اسلامی" سربرآورد.

اما انتخاب "اسلامی" تنها از سر ناگزیری نبود. جنبش اسلامی به لحاظ عملی یک جنبش بسیار فعال، سازمان یافته و نیرومند بود و به لحاظ تاریخی در ذهن مردم با یک سلسله سنت‌های انقلابی پیوند خورده بود؛ سنت‌هایی که مسیر مبارزه را هموار می‌نمود و فلسفه شهادت و مکتب عاشورا و امثال آنها به خوبی امکان آنچه که مارکس از آن به عنوان احساس شرکت در یک "تراژدی تاریخی" یاد می‌کند را برای مبارزان این انقلاب و این جامعه نوین آرمانی فراهم می‌آورد.

ما مشابه بسیاری از نمونه‌هایی که مارکس در مورد انقلاب فرانسه مطرح می‌کند را در انقلاب ایران نیز می‌توانیم مشاهده کنیم. اگر در انقلاب فرانسه پوشیدن لباس‌های دوران جمهوری روم نشان انقلابی بودن به شمار می‌رفت، در ابتدای انقلاب لباس روحانیت، که یاد آور قهرمانی امامانی نظیر فرزندان حضرت علی و یا خود حضرت علی و پیغمبر اسلام بود چنین نقشی را داشت، تصویری که البته به سرعت زیر تاثیر واقعیت‌ها فرو ریخت.

گرایش‌های مشخص‌تر دیگری نیز وجود داشت، از قبیل نفی کراوات که تمثیل و وجه مشخصه طبقات بالای جامعه و بیان نوعی از پوشش تلقی می‌شد که معنای نفی جامعه سلطنتی را با خود نداشت. یا برعکس، ظاهر ساده و صورت نتراشیده و یا گرایش به حجاب که همگی جلوه‌ها و اشکال مختلفی بود که خواست تغییر اجتماعی از خلال آنها خود

را نمایان می‌ساخت. حتی در خصوص "حجاب" نیز بخش مهمی از زنان با توجه به تجربه شناخت از پدران و شوهران و برادران خود احساس می‌کردند که با پذیرش آن و حتی فراگیر شدنش، آزادی آنها به عنوان یک زن ایرانی، بیشتر تحقق خواهد یافت.

همینگونه است زبان. زبان ساده و درعین حال شکسته و محاوره‌ای که آیت الله خمینی بدان سخن می‌گفت از سر بی‌اطلاعی او از زبان فارسی نبود. نوشته‌های وی نشان می‌دهد که کاملاً بر زبان فارسی مسلط بود. حتی سخنرانی‌های قبل از انقلاب و یا حوادث ۱۵ خرداد او شبیه به آن زبانی نیست که وی پس از انقلاب بدان سخن می‌گفت. می‌توان پذیرفت که وی این زبان ساده را آگاهانه بکار می‌گرفت، چرا که مردم در آن زبان، دوران نوین، روحیه نوین، خواست نوین و توده‌ای خود را برای برپایی جامعه‌ای نوین درک می‌کردند، که با روحیه، خواست و زبان سلطنت و دربار تفاوت اساسی داشت! بدین ترتیب یک سلسله اصطلاحات تازه در جامعه رایج شد که همچنان باقی است. اصطلاحاتی نظیر "مستضعفان" به جای زحمتکشان "استکبار" به جای امپریالیسم، "طاغوت" به جای رژیم دیکتاتوری و مشابه آنها، که در جریان انقلاب وسیعاً رواج یافت. این اصطلاحات هر چند که ریشه در منابع اسلامی و قرآنی داشت، اما برای بیان مضمونی کاملاً نوین بکار گرفته می‌شد.

دین و دولت در انقلاب ایران

در پی انقلاب ایران، بر خلاف انقلاب فرانسه دولت و دین با هم درآمیخت. اما در فرانسه دولت از قبل با دین آمیخته بود و دین پوشش ایدئولوژیک سلطنت را به عهده داشت. به همین لحاظ انقلاب علیه سلطنت به صورت انقلاب علیه مذهب هم درآمد. در حالیکه در ایران مذهب نیروی مبارز علیه سلطنت بود. از اینرو در انقلاب ایران مسئله جدا کردن دین از دولت، که از قبل هم جدا بود در اساس نمی‌توانست مطرح باشد. به همین دلیل روش انقلاب ایران نمی‌توانست جنبه ضد مذهبی داشته باشد، همانطور که علیرغم همه تلاش نیروهای ارتجاعی، انقلاب ایران هیچگاه به انقلابی ضد کمونیستی تبدیل نشد.

انقلاب ایران دولت را دینی نکرد، اما به واسطه سیاسی شدن مذهب و تصرف قدرت دولتی توسط مذهب‌یون سیاسی، دولت نیز لاجرم دینی شد. ولی از سوی دیگر برای آنکه دولت دینی بماند لازم بود که مذهب سیاسی شود. در نتیجه، سیاسی شدن مذهب و توده‌های شدن سیاست در شرایط انقلاب ایران بطور متضاد ضرورت غیر دینی بودن دولت را آشکار ساخت. دینی شدن دولت متقابلاً به معنای دولتی شدن دین هم بود و دین بدین طریق ناچار شد مسئولیت پیامدهای سیاسی دولت را بر عهده گیرد. از اینرو دولت دینی و دین دولتی در شرایط ناتوانی از پاسخگویی به خواسته‌های توده‌های وسیعی که به واسطه مذهب سیاسی در حیات جامعه درگیر شده بودند، روند غیر مذهبی شدن جامعه را نیز شکل بخشید. به عبارتی به همان اندازه که سیاسی شدن مذهب به لحاظ جنبه مثبت آن راه نوسازی و مدرنیسم را گشود، به همان اندازه دینی شدن دولت راه غیر مذهبی شدن جامعه را بتدریج باز کرد! و این رویداد بسیار مهمی در تحولات آینده ایران است!

باید به این واقعیت اشاره کرد که حزب توده ایران با اینکه همواره از پیامدهای آمیخته شدن دین و دولت آگاه و به همین لحاظ با آن مخالف بوده است، اما نه این مسئله را در شرایط انقلاب ایران عمده کرد، و نه جدایی آنها در آینده را موضوع پیش‌بینی و شعار خود قرار داد. این امری بود که باید مسیر طبیعی خود را طی می‌کرد. حزب توده ایران همواره معتقد بود و هست که این مسئله‌ای است که باید مردم در تجربه خود بدان دست یابند.

انقلاب ایران و دوران

اینکه انقلاب ایران، انقلابی مدرن بود و خواست جمهوری اسلامی هیچ ارتباطی با بازگشت به سنت‌ها نداشت به معنی این نیست که انقلاب ایران از تضاد و تناقض در درون خود و با دوران خود خالی بود.

انقلاب ایران مانند انقلاب‌های پیشین در جهان به تاریخ و سنت‌های خود مراجعه کرد، اما این بار در شرایطی که بخشی از بشریت برای نخستین بار اندیشیدن به انقلاب را قبل از تحقق آن آغاز کرده بود.

مارکس در همانجا که به انقلاب‌های پیشین و ریشه‌گیری سنتی آنها اشاره می‌کند، بر این نکته نیز تکیه می‌کند که انقلاب‌های آینده در اروپا دیگر به گذشته باز نخواهند گشت. به گفته وی «انقلاب‌های پیشین به خاطر پردازی مه‌آلود تاریخی نیاز داشتند تا مضمون خود را از خود پنهان کنند، اما انقلاب قرن نوزدهم باید دهن مردگان را به مردگان بسپارد تا هدف خود را به اجرا در آورد.»

چرا انقلاب‌های آینده در اروپا دیگر به سنت‌ها و گذشته باز نخواهند گشت؟ زیرا که بنظر وی از یکسو ما ابزارهای تئوریک لازم برای تحلیل تحول اجتماعی را از این پس در اختیار داریم و از سوی دیگر اهداف پرولتاریا همان اهداف بشری است و لذا نیاز ندارد که به اهداف خاص خود لباس عمومی و کل جامعه را بپوشاند.

اما انقلاب ایران یک انقلاب پرولتاری نبود. تضاد انقلاب ایران

نیز در آن نبود که طرح جمهوری اسلامی قابل تحقق نبود. این طرح قابل تحقق بود و تحقق یافت. تضاد در فضای تاریخی و جهانی بود که این طرح در آن مطرح می‌شد، فضایی که آن چه عملاً و در ماهیت می‌توانست تحت نام "جمهوری اسلامی" تحقق پیدا کند را کاملاً مشروط

و آن را به دو امکان محدود می‌کرد. انقلاب ایران در جامعه‌ای و در جهانی بوقوع پیوست که دو نیروی سوسیالیستی و سرمایه‌داری نه تنها در آن از قبل حاضر بودند، بلکه در نبردی سخت علیه یکدیگر قرار داشتند. در این شرایط زمینه عینی مساعدی وجود داشت تا انقلابی با محتوای اسلامی از سوی بخشی از شرکت‌کنندگان در نبرد ضد سرمایه‌داری به درستی درک نشود و به نوعی بازگشت به ماقبل سرمایه‌داری تعبیر شود.

امپریالیسم نیز با آگاهی از این واقعیت کوشید تا انقلابی که علیه آن روی داده بود را انقلابی علیه مدرنیسم، علیه بشریت، علیه تاریخ معرفی کند و روی این نکته حساب کرد که خواهد توانست بخشی از جریان روشنفکری و چپ ایران و جهان را با خود همراه کند و سپس آن را از هرگونه محتوای واقعی انقلابی خالی کند. کینه وصف ناپذیری که آنها نسبت به حزب توده

ایران پیدا کردند از جمله از آن رو بود که حزب ما با حمایت خود از انقلاب ایران، این توطئه را نقش بر آب ساخت. بعدها نیز در جریان یورش و غیرقانونی اعلام کردن حزب توده ایران، از جمله نکاتی که مدام بر آن تاکید می‌شد آن بود که ادعای حزب در حمایت از انقلاب ایران از روز اول دروغ بوده است و اصلاً یک حزب چپ و لائیک نمی‌تواند مدافع انقلاب ایران باشد. اتهامات کودتای حزب توده ایران و براندازی نیز در جهت تحکیم همین تر عمل می‌کردند، تزی که امپریالیسم و ارتجاع برای پیشبرد نقشه‌های بعدی خود علیه انقلاب ایران به آن نیاز داشتند.

اما حزب توده ایران این نکته را به درستی دریافته بود، که در

انقلاب ایران مسئله بازگشت به گذشته تحت هیچ شرایطی مطرح نیست و نمی‌تواند مطرح باشد. این انقلاب هر نامی را که در برابر خود قرار داده باشد، هدف آن برقراری یک جامعه نوین است و نه بازگشت به گذشته و هر نامی که بر نظام برآمده از آن گذاشته شود، ولو ده بار و صد بار بر جنبه

اسلامی آن تاکید شود، در شرایط تاریخی و جهانی که در آن زاده شده است دو راه بیشتر پیش رو ندارد: یا این و یا آن شکل نظام سرمایه‌داری را حفظ کند و توسعه دهد و یا اینکه یک سمتگیری سوسیالیستی را در پیش گیرد. انتخاب این یا آن نام فقط می‌تواند مبارزه برای این یا آن راه را سهل‌تر یا دشوارتر نماید.

بدین ترتیب در انقلاب ایران زمینه هم برای اینکه این انقلاب

از سوی بخشی از هواداران سوسیالیسم درک نشود و هم اینکه علیه این نیروها جهت بگیرد وجود داشت. هر دو مسئله نیز، علیرغم همه کوشش حزب توده ایران برای جلوگیری از آن، بصورتی خونین تحقق یافت، اما نتوانست قطعیت بیابد. ارتجاع برای رسیدن به این اهداف تکیه بر سنت و تلاش در جهت سمت دهی آن به نفع خود و تبدیل آن به یک منبع مشروعیت را به صورت یک استراتژی آگاهانه دنبال کرد. بدین طریق بود که تبدیل جمهوری روم به امپراطوری روم در انقلاب فرانسه به شکل استراتژی تبدیل جمهوری اسلامی به حکومت اسلامی در انقلاب ایران دنبال شد.

نیروهای ارتجاعی به سرعت دریافتند که از یکسو نمی‌توانند به مقابله آشکار و رودررو با انقلاب برخیزند و از سوی دیگر در آموزش‌های اسلام سنتی می‌توان فضای مناسبی را یافت که یک استراتژی ضد انقلابی را با حفظ مناسبات سرمایه‌داری وابسته، از طریق آن به پیش برد.

آنچه که تحت عنوان جمهوری اسلامی و با ماهیت ارتجاعی بعدا تحقق و برتری یافت حاصل نبودی، در پاره ای موارد بسیار خونین - و برآیند کشاکش چندین نیرو بود.

یک- نیروی مردمی که در انقلاب شرکت کرده بودند و تحقق خواست‌های خود را از آن انتظار داشتند،

دوم- نیروهای مترقی مذهبی که در سمت تحقق خواست‌های مردم با آگاهی و پیگیری کمتر یا بیشتر عمل می‌کردند،

سوم- نیروهای مترقی چپ و پیشاپیش همه آنها، حزب توده ایران که می‌کوشیدند انقلاب ایران در سمتی سوسیالیستی به سود اکثریت زحمتکش جامعه جهت بگیرد،

چهارم- ماجراجویانی که انقلاب را نردبانی برای تصرف قدرت به حساب می‌آوردند،

پنجم- جریان ضد انقلاب که از خارج به توطئه پردازی و نقشه‌سازی علیه انقلاب مشغول بود،

ششم- جریان ارتجاع که از همان ابتدای انقلاب استراتژی "حکومت اسلامی" را به پیش می‌برد،

هفتم- و بالاخره فضای جهانی که مجموعه این نیروها در درون آن عمل می‌کردند.

نتیجه این برآمد نیروها و کشاکش‌ها آن چیزی شد که هیچکدام از آنها احتمالا نه انتظار آن را داشتند و نه پیش بینی آن را

می‌کردند. در این وضعیت هر آنچه که ارتجاع کرد به پای انقلاب گذاشته شد و هر آنچه که انقلاب برای مردم کرد، ارتجاع آن را به حساب خود نوشت.

پایان سخن

انقلاب ایران کوشید نوسازی و مدرنیسم را در جامعه ایران تقسیم کند. در این تقسیم آنها که قبلا بیشتر به دست آورده بودند، بخشی از سهم خود را از دست دادند، ولی اکثریت عظیمی که در بند سنت‌ها و محدودیت‌ها گرفتار آمده بودند، گام‌های عظیمی را به پیش برداشتند. این تقسیم در شرایط یک نبرد و مبارزه حاد طبقاتی و اجتماعی صورت گرفت، که در آن نیروهای ارتجاعی با تکیه بر شعارهای مذهبی انقلاب پرچم بازگشت به سنت‌های ارتجاعی را به عنوان استراتژی مهار انقلاب برافراشتند و توانستند در پاره‌ای موارد و در برخی عرصه‌ها عقب‌گردهایی نیز به جامعه برآمده از انقلاب تحمیل کنند. هر چند که این عقب‌گردها علیرغم همه تلاش نیروهای ارتجاعی هرگز به ماهیت انقلاب تبدیل نشد، اما آنها از این طریق و به دلایل معین تاریخی توانستند به تدریج بر اهرم‌های حکومت چنگ ببندند، آن را در جهت تحکیم قدرت و ثروت خود بکار اندازند و آرمان‌های انقلاب را تحریف کنند.

در برابر این قدرت، این ثروت و این انحراف اکنون در کشور ما جنبش انقلابی مسالمت‌آمیزی قد برافراشته است که هم ادامه انقلاب بهمن است و هم دستاورد انقلاب بهمن. همه آن نیروی مثبتی که در انقلاب ایران انباشته شد در این جنبش تبلور یافته است و همه پیامدها و تجربیات گران‌بهایی که انقلاب ایران به دنبال داشت به تکیه‌گاه این جنبش تبدیل شده است.

ارتجاع هیچگاه نه حق دارد و نه می‌تواند بنام انقلاب ایران سخن بگوید، اگر انقلابیون با صدای بلند به نام خود و به نام انقلاب سخن بگویند.

دوست گرامی.. نامه پرمهرتان با یک برگ از نوشته آقای مجید فیاض رسید. هم شاد شدم و هم تاسف خوردم - تاسف از اینکه من تنها از این نوشته بسیار جالب دو برگ اولش که باید به حساب شماره‌های ۱ تا ۴ گذاشت به دستم رسید. مسلما شما برگ‌های دیگر را هم احتمالا با نامه برایم به همان نشانی فرستاده‌اید و آنها را "آقایانی" که علاقه زیاد به خواندن نامه‌های دیگران و بویژه نامه‌هایی که برای یک زندانی در حال مرخصی می‌رسد - دارند آنرا خوانده و برای خود برداشته‌اند. خواهش می‌کنم شماره‌های ۵ تا ۱۲ را که ۴ برگ می‌شود بدون نامه در یک پاکت مانند نامه اخیرتان به همان نشانی بفرستید. روی پاکت لازم نیست بنویسید: "برای پدر". همان نام صاحب خانه کافی است.

در باره نوشته‌های دیگرم که چاپ نکرده‌ام این اشکال هست که یک نسخه از آنها نزد زندانبانان است و اگر در بیرون کشور چاپ شود برای من دردسر ایجاد خواهد کرد. گذشته از این مشکل بزرگتر فرستادن آن است که با پست نمی‌شود و مسافری که شهادت بردن اینگونه نوشته‌ها را داشته باشد از کجا پیدا کنم. همین اشکال هم برای مقاله‌ای در باره اوضاع کنونی وجود دارد. تنها راه این است که اگر شما فاکس در اختیارتان هست، شماره‌اش را برایم بفرستید که اگر مطلب به دردخوری داشته باشم بوسیله فاکس برایتان بفرستم. آنهم برای مطالب سه چهار صفحه‌ای ممکن است نه برای نوشته ۵۰-۶۰ صفحه‌ای. (به علت گرانی)

من در جستجوی دوست قابل اطمینانی هستم که دستگاه فاکس در اختیار داشته باشد. اگر پیدا کردم شماره‌اش را برایتان می‌فرستم. البته باید بوسیله مسافر مطمئن بفرستم، زیرا نمی‌دانم که نشانی که این بار پشت پاکت بود زیر "بازرسی" نباشد.

از مهرتان سپاسگزارم و تندرستی و شادی و کامیابی‌تان را از ته دل خواستارم.

۳ اوت ۱۹۹۸



مشهد، تحت سلطه "واعظ طبسی" کانون بسیاری از توطئه‌ها و مرکز صدور بسیاری از فرمان‌هاست!

ساختار مافیائی

جنایت. قدرت و ثروت در "ج.ا"!

پس از انتشار و توزیع نشریه شماره ۱۰۱ راه توده، که در آن چند افشاگری مهم پیرامون مافیای اقتصادی و نقش قوه قضائیه در رویارویی با اصلاحات چاپ شده بود، از سوی رادیو صدای ایران، که بصورت ۲۴ ساعته برای ایرانیان مقیم امریکا و کانادا برنامه پخش می‌کند، گفتگوی مشروحی، در تاریخ ۱۸ آذرماه ۱۳۷۹ با یکی از اعضای شورای سردبیری و سیاستگذاری راه توده انجام گرفت. این گفتگوی ۵۰ دقیقه‌ای از برنامه "ساعت صفر" که برنامه ساز آن آقای "مانوک خدابخشیان" یکی از خبرنگاران و مفسران با سابقه ایران است انجام و پخش شد و ۲۴ ساعت بعد نیز یکبار دیگر پخش آن تکرار شد. متن این گفتگو را که از روی نوار پیاده شده، با اندکی اصلاح و تبدیل آن از یک گفتگوی رادیویی به یک مصاحبه مطبوعاتی در زیر می‌خوانید:

مراسم ۱۶ آذر امسال، در دانشکده فنی دانشگاه تهران، تحول مهمی بود که با دقت پیرامون آنچه که در آنجا مطرح شد، می‌توان سمت و سوی آینده اصلاحات را ترسیم و هدایت کرد!

آنها که از دلسردی مردم سخن می‌گویند و عملاً شربت به کام مخالفان جنبش مردم می‌ریزند، در حقیقت از جامعه، از روحیه مردم و آنچه در کوچه پس کوچه‌های شهرهای ایران می‌گذرد بی‌اطلاع‌اند!

با تمام نیرو باید علیه سیاست خانه نشین کردن مردم در انتخابات دوره هشتم ریاست جمهوری به مقابله برخاست و آن را رسوا کرد. انتخابات آینده ریاست جمهوری را باید تبدیل به یک رفراندوم برای اصلاحات کرد و با تمام نیرو، بدون کوچکترین تزلزل از "محمدخاتمی" به دفاع برخاست!

مخالفان جنبش و اصلاحات می‌کوشند ابتدا با انواع فشارهای اجتماعی و سپس با تحریم غیر مستقیم انتخابات ریاست جمهوری، آمار واجدین شرایط را که در انتخابات شرکت نمی‌کنند بالا ببرند و حتی به مرز ۲۰ میلیون برسانند، تا بعد از انتخابات با ادعای ۲۰ میلیون رای خاموش علیه دولت وارد عمل شوند. آنها که دم از دلسردی مردم می‌زنند و آن را تبلیغ می‌کنند، آب به این آسیاب می‌ریزند!

از کنار حادثه کنفرانس برلین به این آسانی نباید گذشت. این آغاز حرکت سازمان یافته‌ای بود علیه پیوند مهاجرین سیاسی با اصلاح طلبان داخل کشور!

آن نهفته بود. پرسش شنوندگان ما اینست که آیا این قوه قضائیه و عملکرد کنونی آن نمونه آن "حکومت اسلامی" نیست که یکبار رهبران موتلفه اسلامی آن را بشکلی علنی مطرح کردند و خواهان انحلال جمهوری اسلامی و برقراری آن شدند؟ ما به طرف این حکومت و تحقق آن خواسته موتلفه اسلامی می‌رویم؟

راه توده - واقعیت اینست که طرفداران برقراری حکومت اسلامی و انحلال جمهوری اسلامی، علیرغم همه افشاگری‌هایی که در این زمینه شده و علیرغم همه مقاومتی که در برابر آنها می‌شود، به سمت تحقق

خدابخشیان - نقش قوه قضائیه جمهوری اسلامی برای مقابله با جنبش مردم آشکارتر از آن است که نیاز به توضیح باشد، اما در نشریه راه توده برای نخستین بار از این قوه با اصطلاح بسیار جالب توجهی یاد شده بود: «فرمانداری نظامی یک حکومت کودتائی!» سرانجام این حکومت در حکومت، این دولت در دولت و این مقابله دو خط و دو جریان به کجا خواهد انجامید؟ نقش مافیای اقتصادی در قوه قضائیه چیست؟ آیا قوه قضائیه هم خودش تبدیل به یک مافیای دیگر، در کنار مافیای اقتصادی شده‌است؟ وقتی نشریه شما در باره دادگاه متهمان برلین با عنوان بزرگ نوشت «جای قضات را با متهمان عوض کنید!» حرف‌های زیادی در

خواسته خودشان حرکت می‌کنند و انواع توطئه‌هایی که شاهدش هستیم برای رسیدن به همین هدف به اجرا گذاشته می‌شود، همانطور که جنبش مردم در جهت دفاع از جمهوریت، دفاع از آرمان‌های واقعی انقلاب ۵۷ و به سمت گرفتن اهرم‌های قدرت اقتصادی و سیاسی از دست آنها حرکت می‌کند. همانگونه که اصلاح‌طلبان و طرفداران جنبش انواع راه‌ها را برای اهداف خود جستجو می‌کنند و به کار می‌گیرند، مخالفان اصلاحات و جنبش هم انواع حیل‌ها را به کار می‌گیرند و مقاومت می‌کنند. این یک نبرد تمام عیار طبقاتی و اجتماعی است. مردم و جنبش مردم از حقوق اقتصادی و سیاسی و اجتماعی‌شان دفاع می‌کنند و تجار بزرگ و مرتجعین و زمینداران بزرگ و دلال‌ها و غارتگران اجتماعی و تکنوکرات‌هایی که کارگزار آنها هستند هم از تسلط خودشان بر حاکمیت دفاع می‌کنند. بنابراین حادثه غیر قابل تصور و غیرقابل پیش‌بینی در جامعه ایران در حال تکامل نیست. مخالفان جنبش به سمت جمع کردن سفره جمهوریت و پهن کردن بساط حکومت اسلامی و یا سلطنت اسلامی، با تسلط طبقاتی خودشان بر آن حرکت می‌کنند. این حرکت هم امروز و دیروز شروع نشده، آنها پیش از درگذشت آیت‌الله خمینی تدارک دقیق این کار را دیدند و بعد از درگذشت وی گام‌های بلندی برداشتند و بعد از آنکه تسلط بیشتری بر ارگان‌های نظامی و قضائی و مقننه و مجریه پیدا کردند این گام‌ها را با سرعت بیشتری برداشتند. بحث اینست که از ۴-۵ سال پیش با یک مقاومت آگاهانه در برابر خودشان روبرو شدند که روز به روز هم این مقاومت آگاهانه‌تر و وسیع‌تر شد. هر چه مردم نسبت به ماهیت حاکمیت آگاه‌تر شدند، از جزئیات بیشتری با خبر شدند، پشت شعارها واقعیت‌ها را نوع دیگری دیدند، این مقاومت آگاهانه‌تر شد؛ به شکلی که اکنون آگاهی از ماهیت حاکمیت، آگاهی از ماهیت شعارها و ماهیت واقعی مخالفان جنبش به حدی رسیده‌است که در تاریخ معاصر ایران کم نظیر است. به تعبیری دیگر، آگاهی مردم در مقابل خواست انحلال جمهوریت و برقراری حکومت اسلامی، که همان حکومت تجار و زمینداران و دلالان و مفت خورها باشد در شکل حضور مردم در پای صندوق‌های رای و دفاع از جمهوریت مردم بروز کرد؛ هشتاد درصد مردمی که حقوق اقتصادی و سیاسی و اجتماعی‌شان غارت شده است در برابر آن ۲۰ درصدی که غاصب این حقوق و مصادره‌کننده این حقوق به سود خویش است ایستادند و آگاهانه هم ایستادند. هر چه مقاومت در برابر مردم و اجرای انواع توطئه‌ها برای حذف مردم از صحنه سیاسی و برقراری حکومت اسلامی بیشتر ادامه پیدا می‌کند، عمق جنبش و آگاهی مردم بیشتر می‌شود. به این ترتیب است که ما عمیقاً با این نوع تزه‌های متاثر از زندگی در مهاجرت و بیگانه با جامعه ایران مخالفیم که جنبش با انسداد سیاسی روبرو شده‌است. این انسداد در مهاجرت بوجود آمده‌است نه در جامعه ایران. ما فکر نمی‌کنیم معنای عمیق‌تر شدن دره فاصله آن ۲۰ درصدی که عملکردش را شما امروز در قوه قضائیه می‌بینید با توده‌های میلیونی مردم و رسوائی بی‌وقفه آنها در میان میلیون‌ها مردم مذهبی و نیمه مذهبی و غیر مذهبی ایران معنایش انسداد سیاسی باشد. ما بسته شدن چند روزنامه و دستگیری چند فعال سیاسی و محاکمه و زندانی شدن آنها را انسداد سیاسی نمی‌دانیم. آقایانی که تا همین دو سه سال پیش هر کس را دلشان می‌خواست در خیابان‌ها می‌زدیدند و می‌کشتند، آقایانی که قتل عام فاشیستی زندانیان سیاسی را در زندان‌ها سازمان دادند، آقایانی که دهها زندان مخفی و شکنجه‌گاه تیمی در اختیار داشتند و می‌رفتند تا با یک یورش قطعی به همه نوآندیشان دینی، ملیون و دگراندیشان جان بدر برده در جامعه کار را یکسره کرده و یک حکومت طالبانی و یا حکومتی شبیه پادشاهی عربستان سعودی را در ایران برقرار کنند و دفتر انقلاب ۵۷ و قانون اساسی و بقیه یادگارا و نشانه‌های آن انقلاب را ببندند با انسداد روبرو شده‌اند نه جنبش مردم که روز به روز آگاه‌تر و مقاوم‌تر می‌شود. به شعارهای مردم، به طعن مردم، به خشم مردم در جامعه، به رسوائی طرفداران حکومت اسلامی در عمق جامعه باید اندیشید و سپس به خود پاسخ داد: در سال‌های اخیر چه گذشته است و مردم به کجا رسیده‌اند!

بنابراین، برای آن آقایان جاده رسیدن به حکومت اسلامی که همان سلطنت اسلامی است روز به روز ناهموارتر می‌شود. البته این به آن معنا نیست که آنها از استراتژی خودشان دست خواهند کشید، خیر، چنین نخواهند کرد، زیرا برقراری "حکومت اسلامی" یعنی حذف مردم از صحنه و مقابله با جنبش که معنای واقعی آن دفاع از سلطنت ۲۰ درصد بر ۸۰ درصد مردم است که در بالا برایتان گفتم. با حضور مردم در صحنه، با جمهوریت و با آزادی‌های سیاسی چنین تسلطی ناممکن است و به همین دلیل تلاش برای برقراری حکومت اسلامی ادامه خواهد یافت و نقش قوه قضائیه در حال حاضر نمونه‌ایست از چنین حکومتی. حکومت اسلامی، حکومتی کودتائی علیه جنبش مردم خواهد بود و یک حکومت کودتائی در ابتدای استقرار خود مانند همه حکومت‌های کودتائی دیگر در تاریخ نیاز به یک دوره سرکوب و اتکاء به یک فرمانداری نظامی دارد. آقایان، که ابتدا کوشیدند با قبضه قوه مجریه آن را برقرار کنند و شکست خوردند، با توجه به شناخت و آگاهی مردم و در واقع از ترس مردم، این حکومت کودتائی را می‌کوشند گام به گام و برخلاف همه کودتاهائی که می‌شناسیم از آخر شروع کنند. یعنی پیش از آنکه رئیس جمهور را سرنگون کنند و اعلام کودتا کنند و سپس روزنامه‌ها را ببندند و محاکمات را شروع کنند، ابتدا محاکمات را شروع کرده‌اند، روزنامه‌ها را گزینشی تعطیل کرده‌اند و حتی آرام و غیر مستقیم طرح برکناری محمدخانی را بصورت آزمایشی مطرح کرده‌اند. حالا که نتوانسته‌اند مستقیم و بی‌پروا جمهوریت را منحل و حکومت اسلامی را برقرار کنند و از شر انتخابات و رای مردم خلاص شوند، ماجرا را، این بار از آخر شروع کرده‌اند. ابتدا فرمانداری نظامی را از طریق قوه قضائیه برپا کرده‌اند و سپس بلعیدن جمهوریت را نه از "سر"، بلکه از "پا" امتحان می‌کنند! البته به نظر ما این باصطلاح هیولا- برای آن آقایان- نه از سر خوردنی است و نه از پا!

ما در شماره ۱۰۲ راه‌توده، همین مسئله، یعنی تضاد "حکومت" با "جمهوریت" را بدقت توضیح داده‌ایم و نوشته‌ایم که ۸۰ درصد قدرت حکومتی در یک نهادی بنام "نهاد رهبری" متمرکز است. مهم‌ترین بخش‌های اقتصادی-مالی کشور، قوای نظامی، نیروهای انتظامی، مسائل امنیتی کشور، امور تبلیغاتی-فرهنگی و خلاصه بسیاری از امور کشورداری در این نهاد متمرکز شده‌است. ما باید این نهاد را دقیقاً بشناسیم، گردانندگانش را شناسائی کنیم، ساخت و بافت اقتصادی آن را افشاء کنیم تا این ۸۰ درصد قدرت حکومتی را هر چه بیشتر تقلیل بدهیم، کاهش بدهیم و آن را به مردم باز گردانیم و حرکت به سمت احیای آرمان‌های واقعی انقلاب ۵۷ و تحقق آنها را ادامه بدهیم. این گامی اجتناب‌ناپذیر است برای حفظ جمهوریت، به عقب راندن آن ۲۰ درصدی که خدمتتان عرض کردم ۸۰ درصد قدرت حکومتی و اقتصادی کشور را در همین "نهاد رهبری" در اختیار دارد. بحث بر سر ولی فقیه و ولایت مطلقه و این حرف‌ها نیست، بحث بر سر آن بافت اقتصادی-حکومتی پر قدرتی است که این نهاد را در اختیار دارد و با استفاده از این اهرم می‌کوشد بساط جمهوریت و نشانه‌های انقلاب ۵۷ را جمع کرده، جارو کرده و سفره حکومت را پهن کند. فردا اگر ولی فقیه هم نباشد، ولایت مطلقه هم نباشد، آنها روی این نهاد یک نام دیگری می‌گذارند و با می‌کوشند باحفظ آن، تسلط طبقاتی خود را بر حاکمیت از این طریق ادامه بدهند و ولایت مطلقه خودشان را برقرار کنند. بنابراین، بحث بر سر یک مبارزه اقتصادی- طبقاتی است، بحث بر سر حاکمیت طبقاتی است و "نهاد رهبری" امروز ارگانی است در اختیار آن ۲۰ درصدی که خدمت شما و شنوندگانتان عرض کردم و باید رفت به سوی محدود کردن هر چه بیشتر این نهاد، کنترل کردن آن و باز گرداندن ارگان‌های تحت پوشش آن به زیر پوشش حکومت قانونی و زیر پوشش اراده و خواست مردم ایران، زیر پوشش آن ۸۰ درصدی که امروز جنبش را تشکیل داده و در هر نظرسنجی و رای‌گیری و یا همه‌پرسی چیزی کمتر از آن چه آقای خاتمی به مردم گفت و مردم برای آن نیز به وی رای دادند حاصل نمی‌شود و همواره همان تکرار خواهد شد. بنظر ما اگر برای آن برنامه‌ها و اهداف اعلام شده توسط آقای خاتمی

امروز در ایران رای گیری شود و یا آن نظرات به همه پرسى گذاشته شود آرائى که به آن داده خواهد شد بسیار بیشتر از انتخابات دوم خرداد خواهد بود. ما این را جنبش زنده، فعال و در حال تحرک ارزیابی می‌کنیم، نه انسداد سیاسى!

ما در شماره ۱۰۲ بدقت در این زمینه توضیح داده‌ایم و فرمولبندی‌های خودمان را هم در این ارتباط تشریح کرده‌ایم. اصلاً نباید اینطور تصور کرد که این نهاد، یعنی "نهاد رهبرى" را یک نفر اداره می‌کند، حالا هر نامی هم که بر آنها گذاشته باشند. همان‌ها که رهبر تعیین کردند در اداره این نهاد هم نقش اساسی را دارند و البته در هر جمعی و در هر گروهی یک نفر نقش و تاثیر بیشتری دارد و سکان را بدست می‌گیرد. در این جمع، برخلاف بسیاری، ما بر این عقیده‌ایم که آقای واعظ طیبسى و تشکیلات مافیائى حجتیه نقش تعیین کننده را دارد. آقایانى که رهبر تعیین کرده‌اند، هر کدام یکی از این ارگان‌های مالی و نظامی و اقتصادى و امنیتی زیر پوشش "نهاد رهبرى" را در اختیار دارند. یعنی آقای موحدى کرمانى که نماینده ولی فقیه در سپاه پاسداران است و سکان این سپاه را در اختیار دارد، در عین حال که نماینده ولی فقیه است، خودش در تعیین رهبر نقش مهمی داشته است، بنابراین اینطور نیست که ایشان گوش به فرمان رهبر باشد! شما در همین اواخر در مطبوعات ایران لابد خوانده‌اید که همین آقای موحدى کرمانى هر چه دلش خواسته در ارتباط با دولت و اصلاح طلبان گفته و تره هم برای رهبر و رئیس جمهور و مجلس خرد نکرده است. پشت ایشان به آن نیروهای نظامی گرم است که بخش اعظم فرماندهانش را در اختیار دارد. از طرف دیگر، همین آقای موحدى از سوى موفتله اسلامى، حجتیه، کمیته امداد امام، تولیت آستانقدس رضوى و تجار بزرگ حمایت می‌شود، در صنایع نظامی دست دارد و یک دستش هم در خرید تسلیحات نظامی بند است. این وابستگی‌ها و این قدرت به او اجازه می‌دهد هر چه از دهانش بیرون می‌آید بگوید، مستقل از رهبر مصاحبه و سخنرانى کند، در ستاد توطئه علیه دولت خاتمی عضو شود، فرمانده کل سپاه و برخی فرماندهان دیگر را وادار کند علیه دولت و اصلاح طلبان سخنرانى کنند، نامه کودتائی علیه دولت و خاتمی تهیه کند، سیستم شستشوى مغزى در بدنه سپاه پاسداران را سازمان بدهد و واحدهای ضد جنبش را برای کودتا ترتیب بدهد. نهاد رهبرى در اختیار امثال ایشان است که با رای آنها "رهبر" تعیین شده و تازه هنوز ایشان آن سر بزرگ در این نهاد، یعنی "نهاد رهبرى" نیست. همین وزن و موقعیت را دارد آقای جنتى، همین وضع را دارد آقای محمدیزدى، همین وزن و اعتبار را دارد آقای مصباح یزدى و دیگران. آنهاى که آن پشت گرداننده نهاد رهبرى‌اند همین افراد هستند، احکام قتل و ارتداد هم از کنار همین نهاد و این آقایان صادر می‌شود، شبکه‌های ترور هم وابسته به همین آقایان و همین نهاد است، قوه قضائیه هم در اختیار همین آقایان و همین نهاد است، وزن و اعتبار بالاتر هم متعلق است به آقای واعظ طیبسى، بنگاه‌های بزرگ مالی هم توسط آقا زاده‌های همین آقایان اداره می‌شود، در مجمع تشخیص مصلحت نظام و شورای نگهبان هم همین آقایان و یا همکاران نزدیک آنها و یا کارگزاران آنها اکثریت دارند و تازه همه‌شان هم در مجلس خبرگان رهبرى نشستند و مواظب اند تا به محض احساس ضرورت کس دیگری را در راس این نهاد قرار بدهند و یا از طریق همین نهاد حکومت اسلامى را اعلام کنند! استراتژی همین آقایان برقرارى "حکومت اسلامى" و خاتمه بخشیدن به هر نوع انتخابات و رای گیری و همه پرسى و جمهوریت است. به این ترتیب این آقایان رهبر انتخاب کرده‌اند، و در واقع سخنگوئى انتخاب کرده‌اند، که لابد از پیش همفکرى و همراهى در او سراغ داشته و یا اطلاع داشته‌اند و در عین حال ابزار این برگمارى، مثل مجلس خبرگان و سپاه پاسداران و نهادهای اقتصادى را هم در اختیار خودشان حفظ کرده‌اند و به هیچ ارگانى هم به بهانه مصون بودن ارگان‌های زیر نظر "نهاد رهبرى" اجازه کنترل آنها را نمی‌دهند. جالب است، همین آقای آیت‌الله جنتى، بلافاصله پس از اعلام قبول شدن نتیجه دستکاری شده و سانسور انتخابات مجلس ششم از سوى رهبر و پذیرش

آن توسط شورای نگهبان، در یکی از همین نماز جمعه‌های تهران، جلو جلو و خطاب به آنها که احتمالاً حرف‌هائى در باره ارگان‌های زیر کنترل نهاد رهبرى و ضرورت کنترل آنها توسط مجلس می‌زدند گفت: «کسى حق ندارد به این نهادها دست بزند، در باره آنها طرح جدید بدهد، ضربه به این نهادها، ضربه به اسلام است!»! اولاً شما حساسیت واقعی این آقایان نسبت به از دست دادن مجلس را ببینید در کجاست و ضمناً ببینید برای آنها "اسلام" یعنی آستانقدس رضوى، یعنی کمیته امداد، یعنی بنیاد مستضعفان، یعنی صندوق‌های قرض الحسنه‌ای که هر کدامشان یک بانک خصوصى‌اند. اینها نماد کامل اسلام این آقایان است، مگر در عربستان اسلام جز این است؟

با آگاهی از همین مسئله است که ما در تمام دوران اخیر روی این امر تاکید کردیم که باید بخش‌های اقتصادى و نظامى را از "نهاد رهبرى" جدا کرده و به نهادهای قانونى کشور باز گرداند و نظارت مردم و منتخبین آنها را بر این نهادها برقرار کرد و اگر ضرورت هم داشته باشد می‌توان این تحول را به همه پرسى گذاشت تا مردم، یعنی صاحبان اصلی قدرت و مملکت در باره آن نظر نهائى را بدهند. باز به همین دلیل است که ما مرتب می‌گوئیم و آنچه که از دست خودمان بر می‌آید هم کوتاهی نمی‌کنیم که مافیای اقتصادى را افشاء و مردم را برای مقابله با آن بسیج کنیم و همزمان برویم به این سمت که قدرت نظامى را هم از چنگ مافیای اقتصادى درآوریم. یعنی وقتى قدرت اقتصادى به مردم بازگردانده شد، دیگر برای رهبران این مافیا، گردانندگان "نهاد رهبرى" و آن طبقه‌ای که ۸۰ درصد قدرت حکومتى را در اختیار دارد قدرت مانور باقى نمی‌ماند. یعنی برای سرمایه‌دارى بزرگ تجارى، زمینداران بزرگ، دلال‌ها، مفت خورها، غارتگران، آقازاده‌ها و کارگزاران این طبقات و اقشار دیگر میدان مانورى برای در اختیار داشتن قدرت نظامى باقى نمی‌ماند. این یگانه راه‌حل به پیروزی رسیدن جنبش در این مرحله و تثبیت دستاوردهاست، اگر غیر از این عمل کنیم به بیراهه رفته‌ایم.

خدا بخشیمان - در شماره آخر راه‌توده، مقاله‌ای از آقای ناصر زرافشان منتشر شده بود، که در آن از اسلام خواهى تجار بزرگ یاد شده بود و ایشان آن را تحلیل کرده بود. در واقع ایشان هم اشاره به همین مافیای اقتصادى داشت که قوه قضائیه را در اختیار دارد.

راه‌توده: دقیقاً همینطور است و اگر روزى برای آقای زرافشان هم توطئه‌ای ترتیب بدهند، بدلیل همین واقع بینى و جسارت بیان آن در جامعه است. شما می‌دانید که ایشان این مقاله را در یکی از نشریات داخل کشور نوشته و ما فقط آن را از آن نشریه نقل کرده‌ایم. دلیل دیگری که موجب توطئه احتمالی علیه ایشان خواهد شد جسارتى است که در پیگیری قتل‌های سیاسى-حکومتى و یا "قتل‌های زنجیره‌ای"، به عنوان وکیل مقتولین از خودشان نشان داده‌است. اتفاقاً حساسیت قوه قضائیه روی این پرونده و انواع تلاش‌هایش برای جلوگیری از افشای جزئیات این پرونده خودش بهترین دلیل در نقش داشتن رهبران همین قوه قضائیه در قتل‌ها و جنایات است! جای تاسف اینجاست که در مهاجرت و در میان اپوزیسیون چپ و مترقى که با اما و اگرهای مختلف و با شعارهای متفاوت هر کدام به نوعی و به زبانی جنبش را کم و بیش تأیید می‌کنند، آنها در سمت و سوئى حرکت و عمل نمی‌کنند و اوضاع کشور و آرایش طبقاتى حکومت را آنگونه نمی‌بینند، که حداقل بخشى از جسارت و درک امثال آقای ناصرزرافشان را در مهاجرت به نمایش بگذارند. به این ترتیب، ما شاهدیم که اختلاف نظر بین مهاجرین سیاسى و سیاسيون داخل کشور در حال رشد است. یعنی آنچه که در داخل کشور می‌بینند، قبول دارند، با آن مبارزه می‌کنند، راه‌حل مبارزه پیدا می‌کنند، با آنچه که بسیاری از مهاجرین سیاسى می‌گویند و می‌کنند متفاوت است و روز به روز هم این تفاوت دیدگاه بیشتر می‌شود. تفاوت نمی‌کند که این مهاجرین سیاسى و آن سیاسيون داخل کشور از کدام گرایش‌های عقیدتى باشند. اگر این وضع ادامه پیدا کند و مهاجرین

سیاسی برای رساندن خودشان به اوضاع داخل کشور همت نکنند ما در آینده شاهد تفاوت‌های باز هم جدی‌تر خواهیم بود.

برای شما یک مثال بزنم. شما می‌دانید که در جریان سالگرد ۱۶ آذر امسال مراسم مختلفی در دانشگاه‌های تهران برگزار شد. اجتماعی هم با حضور ریاست جمهوری برپا شد. در مراسمی که به همین منظور در دانشکده فنی دانشگاه تهران برپا شد، آقای سعید حجاریان که قادر به راه رفتن نیست و روی ویلچر می‌نشیند و دشوار هم می‌تواند صحبت کند، چند کلامی صحبت کرده‌است. این دانشکده فنی هم که می‌دانید دارای یک سنت دیرینه مبارزات دانشجویی است. یک مراسمی هم در یکی دیگر از مراکز دانشگاهی تهران برگزار شده که آقای بنام "شیرکوند" و "جلائی پور"، مدیرمسئول روزنامه‌های جامعه و نشاط سخنران آن بوده‌اند. ابتدا ببینیم در این مراسم دوم چه گذشته‌است تا برسیم به سخنرانی آقای حجاریان در دانشکده فنی. آقای شیرکوند در سخنرانی خودش که در روزنامه‌ها هم بخش‌هایی از آن منتشر شد و من از روی روزنامه همبستگی مطلب مورد نظرم را برای شما و شنوندگان می‌خوانم می‌گوید: «جنبش دانشجویی وظیفه دارد که وارد این میدان شود، اما باید به این نکته توجه شود که در بخش اقتصادی هم تاریخ‌خانه‌هایی وجود دارد که ریشه مشکلات را باید در آنها جستجو کرد. در شرایط فعلی با توجه به ضرورت نقد کارنامه آقای خاتمی دانشجویان به ریشه‌های اقتصادی توجه کنند، آنها را مشخص کنند، نشان دهند و افشاء کنند»

حالا شما این سخنرانی را و این نظر را مقایسه کنید با مطالبی که در خارج کشور، در نشریات مختلف راست و چپ و کسانی که لنگان لنگان خود را بدنبال جنبش مردم می‌کشند نوشته می‌شود. آنچه این مطبوعات می‌نویسند و آنچه که رادیوهای فارسی زبان خارج کشور پخش می‌کنند با این نظرات داخل کشور هم خوانی دارد؟

نکته بسیار مهم دیگر مقایسه این نظرات با نظراتی است که دو سال پیش در همین اجتماع، یعنی اجتماع سالگرد ۱۶ آذر مطرح شده بود. در همین مقایسه‌است که ما می‌بینیم سمت و سوی جنبش دانشجویی علیرغم همه دشواری‌هایی که بر سر راه آن ایجاد کردند حرکتی در جهت عمق یافتن بوده‌است. حالا چنین سیری و چنین عمقی را ما در مهاجرت شاهد هستیم؟

زمینه دیگری را برایتان بگویم. همین نظرات اعلام شده توسط آقای "شیرکوند" را که همراه آقای جلائی پور به مراسم سالگرد ۱۶ آذر رفته و با این تعبیر باید نظرات یکی از افراد اصلاح طلب حاشیه حکومت باشد، مقایسه کنید با مطالب و تحلیل آقای زرافشان که از جمله اصلاح طلبان دگراندیش بکلی خارج از حاکمیت است. نتیجه جز اینست که جنبش در کلیت خود به سمت وحدت شناخت و وحدت نظر و جهت پیش می‌رود؟ حالا باز گردیم به مهاجرت. آیا چنین سیر و تکاملی را در اپوزیسیون خارج کشور شاهدیم؟

وقتی "راه توده" حدود یکسال پیش و در اشاره به مطالبی که آقای اکبر گنجی می‌نوشت و اصطلاحاتی که مبتکر آنها بود نوشت، در کنار «عالیجنابان خاکستری» «عالیجنابان اقتصادی را افشاء کنید!» در مهاجرت کسی این ضرورت را درک نکرد و به آن بهای لازم را نداد، اما امروز شاهدیم که در داخل کشور، خود به خود به این نتیجه رسیدند که افشای عالیجنابان خاکستری بدون افشای عالیجنابان اقتصادی که در واقع دو جیب از یکدست لباس هستند ممکن نیست و کارساز هم نیست. دیروز اگر امثال آقای گنجی به این امر کم بهاء دادند امروز کسان دیگری از میان اصلاح طلبان آن غفلت‌های سه سال اول بعد از پیروزی محمدخاتمی در انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم را دارند جبران می‌کنند، آیا شما شاهد چنین جبران غفلتی در مهاجرت هستید؟ اگر نیستید، آن نگرانی ما را که مربوط به فاصله رو به افزایش مهاجرین سیاسی و سیاسیون و مبارزان داخل کشور است را تأیید نمی‌کنید؟ به این ترتیب، امروز اصلاح طلبان داخل و خارج حاکمیت، در داخل کشور به این هسته مرکزی بسیار نزدیک شده‌اند که دعوا بر سر حاکمیت طبقاتی است، دعوا، دعوی اقتصادی است،

نزاع بر سر عمامه و عبا نیست و تا این واقعیت با تمام نیرو در جامعه افشاء نشود، نمی‌توان ضرورت اصلاحات و دفاع از آن را به اعماق جامعه برد و توده‌های وسیع مردم را برای یک دگرگونی اساسی بسیج کرد و به میدان آورد. بنابراین، آن نقطه نظرانی که آقای ناصر زرافشان در نشریات داخل کشور، پیرامون آرایش طبقاتی حاکمیت جمهوری اسلامی مطرح می‌کند و ریشه‌های اقتصادی آن را بر می‌شمارد، فقط نقطه نظرات و یا شناخت امثال ایشان نیست و منحصر به آقای زرافشان هم نیست. شاید ایشان با درکی عمیق‌تر این نظرات را مطرح می‌کند، اما ما امروز شاهدیم که در میان طیفی از نیروهای مذهبی و اصلاح طلب هم این نظرات را به اشکال مختلف مطرح می‌کنند. از تسلط سرمایه‌داری تجاری بر اقتصاد کشور می‌گویند، از مافیای اقتصادی سخن می‌گویند، بر ضرورت افشای پایگاه اقتصادی مخالفان تحولات انگشت می‌گذارند. این درک، یعنی درک ضرورت افشای پایگاه طبقاتی مخالفان تحولات در حاکمیت در میان نیروهای مذهبی هم فقط منحصر به اعضاء و یا رهبران سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی نیست که آنها را چپ ستی در میان مذهب‌یون می‌شناسند و می‌نامند، بلکه در طیف‌های مختلف اصلاح طلبان بتدریج این ضرورت درک می‌شود و شناخت‌ها کامل می‌شود. مثلاً ما فکر نمی‌کنیم آقای "شیرکوند" با سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی در ارتباط باشد، و یا اگر جلائی پور هم چنین ارتباطی را تداعی نمی‌کند. تا ساختار اقتصادی مقاومت در برابر تحولات فاش نشود، برای مردم شکافته نشود و وابستگی‌های اقتصادی مشهورترین چهره‌های مخالف تحولات افشاء نشود به جایی نخواهیم رسید.

شما جا به جا در نشریات جدید داخل کشور این واقع بینی و نزدیک شدن به نقطه مرکزی را می‌بینید. مثلاً یک نشریه جدید در ایران چاپ می‌شود که اخیراً هم روی شبکه اینترنت قرار گرفته‌است. اسم این روزنامه هست "دوران امروز". برای درک تفاوت مهاجرین سیاسی و سیاسیون و مبارزان داخل کشور من بخش‌هایی از یکی از سر مقاله‌های این نشریه تازه انتشار را برایتان می‌خوانم که مشروح‌تر آن در شماره ۱۰۲ راه توده منتشر شده‌است. در این سرمقاله آمده‌است: «بعد از انقلاب، بویژه بعد از شهادت مرحوم بهشتی نخبگان چپ اقتصادی بتدریج خاموش شدند تا جایی که امروز نسل جوان و نوجوان نسبت به مسائل عدالت اجتماعی بیگانه به نظر می‌رسد. چه کسی باید نسل فردا را با عدالت اجتماعی آشنا کند، در نظام سرمایه‌داری نوین ایران چه کسی بار نق زدن به نابرابری‌ها را به دوش می‌کشد؟ از میان چپ‌های قدیمی آیا هیچ کدامشان نوجوانان زباله جمع کن را نمی‌بینند، کجا باید آن چپ‌های جسور؟»

شما نگاه کنید، این یعنی جنبش داخل کشور! سؤال این سرمقاله نویسنده روزنامه "دوران امروز" که حتماً مذهبی است و چپ‌های مذهبی را هم مخاطب قرار داده‌است، مخاطبانی در خارج کشور ندارد؟ غیر از آنها که در داخل کشورند، کسانی که ادعای چپ دارند، ادعای مارکسیسم دارند و انواع ادعاهای دیگر را دارند مخاطب این سرمقاله و سمت و سوی ماهیت اقتصادی این سؤال نیستند؟ شما مقایسه کنید امثال این مقاله را با مقالاتی که در نشریات چپ خارج کشور نوشته و منتشر می‌شود.

خدابخشیان - اخیراً در "راه توده" و در گزارش مربوط به شبکه انتقال مهاجر توسط شرکت هواپیمائی ماهان، از اصطلاح جدید "مافیای جنائی-امنیتی" استفاده کرده بودید. ماجرای این شرکت هواپیمائی و افشاری که نشریه شما کرد، خیلی جالب بود و در اینجا هم خوانندگان زیادی پیدا کرد.

راه توده: ما باید یافتن ارتباط رویدادها و پدیده‌ها با یکدیگر را تمرین کنیم. مثلاً ماجرای هواپیمائی ماهان، بی‌ارتباط با حوادث چند سال اخیر در خارج کشور نیست. حوادثی مثل تخم‌مرغ پرانی برای دکتر مهاجرانی در سفر به خارج، سیلی زدن به فائزه‌هاشمی در سوئد، تظاهرات علیه سفر

محمدخاتمی به فرانسه و بالاخره ماجرا آفرینی در کنفرانس برلین. همه این حوادث، روی دیگری از حوادث مشابهی هستند که طی سال‌های اخیر در ایران روی داده‌است. در گذشته هم همینطور بوده‌است. مثلا قتل و ترور در خارج کشور، روی دیگر آن سکه آدم ربائی و قتل در داخل کشور بود که لیست آن به بیش از ۸۰ نفر می‌رسد و همگی مربوط به قبل از انتخابات دوره هفتم ریاست جمهوری است. آن جریانی که در داخل کشور، پیش از انتخابات ریاست جمهوری آدم می‌ربود و به قتل می‌رساند و بعد از انتخابات هم دست به ترور و قتل زد و گروه‌های فشار را متشکل از اوباش سازمان داد، در خارج از کشور هم دست به همین کار زد و برای این هدف به نیرو و سازماندهی هم احتیاج داشت. ماجرای هواپیمائی ماهان از این جنس است. یعنی در داخل کشور شبکه‌ای با گرفتن پول‌های بزرگ هزاران نفر را از طریق یک شرکت هواپیمائی که سرش به مافیای اقتصادی و حکومتی بند است به خارج کشور منتقل کرد. در میان این افراد، عوامل خودشان را هم جاسازی کردند تا به خارج بیایند و پناهنده شوند. این عوامل از دوران سخت درگیری و خانه بدوشی در کشورهای اروپائی، از درون این افراد دست به عضو گیری زدند و یا در کمپ‌های پناهندگی همین افراد را تشویق به شرکت در تظاهراتی کردند که خودشان هدایت آنها را برعهده داشتند، با این استدلال که اگر در این تظاهرات شرکت کنید و هر چه بیشتر و خشن‌تر هم دست به عملیات بزنید امکان پذیرش پناهندگی شما بیشتر می‌شود. به این ترتیب، ارتش ذخیره‌ای در کنار آقایان مجاهدین خلق و حزب بی‌ریشه و عجیب و غریب کمونیست کارگری سبز شد. البته ممکن است در میان همین دو جریان سازمانی و حزبی هم کسانی از میان این مهاجرین جدید عضو گیری شده باشند، اما این امر در ارزیابی ما نسبت به ماهیت ماجراجوئی‌ها و ماجرا آفرینی‌های سال‌های اخیر در مهاجرت و عمدتا علیه دولتمردان طرفدار اصلاحات، اصلاح طلبان و بالاخره کنفرانس برلن تغییری نمی‌دهد. بنظر ما از میان این هزاران آواره ایرانی همان مافیائی که آنها را با گرفتن پول از کشور خارج کرده تشکل‌هایی را بوجود خواهد آورد و اساسا یکی از هدف‌هایش برای این انتقال نیرو، در کنار درآمدی که به جیب زده‌اند، یکی هم همین بوده‌است. این تشکل‌ها در آینده حوادث بزرگتری را بوجود خواهند آورد. مخالفان تحولات در داخل کشور، همانگونه که در داخل کشور راه ارتباط اصلاح طلبان و مردم را می‌خواهند با بهم زدن جلسات سخنرانی آنها و بستن مطبوعات ببندند در خارج از کشور هم راه این ارتباط را می‌خواهند ببندند و خارج و داخل را از هم جدا نگاهدارند، بویژه اگر در آینده اپوزیسیون خارج از کشور به این نتیجه برسد که یکپارچه به حمایت از اصلاحات و اصلاح طلبان و جنبش مردم در داخل کشور برخیزد. آنها تدارک آن روزها را از هم اکنون می‌بینند و گروه‌های فشار را با سرعت در اروپا سازمان می‌دهند. نمونه‌های فرانسه، سوئد و سرانجام در آلمان، ما را به این نتیجه رسانده‌است. بنده خدمت شما و شنوندگانتان بارها عرض کرده‌ام که حوادث را نباید فراموش کرد، بلکه آنها را باید به خاطر داشت و در کنار حوادث بعدی به یاد آورد و برای تجزیه و تحلیل رویدادها از آنها کمک گرفت. در حادثه برلین، صرفنظر از مبهوت ماندن صدها مهاجر ایرانی که در سالن جمع شده بودند و نتوانستند بفهمند چه چیز در حال وقوع است و ما آن را عمدتا ناشی از بی‌اطلاعی و کم دقتی آنها در باره حوادث داخل کشور می‌دانیم، یک عده بسیار سازمان یافته و حرفه‌ای عمل کردند و این نمی‌توانست خود به خودی باشد. در جریان حادثه برلین، از درختی که کاشته بودند میوه دلخواهشان را چیدند، تعداد زیادی از مطبوعات را بستند، عده‌ای را دستگیر کردند، جنجال بزرگ تبلیغاتی راه‌انداختند، ما همه این‌ها را می‌دانیم، اما نمی‌توانیم بپذیریم که ماجرا به همینجا ختم می‌شود. آنچه اتفاق افتاد یک پرده از نمایشی بود که برای سال‌های آینده سازمان داده‌اند. حادثه برلین در نفس همین حادثه خلاصه نمی‌شود و به همین دلیل هم ما اولین سرنخ مربوط به هواپیمائی ماهان را تا اطلاع بیشتر از این شبکه دنبال کردیم و ارتباط آن را با رویدادهای برلین هم کشف کردیم که در شماره ۱۰۲ راه‌توده جزئیاتی درمورد عوامل و

سازمان‌دهندگان آن در شهر برلن آلمان را فاش کرده‌ایم. به همین دلیل سابقه شرکت جمهوری اسلامی در جنگ‌های مناطق مسلمان نشین جمهوری یوگسلاوی سابق را دنبال کردیم و به نام افرادی هم برخوردیم که در شماره ۱۰۱ راه‌توده منتشر کرده‌ایم. شما بپذیرید که نمی‌شود در داخل کشور از یک مشت لات و چاقوکش حرفه‌ای استفاده کرد و آنها را به جان مردم انداخت و در خارج کشور از همین نوع آدم‌ها برای همان اهداف داخل کشور استفاده نشود. وقتی شبکه‌های مافیائی در داخل کشور عمل می‌کنند، در عملیات مشابه در خارج کشور هم همین شبکه‌ها مافیائی عمل می‌کنند؛ مثل آن ماجرای رسوای شکایت یک وکیل قضائی در کشور بلژیک از آقای هاشمی رفسنجانی که بالاخره هم سروته آن درآمد که پسر رفسنجانی با استفاده از امکانات شرکت‌های تجاری و عوامل خرید تسلیحات در این کشور از آنها استفاده کرد تا نتیجه انتخابات مجلس ششم را در داخل کشور تحت تاثیر قرار بدهد. آنها که برای عملیات به کنفرانس برلین آورده شده بودند، اساسا با منطق و استدلال کاری نداشتند، وظیفه خودشان را انجام می‌دادند و بسیاری‌شان هم اصلا نمی‌دانستند آنها که برای سخنرانی آمده‌اند کیستند؟ چه کاره‌اند؟ چه سوابقی دارند؟

نمی‌شود در داخل کشور و در زندان اوین و از میان قاتلین حرفه‌ای "بند" باصطلاح "تواین" درست کنند و اصلاح طلبان را برای شکنجه و شکستن در بند آنها بیاندازند و آنوقت در خارج از همین نوع افراد استفاده نکنند و با انواع گذرنامه و شناسنامه به خارج نفرستاده باشند. بنده به شما و شنوندگانتان توصیه می‌کنم صفحه ۴۰ شماره ۱۰۲ راه‌توده را بدقت بخوانید. در آنجا، برای نخستین بار اطلاعاتی پیرامون بند تواب‌های جدید زندان اوین فاش شده‌است که کارشان تجاوز به زندانیان سیاسی-مطبوعاتی و دانشجویی و ترتیب دادن قتل آنهاست. حتی همین فرشاد امیرابراهیمی را هم که تاریخی‌ترین افشاگری را کرد در این بند انداخته‌اند و انواع بلاها را بر سرش آورده‌اند تا وادار به اعتراف دروغ کنند و حالا چند وقتی است پدر و مادرش هم نگرانند، زیرا موفق به ملاقات فرزندشان نمی‌شوند و اینجا و آنجا مراجعه کرده و گفته‌اند، که می‌ترسند او را کشته باشند. در شماره ۱۰۲ در این ارتباط هم اطلاعاتی را می‌خوانید. پرواز یکی از هواپیمای همین شرکت ماهان، در جریان پرواز از کرمان به تهران و منحرف شدنش و نشستن آن در کراچی پاکستان از آن خبرهای بسیار مهمی بود که در مطبوعات داخل کشور بسیار کوچک منتشر شد. ما آن خبر را خوب بخاطر داشتیم. تعدادی از سرنشینان این هواپیما بعد از آنکه در کراچی به زمین نشست دیگر به داخل هواپیما باز نگشتند و طبق یک قرار قبلی و هماهنگ شده به آغوش مقامات امنیتی پاکستان رفتند. شما می‌دانید که تا مسافری شناسائی نشود، ویزا نداشته باشد و بویژه اگر مسافر یک هواپیمای منحرف شده در مسیر پرواز داخلی یک کشور همسایه باشند به این آسانی و سرعت نمی‌تواند از هواپیما خارج شده و از سالن ترانزیت بگذرد. بعدها گفته شد که طراحان واقعی ترور سعید حجاریان در این هواپیما بودند و صحنه سازی انحراف هواپیمای شرکت ماهان و رفتنش به پاکستان سازمان داده شد تا آن ضاربین بتوانند از کشور خارج شوند. البته، بعد از آنکه مشخص شد آقای حجاریان زنده خواهد ماند و قادر به شناسائی ضاربین واقعی‌اش خواهد شد، چنین پرواز و انحرافی ترتیب داده شد. ماجرای شرکت هواپیمایی ماهان را ما از همانجا دنبال کردیم.

خدابخشیان: واقعا به داستان‌های جنایی آگاتا کریستی شبیه‌است. اینها افشاگری‌های ارزشمندی است، که بخش‌هایی از آن را در شماره ۱۰۱ راه‌توده خوانده بودم. شماره ۱۰۱ فکر می‌کنم یکی از بهترین، خواندنی‌ترین و افشاگرانه‌ترین شماره‌های راه‌توده بود. این فقط نظر من نیست، برخی اهل قلم و مطبوعات، نظیر دکتر صدرالدین الهی، استاد برجسته روزنامه‌نگاری و استاد بسیاری از اهل قلم و مطبوعات هم در مصاحبه‌ای که اخیرا با برنامه ما داشت، همین بود. ایشان توصیه می‌کرد این شماره ۱۰۱ را برای شنوندگانتان بخوانید. شما، همانطور که در شماره ۱۰۱ راه‌توده هم احساس می‌شود می‌خواهید بگویید این شبکه اختاپوسی مافیائی

جنایی-امنیتی در تدارک ایجاد یک چتر امنیتی برای خودش در خارج کشور است؟

راه توده: این جریان، در کشورهای مختلف اروپائی کانون‌هائی تحت عناوین مختلف بوجود آورده است و آن چتری را که شما اشاره کردید گسترده و بیشتر از این هم در حال گسترش آن است و خود را برای آینده آماده می‌کند. ماجرای کنفرانس برلن از درون همین کانون‌ها و با یارگیری آنها ترتیب داده شد.

شما اگر بخاطر داشته باشید، در بحثی که پیرامون ماجرای کنفرانس برلن و دلایل تنظیم کیفرخواست ارتداد برای آقای یوسفی اشکوری داشتیم من خدمت شما و شنوندگانتان عرض کردم که این کیفرخواست چند دلیل داشت. یکی از دلایل مهم آن از ریشه سوزاندن آن اندیشه‌ایست که می‌خواهد بین اصلاح‌طلبان درون و حاشیه حکومت از یک طرف و اصلاح‌طلبان خارج از حاکمیت پل پیوند برقرار کند. کنفرانس برلن هم در جستجوی این هدف بود و یکی از دلایل مهم آن صحنه‌سازی در این کنفرانس تخریب این پل، قبل از برپا شدن آن بود. آقای اشکوری پیش از سفر به آلمان، در یک مصاحبه‌ای که در مطبوعات تهران هم منتشر شد گفته بود که بعد از انتخابات مجلس ششم باید رفت به طرف تشکیل یک جبهه وسیع از میان اصلاح‌طلبان داخل و خارج حاکمیت. اتفاقاً ما خیلی سریع ارزش و اهمیت این مصاحبه را درک کردیم و خلاصه‌ای از آن را همان موقع در راه توده منتشر کردیم. بنابراین، مقابله با این اندیشه همچنان در دستور کار مخالفان جنبش مردم در داخل کشور است، همانطور که پیگیری این اندیشه در میان اندیشه‌ورزان اصلاح طلب مطرح است و آن را به اشکال مختلف دنبال می‌کنند.

من می‌خواستم در بحث پیرامون سالگرد ۱۶ آذر و مراسمی که در دانشگاه‌های مختلف برپا شد، این مبحث را مطرح کنم، که مطالب دیگری پیش آمد، اما ضرورت صحبت پیرامون آن را فراموش نکرده بودم. اتفاقاً جای آن همینجا هم هست. یعنی در همین بحث چتر امنیتی که مافیای سیاسی-اقتصادی حاکم می‌خواهد در خارج از کشور برای خودش ایجاد کند و ماجرای کنفرانس برلن به اشکال مختلف ادامه دارد و ادامه هم خواهد یافت. همین هفته پیش در یکی از شهرهای آلمان با بخشی از همان شعارهائی که در کنفرانس برلن می‌دادند مانع سخنرانی آقای نوری زاده شدند. ما کار نداریم که ایشان چه می‌گویند و نظراتش چیست، بحث ما بر سر ادامه همان شیوه‌ایست که در کنفرانس برلن به اجرا در آمد. حتماً در آینده، درست مانند گروه‌های فشار در داخل کشور مانع هر نوع تجمع و سخنرانی در خارج از کشور خواهند شد که به نوعی در ارتباط با مسائل داخل کشور باشد و یا علیه کسانی که از داخل کشور برای سخنرانی به خارج کشور آمده باشند. البته شعارهای دو آتش سرنگونی جمهوری اسلامی هم خواهند داد، اما آنها تحت هر نامی هم که به میدان بیایند دشمنان به دم انصار حزب‌الله گره خورده و از یک ریشه و یک جنس‌اند!

من در ابتدای این گفتگو برایتان گفتم که طرفداران برقراری "حکومت اسلامی" در جهت رسیدن به هدف خودشان فعالیت می‌کنند و جنبش هم در جهت اهداف خودش پیش می‌رود. تمام تقابل‌ها و رویارویی‌ها بدلیل ادامه همین حرکت است. در مورد آن اندیشه‌ای که آقای یوسفی اشکوری مطرح کرده بود و به نظر ما یکی از انگیزه‌های اساسی صدور کیفرخواست ارتداد برای ایشان هم همین مسئله بود، یعنی برقراری ارتباط بین اصلاح‌طلبان داخل و خارج حاکمیت. حالا ببینیم این اندیشه با زندانی کردن آقای اشکوری کنار گذاشته شده‌است؟ و یا برعکس، چون این اندیشه برخاسته از نیاز جنبش است، به تکامل خودش بدون آقای اشکوری هم ادامه می‌دهد.

برای یافتن نشانه‌های رشد این اندیشه باز می‌گردم به مراسم ۱۶ آذر امسال در دانشکده فنی دانشگاه تهران که پیش‌تر هم به آن اشاره کردم. شما ادامه همان ضرورت و همان واقعیتی را که در جامعه امروز ایران شاهدش هستید و آقای اشکوری با جسارت آن را بیان کرد در همین

مراسم ۱۶ آذر امسال می‌بینید. یعنی پیوند اصلاح‌طلبان واقعی در درون حاکمیت و پیرامون آن، با شخصیت‌ها، احزاب و سازمان‌های سیاسی طرفدار اصلاحات واقعی در خارج از حاکمیت. این واقعیت حتی در مهاجرت هم خودش را به بسیاری از رویاپروری‌ها و چپ‌نمائی‌ها و راست‌روی‌ها تحمیل خواهد کرد. در همین کنفرانس برلن همه شاهد بودیم که از آن جمع ۱۰۰۰ تا ۱۵۰۰ نفری که در سالن کنفرانس جمع شده بودند، بسیاری آمده بودند بدانند در داخل کشور چه می‌گذرد و وجوه اشتراک نظرشان با آنها که از داخل کشور آمده‌اند چقدر است و در چیست. امری که می‌توانست و بنظر ما همچنان هم می‌تواند سرانجام به حمایت وسیع مهاجرت از تحولات داخل کشور و همگامی و همسوئی با آنها که در میدان اصلی مبارزه قرار دارند ختم شود. این پیوند فقط در تظاهرات چند ده نفره در این و یا آن شهر اروپائی و در محکوم کردن جمهوری اسلامی نیست، بلکه در همگامی با جنبش، شرکت در افشاگری، کوشش برای ارتباط با داخل کشور و کار در آن سمت است. آن انتقال وسیع پناهنده به اروپا از طریق شرکت هوایمائی ماهان، برای مقابله با این احتمال در آینده‌است. در واقع، در اینجا و با کمال تأسف باید گفت که مافیای اقتصادی-تجاری حاکم با شم طبقاتی خودش، زودتر از سیاسیون مهاجر به استقبال آینده رفته‌است.

باز گردیم به ۱۶ آذر و سخنرانی کوتاه، اما بسیار مهم آقای حجابیان در دانشکده فنی دانشگاه تهران که در واقع جهت و سمت حرکت اصلاحات و اصلاح‌طلبان حکومتی و حاشیه حکومتی را ترسیم می‌کند. ایشان در نطق خود خطاب به دانشجویان ابتدا بر ضرورت تأسیس یک مرکز آرشیو برای تاریخ جنبش دانشجویی تأکید کرده و گفته است باید این آرشیو درست شود تا جنبش کنونی دانشجویی تجربه گذشتگان را به خدمت بگیرد تا اشتباهات گذشته را تکرار نکند. در بخش دیگری از سخنرانی خودش با اشاره به سوابق مبارزاتی و پیشینه سیاسی دانشکده فنی دانشگاه تهران، خطاب به چند هزار دانشجوی گفته است: من از روزنامه "دوران امروز" که پرتیراژترین روزنامه صبح بعد از همشهری است این را برایتان می‌خوانم. ایشان می‌گویند: «من فهرستی از کسانی تهیه کرده‌ام که در این دانشکده درس خوانده و کسب تجربه کرده و در دیگر عرصه‌های سیاسی حضور فعال داشته‌اند، امثال مهندس مهدی بازرگان، شهید چمران، مهندس سبحانی، دکتر کیانوری، سیدمهدی باکری، دکتر جودت و چند نمونه دیگر بعنوان نمونه»

ما این سخنرانی و بر زبان آوردن این اسامی در کنار هم راه، آنها را از دهان کسی که گفته می‌شود از جمله رهبران درجه اول اصلاح‌طلبان درون و حاشیه حکومت است و مافیای اقتصادی-تجاری و ارتجاع مذهبی گلوله در دهانش خالی کردند تا برای همیشه خاموشش کنند و موفق نشدند امری سرسری و صرفاً یک مرور ساده اسامی نمی‌دانیم. شما می‌دانید که در میان این اسامی، از کسانی نام برده شده که در تاریخ جنبش ملی و جنبش توده‌ای کشور ما نقش مهمی ایفاء کرده‌اند و بردن نامشان در مطبوعات وابسته به ارتجاع و سرمایه‌داری تجاری جز با ناسزا و تهمت و اتهام مجاز نیست. این نام‌ها تداعی‌کننده یک جبهه است. دکتر چمران و مهندس بازرگان از رهبران نهضت آزادی بودند، آقای مهندس سبحانی، بعنوان یکی از چهره‌های شناخته شده جناح چپ نهضت آزادی در جامعه شهرت دارد، دکتر جودت از رهبران بسیار قدیمی حزب توده ایران و از بنیانگذاران جنبش کارگری در کشور ماست که در جریان قتل‌عام زندانیان سیاسی در شوفاژ خانه زندان اوین و در سنین نزدیک به ۹۰ سالگی به دار کشیده شد.

شاید امر پیوند سازمان‌ها و دارندگان و ادامه دهندگان افکار کسانی که نامشان در بالا برده شد به این آسانی و در آینده‌ای نزدیک عملی نشود، اما واقعیات نشان می‌دهد که هیچ‌گیزی از این پیوند نیست، و این همان پیوندی است که حزب توده ایران از ابتدای پیروزی انقلاب ضرورت آن را یاد آور شد. این واقعیات چنان است که اگر فردا آقای

حجاریان هم نسبت به آن ناامید شود و یا مخالف آن بشود، اما جنبش به راه خود ادامه بدهد کسان دیگری آن را دنبال خواهند کرد. شما به همین لیست زندانیان سیاسی کنونی در جمهوری اسلامی نگاهی بیاندازید. دقیقاً نمایندگان از طیف اصلاح طلبان درون، حاشیه و بیرون حاکمیت با اندیشه‌های مذهبی و غیر مذهبی را در این لیست می‌بینید. این خودش نمونه روشنی از آن واقعیتی است که بنده برای شما و شنوندگانتان توضیح دادم.

بهر حال، جسارت بردن نام دکتر کیانوری در یک جمع چند هزار نفری دانشجویی امر ساده‌ای نیست. شما می‌دانید که ایشان دکتر مهندس آرشیست و از باقی ماندگان نسل رهبران جنبش ملی و توده‌ای در ایران بود و چه کسانی خوششان بیاید و چه خوششان نیاید ایشان یکی از چهره‌های سیاسی ملی کشور ما بود و در حوادث بسیار مهمی حضور و نقش داشت. شاید کسانی از شنیدن این واقعیت از رادیوی شما خوششان نیاید اما واقعیت جدا از خوش آمدن و یا خوش نیامدن ما در تاریخ ثبت است. مثلاً ایشان طراح بیمارستان هزار تختخوابی تهران بود که حالا بیمارستان امام خمینی شده است. نقشه این بیمارستان را ایشان کشیده بود. بهر حال، قصد من طرح این نوع مسائل نبود، بحث بر سر همکاری و پیوند اجتناب ناپذیر نیروهای طرفدار جنبش در درون و بیرون حاکمیت بود. بحث جبهه‌ایست که از ابتدای پیروزی انقلاب مطرح شد و اگر انقلاب را بتوان نجات داد و جنبش کنونی را بتوان به یک سرمنزلی رساند تنها از طریق این جبهه و این نوع پیوند و همکاری عملی ممکن خواهد بود. حالا اگر در گذشته تندروی شد، کندروی شد، زیاده روی شد، کم گفته شد، زیاد گفته شد و یا هر ایراد و انتقاد دیگری هم به آن وارد باشد، این ایراد و انتقاد به اصل آن و ضرورت آن خدشه‌ای وارد نمی‌کند. امروز هم جبهه‌ای مرکب از همه طرفداران اصلاحات، اعم از داخل و یا خارج حاکمیت باید تشکیل بشود. همه طرفداران اصلاحات باید در کنار هم حرکت کنند، همدیگر را اصلاح کنند و کمک کنند. همچنان که جناح راست اینکار را می‌کند. آنها بسیار هوشیارتر از اصلاح طلبان جبهه‌ای را مرکب از نیروهای سازمان یافته خودشان تشکیل داده‌اند و عمل می‌کنند. همانطور که گفتم این ضرورت تاریخ است، مگر کودتائی مانند کودتای اندونزی را بتوانند سازمان بدهند و یک میلیون نفر را بکشند، که بنظر ما گام گذاشتن در چنین جاده‌ای هم سرانجامش جنگ داخلی است. بنابراین ما امیدواریم چنین جبهه‌ای، حداقل در عمل با آقای اشکوری و یا بدون آقای اشکوری، با امثال آقای حجاریان و یا بدون این آقایان پیش برود و چه بهتر که این آقایان و دیگر همفکران آنها هم در این زمینه وارد میدان شوند!

خدا بخشیان: وقتی اشاره به کنفرانس برلین و جمع مهاجرین سیاسی که آمده بودند و می‌خواستند در یک گفت و شنود آرام شرکت کنند و ۱۰۰ تا ۱۵۰ نفر، سازمان یافته مانع آن شدند، بی‌اختیار این فکر به ذهن بنده رسید که مخالفان اصلاحات به کاتالیزاتور احتیاج دارند، به تشکیلات خودشان در خارج از کشور نیاز دارند. شما چنین زمینه‌ای را می‌بینید؟ از چه طریق و با چه شناسنامه سیاسی چنین تشکیلاتی می‌تواند شکل بگیرد؟

راه توده: ما هم اعتقاد داریم بازی با برگ کمونیست کارگری و مجاهدین خلق برای همیشه ممکن نیست و آنها به نیروی سازمان یافته خودشان نیازمندند. آنها تلاش خواهند کرد از همین طریق شرکت هوایی ماهان و کانال‌های مشابه آن نیروی خودشان را به خارج منتقل کنند، عده‌ای را به ظاهر از زندان فراری خواهند داد و یا بعضی‌ها را در جریان مرخصی از زندان ظاهراً از ایران فراری داده تا به خارج برسند و ادای مصدق دو آتشه را در آورند، ژست سوپر انقلابی خواهند گرفت و حتی شاید دست به عملیاتی هم بزنند تا در مهاجرت پذیرفته شوند. اینها شگردهای شناخته شده‌ایست که این آقایان هم از آن استفاده خواهند کرد. اهمیت افشای شرکت هوایی ماهان در همین مسئله بود، همانطور که افشای آن حقه بازی قاضی و یا وکیل بلژیکی برای اعلام جرم علیه آقای

رفسنجانی از همین سنخ و نشانه‌ای از امکانات آقایان در اروپا بود. آنها از این طریق کوشش خواهند کرد پای اصلاح طلبان خارج از کشور را از قلم بشکنند و چنان چپ روی و انقلابی نمائی کنند که کسی جرأت نکند از جنبش داخل کشور حمایت کند، تا مبدا متهم به غیر انقلابی بودن بشود!

خدا بخشیان: واقعا آن فرد مشکوک از حزب کمونیست کارگری که مطبوعات داخل کشور نوشتند و شما هم آن را در نشریه خودتان بازتاب دادید کیست که در پاریس می‌گویند با عوامل اطلاعاتی جناح راست در ارتباط با تدارک بهم زدن کنفرانس برلن ملاقات کرد؟

راه توده: ببینید آقای خدا بخشیان! تا پیش از در دست داشتن یک سند انکار ناپذیر نمی‌توان بصورت قاطع انگشت اتهام را به سمت کسی و یا جریانی دراز کرد، به همین دلیل، در اینگونه موارد باید عملکردها را سنجید، تحلیل کرد و حاصل آن را در سید جنبش و یا در سید ضد جنبش قرار داد. این عملی که آقایان و خانم‌های کمونیست کارگری می‌کنند و خیلی هم یقه خودشان را پاره می‌کنند، در عمل به سود جریان ضد جنبش و ضد اصلاحات است. آنها جاده را برای توطئه علیه کنفرانس برلن صاف کردند. با مجاهدین خلق هم پاس کاری دارند. آنجا که مجاهدین نمی‌توانند با نام خودشان بروند زیر پرچم اینها می‌روند و آنجا که کمونیست کارگری نمی‌تواند پرچم بلند کند، زیر بیرق مجاهدین حرکت می‌کند. آنها در عین حال به چپ واقعی ایران لطمه تبلیغاتی می‌زنند. شما ببینید فیلم‌هایی که در تلویزیون جمهوری اسلامی از کنفرانس برلن نشان دادند علاوه بر آن صحنه لخت شدن و رقصیدن دو خانم و یک آقا، عمدتاً صحنه‌هایی بود که این سوپر انقلابی‌های جدید خارج کشور زیر بیرق سرخ و عکس مارکس فریاد می‌زدند "مرگ بر توده‌ای"، "مزدور برو گمشو" و "مرگ بر جمهوری اسلامی". مردمی که در داخل کشور این صحنه‌ها را از تلویزیون دیدند و سپس بسته شدن مطبوعات را به بهانه کنفرانس برلن، جز نفرت احساس دیگری پیدا کردند؟

بنابراین، این جریانات در عمل علیه جنبش و به سود مخالفان اصلاحات در حاکمیت عمل می‌کنند.

می‌خواهم بگویم در باره تلاش طرفداران برچیدن بساط جمهوری و پهن کردن سفره "حکومت" که همان سلطنت باشد با شما موافقم. آنها پول خرج می‌کنند، امکانات بوجود می‌آورند. شاید به این نتیجه رسیده باشند که دیگر ترور یک نفر دو نفر در خارج از کشور مثل شاپور بختیار و یا رهبران حزب دمکرات کردستان به سودشان نیست و این استراتژی، یعنی داشتن سازمان علنی در خارج کشور و قطع پیوند خارج و داخل و عمدتاً علیه اصلاح طلبان و طرفداران جنبش که به خارج کشور می‌آیند مفیدتر باشد. این پولی که صرف سازماندهی بهم زدن کنفرانس برلین شد از کجا آمد؟ ما توانستیم سر نخ بسیار کوچکی را بدست آوریم. البته این سر نخ در حاشیه دادگاه آقای اکبر گنجی در تهران فاش شد و ما توانستیم از آن اطلاع پیدا کنیم. این سر نخ اینست که آقای "محسنی اژه‌ای"، رئیس دادگاه ویژه روحانیت که بودجه محرمانه کلانی را در اختیار دارد هزینه توطئه علیه کنفرانس برلین را تامین کرده‌است. خوب، بلافاصله باید دانست که این آقای اژه‌ای سال‌ها در وزارت اطلاعات و امنیت بعنوان حاکم شرع این وزارتخانه بوده و امکانات امنیتی مهمی را هم در اختیار دارد و دستش برای خیلی کارها باز است. ما جزئیات بیشتری در باره نقش محسنی اژه‌ای در بهم زدن کنفرانس برلین و سپس راه‌انداختن محاکمات در داخل کشور و بستن مطبوعات را در شماره ۱۰۲ که الان روی شبکه اینترنت راه توده‌است منتشر کرده‌ایم.

خدا بخشیان: ممکن است توضیح بیشتری در این باره بدهید؟

راه توده: اطلاعات ما فعلاً در همان حدی است که در شماره ۱۰۲ راه توده منتشر شده‌است. در حاشیه دادگاه گنجی مطرح شده که آقای

ازهای که ظاهراً در دادگاه ویژه روحانیت کارش باید این باشد که اجازه ندهد هیچ روحانی پایش را روی گلیم ولایت فقیه دراز کند، دستش در همه نوع عملیات امنیتی در داخل و خارج کشور باز است و کسانی را در شهر برلین آلمان در اختیار دارد که هزینه عملیاتی آنها را برای اجرای فرامینش تامین می‌کند. از کانال‌های مختلف سرگرم عملیات و سازماندهی هستند و اپوزیسیون هم اساساً کاری به این کارها ندارد، یک چیزی منتشر می‌کند که بگوید هستیم و زندگی‌شان را می‌کنند. واقعا جای تاسف و تأثر است.

خدا بخشیمان: در شماره ۱۰۱ راه‌توده گزارشی در باره ترور آقای علی‌رازینی منتشر شده بود. عنوان بسیار گیرا و جلب کننده‌ای داشت "فرمان ترور از مشهد صادر شد؟". این گزارش همزمان شد با افشاگری در مورد توطئه قتل یکی از متهمان ترور رازینی در یکی از بندهای زندان اوین که توسط یکی از روزنامه‌نگاران زندانی بنام "زیدآبادی" افشا شد و بعد هم اعلام محاکمه غیر علنی عاملین این ترور. متهمان این ترور خودشان را عضو گروه "مهدیون" معرفی کرده‌اند که نشریه راه‌توده هم اطلاعات قابل توجهی را در باره سابقه آن و حسینیه‌ای که پایگاه آنها بوده منتشر کرد. این گروه مهدیون چه نوع گروهی است؟ چرا از مشهد فرمان ترور او صادر شد؟ این گروه شاخه‌ای از حجتیه است؟ یک استاد امریکائی بنام "مایکل فیشر" که سال ۱۹۷۶ مدتی در قم بوده و در باره گروه‌ها و شاخه‌های اسلامی تحقیق کرده و با آیت‌الله مکارم شیرازی هم ملاقات‌هایی داشته و یک تز دکترا با عنوان "اسلام و قم" نوشته، در سال ۱۹۷۸ مطالبی در باره چنین گروهی عنوان کرده بود اما نه به این صورت و با این اهمیت.

راه‌توده: این بحث مربوط به گروه‌هایی مثل گروه حجتیه، گروه مهدویت و یا گروه فرقان و یا گروهی که ترور آقای حجاریان را قبول کرد و گروه‌های شبیه آن را باید واقعا و عمیقاً بررسی کرد و اطلاعات وسیعی را بدست آورد و افشاء کرد. کار یک جلسه گفتگو و یا منحصر به اطلاعات ناقصی که بنده در اختیار دارم نیست. ما در شماره، فکر می‌کنم ۹۶ راه‌توده گزارشی را با عنوان "حسینیه‌های تیمی" منتشر کردیم، که یک‌کاش شونندگان علاقمند شما به این مباحث آن گزارش را خوانده باشند. ما در آن گزارش بدقت شرح دادیم که در تعداد زیادی از حسینیه‌های تهران و شهرستان‌ها و از جمله حسینیه "جمکران" در سر راه تهران - قم و از میان کسانی که به این حسینیه‌ها رفت و آمد دارند، تیم‌هایی را تشکیل داده‌اند که در عملیات تروربستی، یورش به اجتماعات، بهم زدن جلسات و انواع دیگر عملیات شرکت می‌کنند، انواع نشریات و بولتن‌های داخلی با خبرهای جعلی و هدفمند را منتشر می‌کنند و باصلاح خوراک به جوان‌هایی که به این حسینیه‌ها می‌روند می‌دهند. این حسینیه‌ها همینطور بی‌حساب و کتاب کار و فعالیت نمی‌کنند. بنظر ما همه این حسینیه‌ها در یک ارتباط ارگانیک با هم قرار دارند و بصورت سازمان یافته هدایت و رهبری می‌شوند. از ابعاد مختلف باید این مسئله گروه‌های وابسته به این حسینیه‌ها را شکافت و بررسی کرد. این امر از اینجا اهمیت حیاتی پیدا می‌کند که اگر جنگ داخلی در ایران آغاز بشود، این گروه‌ها نقش بسیار مهمی در ایجاد و تشدید آن خواهند یافت. باید بررسی شود و اطلاعات آن را بدست آورد که هزینه آنها را چه ارگان‌هایی تامین می‌کنند، کدام چاپخانه‌ها را برای انتشار نشریات در اختیار دارند، رهبران هر کدام از این حسینیه‌ها کیستند؟ ارتباط آنها با جامعه و اعاض و سازمان اوقاف و یا تشکیلات "امام‌زاده‌ها" چگونه است؟ بسیج سپاه پاسداران چه نوع ارتباطی با آنها دارد؟ چه نوع سلاح‌هایی در اختیار آنهاست؟ با مساجد محل در ارتباط هستند؟ چرا و چگونه سلاح‌های غیر سازمانی ارتش و سپاه پاسداران را در اختیار دارند؟ از چه کانالی اسلحه برای آنها وارد کشور می‌شود؟ رابطه آنها با جمعیت مولفه اسلامی چگونه است؟ کانون تغزیه تبلیغاتی آنها غیر از روزنامه کیهان ارگان دیگری هم هست؟ انصار حزب‌الله چه نوع ارتباطی با این

حسینیه‌ها دارد؟ آنها از طریق چه تشکیلاتی به نماز جمعه‌ها برده می‌شوند تا سخنرانی آیت‌الله مصباح یزدی را گوش بدهند؟ کمیته امداد و دادگاه ویژه روحانیت از چه طریق با آنها در ارتباط است؟

می‌بینید چقدر اطلاعات ما نسبت به این حسینیه‌ها کم است؟ و ضرورت یک کار تحقیقاتی جدی در این باره چقدر ضروری است؟ ارتباط آنها با تشکل‌های افغانی چگونه است؟ رهبران آنها با پاکستان چه ارتباطی دارند؟ با حزب‌الله لبنان چگونه در تماس‌اند؟

این تحقیقات را امروز باید کرد و بسیار هم آن را جدی باید گرفت. شما می‌دانید که در اردوگاه‌های افغان‌ها، سال‌ها همین نوع گروه‌ها را تشکیل دادند تا سرانجام از ترکیب همه آنها توانستند طالبان را بوجود آورند. طالبان که یک‌شبه سبز نشد، طالبان، که ترکیبی از گروه‌های کوچک تروربستی است، حاصل سال‌ها کار دقیق و سازمان یافته است. باید این تحقیقات را آنقدر ادامه داد تا به هسته مرکزی هدایت و رهبری آنها دست پیدا کرد. بنظر ما هسته مرکزی رهبری این حسینیه‌ها جدا از همان کمیته ویژه صدور فتوای قتل‌ها، حکام شرع قتل‌عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ و چهره‌های مرکزی مافیای اقتصادی-حکومتی نیستند.

تمام کسانی که در محل اقامت شما و یا در محل اقامت موقت ما در این اروپا نگران آغاز یک جنگ داخلی در ایران هستند و آن را فاجعه دیگری می‌دانند که فاجعه جنگ با عراق را کامل خواهد کرد، وظیفه به میهنی و ملی دارند در این باره تحقیق کنند و اطلاعاتشان را مرحله به مرحله فاش کنند. بنابراین بحث فقط نباید خلاصه شود به گروه مهدویت و ترور آقای رازینی و یا گروه دیگری با نام دیگری که سرلشکر صیاد شیرازی را ترور کرد. ماجرا بسیار عمیق‌تر و خطرناک‌تر از اینهاست. حداقل، نمونه افغانستان و طالبان در برابر ما قرار دارد. این گروه مهدویت، همانطور که در شماره ۱۰۱ راه‌توده خوانده‌اید و یا خواهید خواند، فقط یکی از این گروه‌های وابسته به حسینیه‌هاست. حسینیه‌ای بنام "دارلعلم" پیش از انقلاب در دولت آباد تهران دایر بوده و بعد از جنگ دوباره احیاء شده و امثال این گروه مهدویت از درون آن سر در آورده‌است. مثل حسینیه‌ای که مقابل مسجد فیروزآبادی تهران دایر است و تیم ترور حجاریان از درون آن انتخاب شد. خیلی جالب است که سازمان فرهنگی - هنری شهرداری تهران هم در زمانی که این آقای منصور واعظی، از اعضای شورای رهبری مولفه اسلامی را در راس آن قرار داده بودند در ارتباط تنگاتنگ با این حسینیه‌ها قرار گرفته بود. همان سازمانی که بر سر تحویل گرفتن آن و یا تحویل دادنش به شورای شهر تهران ماه‌ها در تهران نزاع و اسلحه کشی بود. مولفه و قوه قضائیه پشت منصور واعظی ایستاده بودند و شهرداری و شورای شهر تهران پشت مسئول جدیدی که برای آن تعیین شده بود. این سازمان تبدیل شده بود به یکی از پایگاه‌های مسعود ده‌نمکی و حسین الله‌کرم، از رهبران حزب‌الله و انصار حزب‌الله تهران و حتی در یک مرحله تفتیش و تجسس در ساختمان آن مقداری سلاح ساخت اسپانیا و روسیه هم در آن پیدا کردند که از افغانستان وارد کرده بودند. همین آقای واعظی برای مجلس ششم از طرف مولفه اسلامی کاندید شده بود که فقط یک درصد رای آورد. برای آنکه ارتباطها و حمایت‌ها را خوب درک و مجسم کنید برایتان می‌گویم که این آقای واعظی را بعد برکناری از سازمان فرهنگی - هنری شهرداری تهران و شکست رسوا کننده‌اش در انتخابات تهران، بعنوان بازرس شورای نگهبان فرستادند به شهرهایی که بموجب گزارش‌های ایشان انتخابات آنها باطل شد. حالا این آقای منصور واعظی را که از سر سازمان فرهنگی - هنری شهرداری تهران برداشته‌اند و در انتخابات هم آن شکست سنگین را خورد، برده‌اند به شورای نگهبان و کرده‌اند مسئول سازمان کامپیوتری وابسته به شورای نگهبان. باز برای توجه به زمینه‌چینی‌ها و سازماندهی‌ها و دور بینی‌های مافیائی مخالفان تحولات و اصلاحات توجه داشته باشید که شورای نگهبان برای شمارش کامپیوتری، آمادگی خودش را برخلاف انتخابات مجلس ششم، اینبار برای انتخابات ریاست جمهوری از همین حالا اعلام کرده‌است، یعنی حالا که مرکز کامپیوتری دایر کرده‌است! ببینید چگونه این بافت مافیائی عمل

در سراسر ایران، در هیچ کجا باندازه مشهد امنیت برای سرمایه‌ها وجود ندارد. خبر مربوط به دریافت مالیات از انتقال لوله گاز از مشهد به سرخس هم جدی است. این مالیات را قرار است به حساب ویژه آستانقدس رضوی بریزند. بخشی از واحدهای سپاه و ارتش را هم به بهانه خطر طالبان برده‌اند در خراسان و مرتب هم نامنی‌های مرزی درست می‌کنند تا حضور این نیروها زیر نگین آقای واعظ طبسی توجیه شود. ارتباط‌های راه‌آهن هم وجود دارد، به سرخس، به ترکمنستان، به بندرعباس، به کرمان و به تهران و گسترش هم دارند می‌دهند.

شما ببینید! حتی در همین چند خطی که برایتان خواندم سایه آن حکومتی که در ابتدا سؤال کردید احساس می‌شود. در واقع هم اگر بتوانند حکومت اسلامی را جانشین جمهوری اسلامی کنند، پایتخت اصلی و مذهبی‌اش مشهد خواهد بود. این حکومت هم چیزی جز "سلطنت شیعه" نیست و برای پایتخت مذهبی‌اش هم شجره نامه مذهبی دارند. یعنی حکومتی با دو پایتخت اداری و مذهبی - اقتصادی! اهمیت مذهبی مشهد را، بعنوان پایتخت نخستین حکومت شیعه در ایران، به بهانه‌های مختلف در گزارش‌ها و اخبار تلویزیون و رادیوی محلی مطرح می‌کنند. اینکه مشهد پایتخت شاه شهید بوده است. در همان گزارشی که اشاره کردم برای ما نوشته‌اند "قدمگاه" تبدیل به یک جایگاه مذهبی شده‌است. این همان محلی است که قدیم‌ها وقتی اتوبوس‌ها و قطار تهران-مشهد به آنجا می‌رسیدند توقف می‌کردند تا مردم وضو بگیرند و نماز بخوانند. اولین نقطه‌ایست که نرسیده به شهر مشهد می‌شد گنبد امام رضا را دید. خلاصه جلال و جبروت سلطنتی را فراهم کرده‌اند. باز، شما حتما می‌دانید که قبل از اینکه کرباسچی شهردار تهران شود قرار بود پایتخت را از تهران ببرند و کرباسچی قول داد تهران را در قد و قواره یک پایتخت آباد کند. دو شهر برای تبدیل شدن به پایتخت اداری و تجاری مطرح بود، مشهد و اصفهان. یعنی پایتخت امام رضا و پایتخت سلسله صفویه.

ما هرچه در باره نقش آقای واعظ طبسی در خراسان و تسلط او بر بسیاری از امور در جمهوری اسلامی و نقش او در بسیاری از تصمیمات مهم مملکتی می‌گوئیم و می‌نویسیم، متأسفانه آنطور که لازم است به آن توجه نمی‌شود. شما مسئله قوه قضائیه را مطرح کردید. در خیلی از محافل سیاسی تهران اطلاع دارند که تا واعظ طبسی موافقت نکرد، تعویض آیت‌الله یزدی با آیت‌الله شاهرودی ممکن نشد. آیت‌الله شاهرودی، که پدرش هم یکی از آیت‌الله‌های با نفوذ در مشهد بوده اما تفکراتش به آیت‌الله حکیم و آیت‌الله میلانی و آیت‌الله حکیم نزدیک بوده، در طول شش ماه، تا وقتی به ریاست قوه قضائیه رسید، اغلب آخر هفته‌ها در مشهد بود. این رئیس کل دادگستری تهران، یعنی حجت‌الاسلام علیزاده که با این جسارت مطبوعات را به استناد قوانین زمان شاه بست و می‌بندد و بعنوان مدعی‌العموم همه را می‌خواهد به محاکمه بکشد کارمند زیر دست واعظ طبسی در آستانقدس بوده، در سرخس خراسان کار قضاوت می‌کرده، در مشهد رئیس کل دادگستری بوده و بدلیل این سوابق و تأیید و خواست واعظ طبسی در کنار آیت‌الله شاهرودی وارد قوه قضائیه شد و جای رازینی ترور شده نشست! در واقع نقشی هم که در یکسال اخیر ایفاء کرده به مراتب فراتر از ریاست قوه قضائیه استان مرکز است. در حقیقت او خودش رئیس قوه قضائیه است! هر چه معاون رئیس قوه قضائیه، یعنی حجت‌الاسلام مروی می‌گوید، ایشان رد می‌کند و کار خودش را می‌کند و به هیچ کس هم پاسخگو نیست، مگر به مشهد. جالب است، در صحن مجلس اخیرا از او پرسیده‌اند چرا ضاربین حجازیان در زندان شیراز نیستند؟ گفته‌است به شما چه کجا هستند؟ کمیسیون اصل ۹۰ مجلس خواسته‌اند به دیدارش بروند نپذیرفته! صلاحیت نمایندگان مجلس را برای گرفتن امتیاز روزنامه رد کرده، به مجلس مملکت اجازه انتشار یک روزنامه نداده، دبیرکل یک سازمان سیاسی، یعنی این آقای محمدسلامتی، دبیرکل سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی را به بهانه افشای نامه علنی موقوفه اسلامی علیه خاتمی به دیوان عالی کشور احضار کرده، نمایندگان مجلس

می‌کند. بعضی‌ها بصورت ساده‌انگارانه‌ای فکر کرده‌اند آقایان می‌آیند روی کاغذ می‌نویسند کی را باید ترور کرد و یا در جمع حاضر شده و رسماً فتوای قتل و ترور صادر می‌کنند! خیر اینطوری نیست، مدرکی از خودشان باقی نمی‌گذارند، امور مافیائی پیش می‌رود. نمونه‌اش را برایتان بگویم تا ببینید این حسینیه‌ها، این گروه‌های ترور و انواع عملیات توطئه آمیز چگونه پیش برده می‌شود.

یکبار اکبر گنجی در یکی از مقالاتش اشاره به "سونائی" کرده بود که باصلاح خودش عالیجنابان خاکستری در آن جمع می‌شوند. البته او نوشته بود چرا به "سونا" می‌روند، اما واقعیت آنست که آنها آنقدر به خودشان هم بی‌اعتمادند، که از ترس اینکه یکی صدای دیگری را ضبط کند می‌روند به "سونا" و لخت مادر زاد با هم صحبت می‌کنند. آنقدر هم بخار هست که عکس و فیلم هم نشود گرفت. این را در ارتباط با این گفتم که کسی به کسی فتوای کتبی و یا نوشته و حکم قتل کتبی نمی‌دهد، تا این حد که به همدیگر هم اعتماد ندارند. به همین دلیل از طریق همین حسینیه‌ها و از طریق شستشوی مغزی و هدایت از راه دور و کنترل توسط عوامل مستقیم وابسته به خودشان قتل و ترور و توطئه را پیش می‌برند. اهمیت جمع آوری اطلاعات مربوط به حسینیه‌های تیمی اینجاست! آنها نمی‌شینند با آقای امیر فرهاد ابراهیمی جلسه کنند و به او بگویند برو دانشگاه را بهم بزن و یا به خوابگاه حمله کن و یا آقای دهنمکی تو برو حجازیان را ترور بکن و آقای الله کرم تو هم برو عبدالله نوری را با چاقو بکش! بلکه از طریق شستشوی مغزی و تغذیه تئوریک امور را از راه‌های غیر مستقیم پیش می‌برند و این همان وضعی است که در افغانستان هم به اشکال مختلف جریان داشت. این آموزش طوری پیش برده می‌شود که به امثال امیرفرهاد ابراهیمی ترور و آشوب درست کردن تلقین شده. البته حساب امثال او با اوباشی که اتفاقاً فرهاد ابراهیمی هم در اعتراضاتش آنها را افشاء می‌کند تفاوت دارند و حسابشان جداست. بنظر من آنها حتی به امثال این آقای باهنر که خودش یکی از سر دسته‌های اصلی این توطئه‌هاست اعتماد ندارند و مستقیم با او جلسه نمی‌کنند. او خودش باید حدس بزند فلان آقا میل و اراده‌اش چیست و مطابق آن پیش برود.

خدابخشیان: چندین محقق امریکائی، از جمله آقای احمد اقبال و همچنین دو کارشناس جنگ‌های تروریستی در امریکا مقالاتی در ارتباط با مدارس مذهبی پاکستان که طالبان از درون آن بیرون آمد نوشته‌اند و اسم این مدارس را گذاشته‌اند "کارتل جهاد" و "مدارس نفرت و ترور!"

راه‌توده: حالا با این اطلاعات و با این نگاه به اوضاع ایران امروز، باز گردیم به سؤال نخست شما، یعنی به تلاش برای برقراری "حکومت اسلامی" بجای "جمهوری اسلامی" و رابطه این تلاش با همین قتل و ترور و جنایات. ما، همین اواخر گزارش جالبی در باره موقعیت کنونی مشهد دریافت کرده‌ایم. ارسال کننده این گزارش برای ما می‌نویسد، که در این سال‌ها وقتی در خیابان‌های مشهد گشت می‌زنی احساس می‌کنی در پایتخت می‌گردی. در خیابان‌های اصلی و مرکزی شهر ده‌ها تابلوی مربوط به ادارات و سازمان‌های وابسته به تولید آستانقدس رضوی به چشم می‌خورد. در طول هفته بسیاری از مقامات کلیدی حکومت با هوایم‌های مخصوص به مشهد می‌آیند و به تهران باز می‌گردند؛ حتی بعضی از فرماندهان نظامی و انتظامی کشور. خبر بعضی از این سفرها منتشر می‌شود، اما خیلی از آنها خصوصی تلقی شده و از تلویزیون استان پخش نمی‌شود. بعد از تهران، تنها شهری که در آن وسیعاً برج سازی شده مشهد است. یک ساختمان ۳۵ طبقه به سبک مراکز بزرگ مالی-بانکی کشورهای بزرگ اروپائی در مشهد ساخته شده که بزرگترین شرکت‌های تجاری در آن دفتر دارند و بعضی تجارتخانه‌های مربوط به کشورهای خلیج فارس هم دفتر نمایندگی خودشان را در این ساختمان دایر کرده‌اند. برای خیلی از شرکت‌ها و سرمایه‌گذاری‌ها در استان‌های ایران نامنی قضائی و سیاسی بوجود می‌آورند و در مشهد تبلیغات به گونه‌ایست که گویا

شکایت از ریاست جمهوری را از طرف مولفه اسلامی تقدیم دیوان عالی کشور کردند. اول سخنرانی‌هایش را در مشهد کردند، بعدا نامه‌اش را تسلیم رئیس دیوان عالی کشور کردند. اینست آن بافت مافیائی قدرت در جمهوری اسلامی.

خدابخشیان: وقتی آقای شاهرودی به قوه قضائیه آمد، خیلی‌ها منتظر یک تحول بودند و حتی خودش هم یک مسائلی را مطرح کرد که این استنباط می‌شد، اما دیدیم که مدرسه‌حقانی‌چی‌ها سرچایشان ماندند و قوه قضائیه، به قول نشریه راه‌توده تبدیل شد به یک فرمانداری نظامی، چرا رازینی را ترور کردند؟

راه‌توده: ما که اطلاعات پشت پرده نداریم تا فاش کنیم. خودشان هم که اعلام کرده‌اند گروه "مه‌دیون" این ترور را انجام داده‌اند و یکی از عاملینش را هم می‌خواستند اخیرا در زندان بکشند. آقای رازینی تا پیش از این ترور رئیس دادگاه ویژه روحانیت بود. ما می‌پرسیم اگر ایشان به هر دلیل مغضوب واقع نشده بود و منافقین و یا این گروه مه‌دیون می‌خواستند او را بکشند و ضاربینش هم دستگیر و محاکمه دارند می‌شوند، خوب چرا بعد از این ترور از سر دادگاه ویژه روحانیت برش داشتند و محسنی اژه‌ای را جایش گذاشتند؟ یک آدم به قول و به تعبیر آقایان انقلابی از سنخ آیت‌الله مصباح یزدی را چرا برکنار کردند، آنهم بعد از ترور! پاسخش این نیست که او نمی‌خواست کنار برود، ترتیب ترورش را دادند و وقتی زنده ماند گفتند از سر دادگاه ویژه روحانیت و ریاست دادگستری تهران برو کنار؟ چه خرده حسابی با هم داشتند؟ چیزی را جانی جز محفل خودشان فاش کرده بود؟ با جاهائی در خارج تماس گرفته بود که نباید دستش را تا آنجاها دراز می‌کرد؟ بالاخره یک چیزی بود! ایشان حرکت مستقلی را برای نشستن بر سر قوه قضائیه شروع کرده بود که جوش را خورد.

این مناسبات، مناسبات مافیائی است، اگر از این اتاق کسی یک اطلاعاتی را بیرون برد باید کلکش را کند و ایشان ظاهرا خبری را از اتاق ویژه بیرون برده بود. به شما عرض کردم که اینها برای آنکه کسی مدرکی نتواند در اختیار داشته باشد در "سونا" می‌روند با هم مذاکره می‌کنند.

علی‌رازینی عضو شورای رهبری جمعیت "ارزش‌ها" بود، که در آستانه انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم درست شده بود. چهار عضو موثر در رهبری این جریان بود، اول خود ریشه‌ری، بعد علی رازینی و سپس پورنجاتی و سلیمی نمین مدیرمسئول و سردبیر سابق کیهان هوائی و از معاون ریشه‌ری در وزارت اطلاعات و امنیت. علی رازینی حسابش را خیلی زود از این جمعیت هم جدا کرده بود و آنقدر در جلسات رهبری جمعیت ارزش‌ها شرکت نکرد تا این جمعیت منحل شد. او حسابش را با یک محاسباتی از همه جدا کرده بود.

اینهمه سؤال مردم در باره حوادث ۲۰ سال گذشته، که بی پاسخ مانده بدلیل ساختار مافیائی حاکم است. همین ساختار اجازه نداد تا مردم دقیقا بدانند آیت‌الله مطهری که اگر زنده مانده بود و سرنوشتی شبیه آیت‌الله منتظری پیدا نکرده بود یکی از جانشینان بسیار جدی آیت‌الله خمینی بود چرا توسط گروه فرقان کشته شد! گروه فرقان هم یک گروهی بود شبیه گروه "مه‌دویت"؟ آن موقع که مجاهدین خلق دست به ترور نمی‌زدند، چرا یکباره گروهی بنام فرقان سرکولاه‌اش برای ترور پیدا شد و بعد هم جزئیات مسئله پنهان ماند؟ شما برای شناخت این ساختار مافیائی دقت کنید به گزارشی که عمادالدین باقی در روزنامه فتح در باره قتل خانم برقی در شهر قم نوشت. خانمی بود در حد اجتهاد و به خانه خیلی از آقایان، از جمله رهبر کنونی هم راه داشته‌است. او را در خانه‌اش کشتند و بعد هم اسید ریختند روی جسدش که بسوزد. باقی فقط اشاره کوتاهی به

را تهدید کرده که اگر در مجلس حرفی خلاف میل ایشان و بالاسری‌هایش بگویند دادگاهی خواهد کرد!

خب، نباید از خودمان سؤال کنیم که این آقای حجت‌الاسلام که فقط رئیس دادگستری تهران است این قدرت را از کجا آورده که می‌تواند صلاحیت مجلس مملکت را برای داشتن یک روزنامه رد کند؟ این قدرت را از کجا آورده و از کجا حمایت می‌شود؟ نه آیت‌الله است، نه عمامه‌اش بزرگ است و نه سن و سالی دارد، مثل آن آقای قاضی مرتضوی که هنوز درس حقوقش تمام نشده قاضی‌القضات مطبوعات شده. اینها این قدرت را از کجا آورده‌اند؟ اگر به عمامه باشد که از این عمامه بزرگترش ده‌ها هزار در ایران زندگی می‌کنند. پس عمامه نیست، حمایت است، قدرت اقتصادی پشتش است. از مشهد فرستاده شده برای اجرای همین نقشی که ایفاء کرده و می‌کند. عده‌ای تصور می‌کنند ما وقتی در باره واعظ طبسی حرف می‌زنیم اغراق می‌کنیم و می‌گویند او هم یک روحانی است مثل بقیه‌شان. نخیر! اینطور نیست، او همه کاره‌است، مناسبات با انگلستان در اختیار اوست، شبکه تجدید سازمان یافته حجتیه در اختیار اوست، قوه قضائیه را عوامل و دست نشانده‌های او اداره می‌کنند، بودجه مدرسه حقانی را ایشان تامین می‌کند، تعدادی از فرماندهان نیروهای انتظامی از زیردست‌های او هستند، فرمان بستن مطبوعات را در دیدارهای عالی بین سران او صادر کرده‌است، بزرگترین آرشیو اطلاعاتی را برده‌اند به آستانقدس رضوی سپرده‌اند، مهم‌ترین اسناد انقلاب اسلامی که این آقای حجت‌الاسلام حسینیان با اسم مستعار "خسرو"، رئیس آن است برده‌اند در مشهد، مولفه اسلامی در تصمیمات مهم قبلا از او نظر می‌خواهد و این حمیدرضا ترقی بعنوان نماینده واعظ طبسی در شورای مرکزی مولفه قرار دارد، صادرکنندگان فتوای قتل‌ها پشتشان به چنین تکیه‌گاهی گرم است. پشتوانه این قدرت هم علاوه بر برخی حمایت‌های انگلیسی، ثروت عظیم متمرکز در آستانقدس رضوی است. این آستانقدس رضوی کارخانه، زمین و تجارتخانه‌دار، سرمایه‌گذاری کرده و خلاصه یک گنج ثروت است که در اختیار آقای واعظ طبسی است. دولت هم هیچ نظارتی بر این ثروت ندارد و اجازه این نظارت را هم واعظ طبسی به کسی نمی‌دهد! شیوخ شیخ نشین‌ها به مشهد می‌آیند و می‌روند، تجارت می‌کنند، مناسبات بین‌المللی را برقرار می‌کنند، دلالی سیاسی می‌کنند و کسی نیست کنترل بکنند، کی می‌آید؟ کی می‌رود؟ و در مشهد چه می‌کنند؟

در شماره ۱۰۲ مصاحبه‌ای را از آقای موسوی خوئینی‌ها چاپ کرده‌ایم. ایشان در آن مصاحبه می‌گوید که انواع شکایت‌ها از روزنامه سلام می‌شد، از جمله آقای ناصر واعظ طبسی، آقا زاده طبسی. شکایتش هم این بوده که گویا سلام نوشته بوده شب عروسی کت هزار دلاری تنش بوده و اینها هم با این مستضعف نمائی که می‌کنند تا بسیج و سپاه را گول بزنند حساسیت نشان داده بودند. آقای خوئینی‌ها می‌گوید این شکایت بسیار بی پایه بود و رئیس دادگاه ویژه روحانیت خودش هم فهمیده بود این شکایت راه به جایی نمی‌برد. برای جلب رضایت آقا زاده طبسی، رئیس دادگاه ویژه روحانیت بلند می‌شود می‌رود مشهد و از ایشان خواهش می‌کند این شکایت را چون نمی‌شود رسیدگی کرد و ارزش حقوقی ندارد پس بگیرد.

شما مناسبات را نگاه کنید! رئیس دادگاه ویژه روحانیت می‌رود مشهد از آقا زاده تقاضای پس گرفتن شکایتش را می‌کند. کجای دنیا جز ایتالیا و یا در برخی مناسبات قدرت‌های مافیائی چنین چیزی را شما سراغ دارید؟

این آقای فلاحیان تا عرصه را تنگ دید و حدس زد احضار و بازداشت خواهد شد رفت مشهد، تندترین سخنرانی‌های اخیر علیه خاتمی را امثال بادامچیان و حمیدرضا ترقی در مشهد کردند و بعدش هم نامه

درصد اهرم‌های اقتصادی و حکومتی در اختیار یک عده‌ایست که قوه قضائیه را در اختیار دارند، اما نمی‌توانند کار را تمام کنند، خیز بر می‌دارند، اما مجبورند تاتی‌تاتی کنند! دندان نشان مردم می‌دهند اما فعلا زورشان تا این حد می‌رسد که چند نفری را بگیرند و زندانی کنند و چند روزنامه‌ای را بپزند. چرا؟ برای اینکه خودشان هم می‌دانند با میلیون‌ها مردم آگاه و جان به لب رسیده طرفند! و این بزرگترین شانس اصلاحات انقلابی در جامعه امروز ایران است. به همین دلیل است که اینها دیگر مانند گذشته مردم را دعوت به تظاهرات و راهپیمایی نمی‌کنند چون می‌دانند که توده مردم دیگر قابل کنترل نیست. شما نگاه کنید، در همین سفر اخیر که آقای خاتمی به مشهد کرد، وقتی ایشان به همراه واعظ طبسی در مقابل مردم حاضر شد تا سخنرانی کند، مردم فریاد کشیدند "طبسی حیا کن سلطنت و رها کن". نیروهای انتظامی و سپاه به مردم حمله کردند و کار به زد و خورد کشید و بعد هم یک پرونده برای تشکیلات جبهه مشارکت ایران اسلامی مشهد با تهمات سازمان دادن این تظاهرات درست کردند. پرونده را درست کردند و عده‌ای را هم گرفتند، اما اصل مسئله که وجود این شناخت و این آگاهی از نقش واعظ طبسی در خراسان و بلکه در بالاترین سطح حکومتی است را که نتوانستند از سر مردم بیرون آورند! مردم حرف و شناختشان را فریاد زدند. مردم که می‌دانند مشهد پایتخت دوم حکومتی و پایتخت اول ارتجاع و طرد شدگان همه انتخابات سال‌های اخیر است!

اوضاع امروز ایران با اوضاع ۲۸ مرداد متفاوت است و اتفاقا به همین دلیل است که همه ترس از یک جنگ داخلی دارند، چون کودتا یعنی آغاز جنگ داخلی نه پیروزی و تسلط مطلق بر حاکمیت. وقتی کودتای ۲۸ مرداد اجرا شد مردم مبهوت بودند که چه شده و چه می‌خواهد بشود و تا آمدند قضاوت کنند و تصمیم بگیرند کودتاجی‌ها سوار اوضاع شدند، اما امروز اصلا اینطوری نیست، مردم همه چیز را می‌دانند، در باره همه چیز در کوچه و خیابان صحبت می‌کنند! شما برای آنکه میزان آگاهی و دقت مردم را سنجش کنید می‌توانید رویدادهای به ظاهر کوچک را زیر ذره بین بگذارید. برای مثال، این روزنامه همبستگی که اخیرا شروع به انتشار کرده، روزهای اول کسی به طرف آن نمی‌رفت و روی دکه روزنامه فروشی‌ها می‌ماند، مردم ابتدا می‌خواستند بدانند چه خطی دارد و وابسته به کدام طرف است. بعد از سه چهار روز که خود مردم دهان به دهان در باره محتوای همبستگی و طرفداری آن از اصلاحات اطلاع پیدا کردند یکباره تیراژش به یکصد هزار نسخه رسید و در صدر لیست مطبوعات پرتیراژ قرار گرفت. بسرعت مردم فهمیدند و به هم خبر دادند. این همدلی مردم، درک مشترک مردم و اقدام مشترک مردم را نشان می‌دهد. همین نمونه را بگیرید و به تمام ایران و در باره همه حوادث دیگر تعمیم بدهید. علیه این آگاهی که نمی‌شود کودتا کرد!

خدابخشیان: می‌خواهید بگوئید مردم دچار افسردگی سیاسی نشده‌اند؟

راه توده: مطلقا ما چنین حالتی را در مردم سراغ نداریم و چنین گزارشی هم بدست ما نرسیده‌است. کسانی که این ادعاها را می‌کنند یا بی‌اطلاعتند، یا اطلاعات غلط در اختیارشان گذاشته می‌شود، یا کسانی که از داخل با آنها گفتگو می‌کنند کم اطلاعات و از کوچه پس کوچه‌های شهر خبر ندارند. شخصیت‌ها و این طرفدار و یا فلان طرفدار اصلاحات ممکن است دچار انسداد سیاسی بشوند، یا سست بکنند و یا برخی شیوه‌ها ممکن است کاربرد خودش را از دست بدهد و بتوان این را به انسداد شیوه و روش تعبیر کرد، اما این به معنای انسداد جنبش و انسداد سیاسی جنبش نیست. ابزار جدید جانشین پیدا خواهد شد و بررسی کم کاری‌ها و یا اشتباهات گذشته هم در دستور کار همه کسانی که بخواهند به حرکت به جلو ادامه بدهند

این ماجرا کرده بود و اینکه معاون وقت "پورمحمدی" وزارت اطلاعات و امنیت که پسرعموی شوهر این خانم بوده سفری به عراق می‌کند که این خانم کشته می‌شود و ایشان ۲۴ ساعت بعد از قتل باز می‌گردد و بالای سر جسد هم می‌رود و نمی‌گذارد تحقیقات و کالبد شکافی کنند، همان روز قتل هم علی فلاحیان در شهر قم بوده‌است. به این ترتیب عمادالدین باقی تلویحا اشاره به نقش علی فلاحیان و پورمحمدی در این قتل کرده بود. باقی را به دو دلیل عمده زندانی کردند، یکی اشاره به ماجرای قتل احمد خمینی در جریان قتل‌های سیاسی-حکومتی و یکی هم قتل همین خانم برقی که آیت‌الله املی نماز میت بر سر جسد او خواند و گفته بود که این خانم در حد اجتهاد بوده‌است. خب! یک چنین خانمی را برای چه کشته‌اند؟ کم حجاب بوده، بی‌حجاب بوده؟ این چیزها که نبوده، پس دلیل قتل او چه بوده؟ پدرش، که مذهبی و اتفاقا با خیلی از مقامات بالای جمهوری اسلامی آشنائی قدیمی دارد، در مصاحبه با عمادالدین باقی می‌گوید من هر جا می‌روم می‌گویند، با عذرخواهی می‌گویند این پرونده را نمی‌توانند بررسی کنند و به شکایت ما هم رسیدگی نمی‌کنند و می‌گویند فراموش کن! چرا؟ این خانم چه رازی در سینه‌اش وجود داشت که باید با آن راز به زیر خاک می‌رفت؟ چیزی در جایی بر زبان آورده بود؟ چه قدرتی اجازه تحقیق در باره قتل او را نمی‌دهد؟ این همان قدرتی نیست که اجازه تحقیق در باره قتل احمد خمینی را نداد؟ باقی را زندانی کردند تا این پرونده‌ها را ورق نزنند. از آزادی مطبوعات وحشت دارند زیرا می‌ترسند این پرونده‌ها رو شود و مردم بیشتر به ساختار مافیائی جنایت پی ببرند. می‌خواهند به این سئوالات پاسخ داده نشود. چرا؟ برای اینکه به محض پاسخ به یکی از این سئوالات آنوقت مسائل دیگر پیش می‌آید و سئوالات دیگر مطرح می‌شود!

در مورد قوه قضائیه هم، ما اعتقاد نداریم که با رفتن این فرد و آمدن آن فرد کار درست می‌شود، یک بافت به هم پیچیده در جمهوری اسلامی عمل می‌کند که قوه قضائیه تابلوی تمام نمای قضائی آن است. این بافت باید تغییر بکند. ریشه این بافت و این مناسبات هم ریشه اقتصادی است. اگر صد هزار بار دیگر هم از ما سؤال بشود تکرار می‌کنیم که تا بافت اقتصادی تغییر نکند، تا حاکمیت طبقاتی کنونی در جمهوری اسلامی به سود جنبش مردم تغییر نکند، تا ابزار اقتصادی از دست مخالفان جنبش و اصلاحات بیرون کشیده نشود، تغییرات اساسی ممکن نخواهد بود و هر تغییری هم با خطر توطئه و باز پس‌گیری آن روبروست. والا حسن می‌رود و حسین می‌آید، عمامه سیاه می‌رود، عمامه سفید می‌آید، حجت‌الاسلام می‌رود، آیت‌الله می‌آید، اما تغییری حاصل نمی‌شود، زیرا اینها کارگزار یک جریان هستند، آن جریان باید دگرگون بشود، افشا بشود، تغییر بکند، ریشه کن بشود.

خدابخشیان: بنابراین، می‌خواهید بگوئید فرمانداری نظامی با هدف جلوگیری از همین پرسش‌ها و کنجکاوی‌های مردم و مطبوعات است که ستادش را در قوه قضائیه برپا کرده؟ این ستاد کودتا را کامل خواهد کرد؟

راه توده: آنها تا کنون و بصورت کلاسیک نتوانسته‌اند کودتا کنند و در شکل کنونی هم نخواهند توانست کودتای باصلاح قانونی خودشان را از طریق قوه قضائیه کامل کنند و این نیست، مگر فشاری که در جامعه وجود دارد و این فشار هم متکی به اطلاعات و آگاهی وسیعی است که مردم نسبت به حکومت و فعل و انفعالات سیاسی در جامعه دارند. بالاخره در این مملکت انقلاب شده، هشت سال جنگ شده، انواع حوادث روی داده، صدها انفجار و ترور اتفاق افتاده، مردم سیاسی‌اند، هوشیارند و در این چهار سال گذشته هم بسیار آگاه‌تر از گذشته شده‌اند. شما توجه کنید که ۸۰

قرار خواهد گرفت، چه در درون حاکمیت و چه بیرون حاکمیت، چه بین اصلاح طلبان خارج حاکمیت و چه در میان اصلاح طلبان خارج حاکمیت، که تازه این خودش به معنای تحرک جنبش و پویایی جنبش است نه انسداد جنبش و انسداد سیاسی.

خدابخشیان: ما هم وقتی کسانی از داخل کشور تلفن می‌کنند و با ما صحبت می‌کنند، همین احساس را می‌کنیم. این احساس که مردم در صحنه حضور دارند.

راه توده: آقای خدابخشیان! من قبلا هم به شما عرض کردم که اگر سیاست رادیویی و مطبوعاتی به گونه‌ای باشد که مردم آن را بانگ خودشان احساس کنند، اطلاعات و اخبار از طریق خود مردم در اختیار چنین رادیو و نشریه‌ای قرار می‌گیرد. شما ببینید به محض انتشار گزارش شرکت هوایمائی ماهان، اطلاعاتی توسط خود مردم در اختیار ما قرار گرفت که آن گزارش را تکمیل کرد. مثلا به ما اطلاع رسانند که در شهر شیراز یک سرهنگ بازنشسته ارتش بنام "جمشیدی" مسئول ارتباطات این شرکت است و یا در کشور بلژیک دو نفر به اسامی "سالار" که کرد است و یکی بنام "سعید" که نام مستعار است در ارتباط با این شرکت فعالیت می‌کنند. اینها را خود مردم به ما اطلاع داده‌اند، از طریق "ای‌میل" اطلاع داده‌اند و از داخل کشور هم داده‌اند. ما که در اینجا نشستیم خبر از همه چیز نداریم، این مردم خودشان هستند که منبع خبری‌اند. کافی است شما رادیو و یا نشریه‌ای در خدمت جنبش مردم داشته باشید، سیاست و مشی شما منطبق با جنبش باشد، مردم آن را باور کنند و فعالیت‌های آن را صادقانه ارزیابی کنند تا به کمک آن بیایند. یعنی، درحقیقت از این وسائل استفاده کنند برای رساندن صدایشان، اخبارشان به همه. برای ما هم همینطور است. مردم خودشان به ما اطلاعات و اخبار می‌رسانند و الا ما که در این مهاجرت دستان به جایی بند نیست.

در مورد آن بخش رادیویی شما که صدای آن به ایران می‌رسد هم ما فکر می‌کنیم اگر این سیاست را، بجای فرمان صادر کردن برای مردم پیش گرفته بود و یا بگیرد همین وضع پیش خواهد آمد. من یادم هست که در ابتدای کار این بخش رادیویی شما، از قم یک پاسدار یکی از دقیق‌ترین گزارش‌ها را در باره اعدام افسران توده‌ای داد و ما هم آن را منتشر کردیم. اما دیگر از این نوع تماس‌ها نمی‌گیرند و از این نوع اطلاعات نمی‌دهند. چرا؟ باید پاسخ آن را پیدا کرد! کافی است صدقاتی در کار باشد، هدف کمک به جنبش باشد و به خواست و اراده خود مردم احترام بگذاریم تا مردمی که دستشان در آتش است به طرفمان بیایند. مرتب مردم را دعوت و تحریک به تظاهرات کردن و برای آنها از خارج کشور فرمان صادر کردن راه بجائی نمی‌برد. ما چه کاره‌ایم که از اینجا برای مردمی که خودشان راه‌های مبارزه برای رسیدن به خواست‌هایشان را پیدا کرده و می‌کنند فرمان صادر کنیم، که بریزید توی خیابان. بریزند توی خیابان که چکار کنند؟ چرا عده‌ای تمایل‌ها و اراده خودشان را، آنهم در مهاجرت و در سایه امنیتی که دارند می‌خواهند به مردم تحمیل کنند؟ چرا تبلیغ می‌کنند که انفعال شد، مردم از خاتمی دل‌سرد شده‌اند؟ چرا شربت به گلوی مخالفان می‌ریزند؟

خدابخشیان: ما هم خوشحالیم که به شما دسترسی داریم!

و ضد اصلاحات. این شایعات در حقیقت یک توطئه بزرگ است. تمام تلاش و توطئه جناح راست اینست که هر چه کمتر مردم در انتخابات آینده ریاست جمهوری شرکت کنند و برای رسیدن به این نتیجه هم از هیچ کوششی فروگذار نخواهد کرد. بعداً، در جریان انتخابات یا کاندیدا نخواهد داد و یا انتخابات را تحریم غیر مستقیم خواهد کرد. یعنی عمل به همان تاکتیکی که این روزها آقای محمدرضا باهنر آن را طرح کرده و جامعه مدرسین حوزه علمیه قم هم با صدور اطلاعیه‌ای که در مطبوعات منتشر شده عدم شرکت در انتخابات آینده ریاست جمهوری و اعلام نکردن کاندیدا را از همین حالا و رسماً اعلام کرده‌است. آنها امیدشان اینست که آن ۱۲ میلیون واجد شرایطی که در انتخابات مجلس ششم شرکت نکرده بودند را با این تحریم و با این فشار به جامعه برای خانه نشینی و عدم شرکت در انتخابات به مرز ۲۰ میلیون برسانند تا بعد از انتخابات و در صورت پیروزی محمدخاتمی با آرا کم، آنها کل واجدین شرایط را که در انتخابات شرکت نکرده‌اند بعنوان نیروی خاموش و معترض ۲۰ میلیونی و طرفدار عزل خاتمی معرفی کنند و ضمن مقایسه دو انتخابات و ۲۰ میلیون معترض از این اهرم یا برای فشار به خاتمی برای گرفتن امتیاز از او استفاده خواهند کرد و یا برای برکناری او از این اهرم، حتی با استفاده از نیروی نظامی استفاده خواهند کرد. دامن زدن به اینکه "مردم از خاتمی نا امید شده‌اند" با همین هدف صورت می‌گیرد!

بنابراین، برای خنثی سازی این توطئه بزرگ ابتدا باید با این نوع شایعات مقابله و مبارزه کرد و از سوی دیگر از هم اکنون باید مردم را تشویق و ترغیب به شرکت در انتخابات کرد و خطر خانه‌نشینی آنها را بارها و بارها و بی‌وقفه تکرار کرد. این توطئه را باید خنثی کرد! اصلاً چرا باید چنین حرفی را تبلیغ کرد و مبلغ توطئه جناح راست شد؟ و یا این که "خاتمی دیگر تمام شد" حالا برویم یک کس دیگری را پیدا کنیم. مثل اینکه مشکل فرد و شخصیت است! خیر، مشکل از این طریق حل نمی‌شود، مشکل از طریق بسیج مردم و آماده نگهداشتن آنها برای استفاده از اهرم‌های قانونی در این مرحله و اگر اهرم‌های قانونی را از دست مردم گرفتند از اهرم‌های بالاتری استفاده کردن حل می‌شود. به آنهایی که این حرف‌ها را می‌زنند باید گفت اگر خیلی دلتان می‌سوزد، گیوه‌هایتان را ور بکشید، آستین‌هایتان را بالا بزنید و وارد میدان بشوید، کمک کنید جنبش پیش برود. تکلیف خودتان را با مردم و مملکت‌تان روشن کنید، چرا مدام برای خاتمی تکلیف روشن می‌کنید؟ اتفاقاً با تمام نیرو به سود خاتمی باید وارد میدان شد، چنان که نتوانند جلوی شرکت او در انتخابات را بگیرند. اگر تسلیم این فشار تبلیغاتی نیروی مخالف جنبش بشویم و هم‌صدا با آنها بر طبل نارضائی از خاتمی بکوبیم، عملاً کمک کرده‌ایم تا آنها سر بزنگاه و مطمئن به جا افتادن تبلیغاتشان در میان مردم، جلوی شرکت او در انتخابات را بگیرند. درحالی‌که پیروزی قاطع و رای بالاتر خاتمی نسبت به انتخابات دوره هفتم ریاست جمهوری، در حقیقت رای به اصلاحات، مقابله با جناح مقابل، نشان دادن آمادگی مردم برای ادامه راه، نشانه آگاهی مردم از توطئه‌ها و بی اثر بودن مقابله‌ها و در یک کلام "رفراندوم اصلاحات" است! با تمام قوا به سود خاتمی باید وارد میدان شد و انتخاب مجدد و قاطع او را یک رفراندوم اعلام داشت. اینست راه مقابله با نیروی ضد جنبش، نه هم‌نوایی و هم‌صدائی با تبلیغات آن و افتادن در دام‌های رنگارنگ و مکارانه آن، که امروز در تبلیغ "نارضائی مردم از خاتمی"، "دل‌سرد شدن مردم از خاتمی" و "انسداد سیاسی" و "بن بست اصلاحات" خودش را نشان می‌دهد!



راه توده: بنابراین، هر کس از انفعال می‌گوید، همانطور که در گفتگوهای قبلی هم خدمت شنوندگان شما گفتیم و در آینده هم وسیعاً در راه توده خواهیم نوشت، در حقیقت هم‌صدائی می‌کند با جریان ضد جنبش

زیر پوست شهر

برج آیت‌الله جنتی

درست بغل تجریش، با کمی فاصله از کاخ سعد آباد برج بلندی سر به آسمان کشیده که به "برج سبز" معروف شده است. این برج در منطقه‌ای ساخته شده که همه بناهای بزرگ آن به هیأت مولفله اسلامی تعلق دارد و همه آنها زیر نام دانشگاه آزاد و کمیته امام فعال هستند. هیأت مولفله که در آغاز انقلاب ارگان‌های امنیتی و اقتصادی را قبضه کرد، در واقع جانشین شاه در سعدآباد شده است. در گوشه‌ای از هزاران هکتار اموال مولفله، برج سبز سر به آسمان کشیده است که گفته می‌شود مجهزترین و گرانترین برج تهران است که هر متر مربع آن یک میلیون تومان قیمت دارد. این برج که طبقه بالای آن گردون است، چند استخر و سونا دارد و در آن به اندازه یک قصر اتاق و سالن و تجهیزات در اختیار خانواده آیت‌الله جنتی گذاشته شده است. کوچه ورودی به برج بسته است و ورود افراد به آن فقط با کارت شناسایی ممکن است. حضرت آیت‌الله جنتی که در نماز جمعه‌های تهران برای مردم غارت شده بغض در گلو جمع می‌کند و دستش به بسیاری از جنایات ۲۰ سال اخیر آلوده است هر روز صبح بسیار زود با بنز سرمه‌ای ۴۵۰ میلیونی خود از برج بیرون می‌آید و دم غروب بر می‌گردد.

مردم این برج چند میلیارد تومانی را "برج جنتی" اسم گذاشته‌اند. برجی که درست ۲۰۰ متر پائین‌تر از آن، یعنی در ابتدای خیابان پهلوی سابق (ولیعصر کنونی) از ۳ بعد از ظهر به بعد، دختران جوانی صف می‌کشند که برای نان شب خود و خانواده‌شان ناچار به تن فروشی شده‌اند. اتومبیل‌های آخرین سیستم متعلق به آقازاده‌ها، این دختران جوان را گلچین می‌کنند و با خود می‌برند! فحش‌های هولناکی که در زیر سایه امثال آیت‌الله جنتی رشد کرده، اکنون از اعماق به آشکار آمده است. امیدوارم در آینده بتوانم گزارشی در این باره تهیه و ارسال کنم.

التماس

سیاستی که در برابر موج لطیفه سازی مردم اتخاذ شده، جذب مردم و بویژه جوانان از راه غذا دادن رایگان و برخی صحنه آرائی‌هاست. در تاکتیک جذب، ماه رمضان امسال با آتش بازی از فراز ادارات دولتی شروع و تمام شد تا آغاز و انجام این ماه حالت جشن بخود بگیرد! رادیو و تلویزیون تبلیغات وسیعی در این رابطه راه انداختند. یک برنامه عمومی دعوت همگانی برای صرف افطار در مساجد تهران هم در چارچوب همین تاکتیک امسال به اجرا گذاشته شد. همین برنامه در دیگر شهرها و شهرستان‌ها هم اجرا شد. اسامی مساجدی را که در آنها افطار رایگان می‌دادند دو روز قبل، منطقه به منطقه اعلام می‌کردند. کسانی که به این مساجد می‌رفتند با سفره‌های بسیار مفصل افطاری روبرو می‌شدند که گاه در آنها ده نوع غذا وجود داشت، همه هم می‌دانستند که این سفره هفت رنگ را برای فرونشاندن خشم مردم غارت شده بر زمین پهن کرده‌اند و به همین دلیل هم مردم اسم آن را گذاشته بودند "برنامه التماس". التماس غارتگران از غارت شدگان خشمگین برای فروخوردن خشمشان!

پشت این برنامه کمیته امداد امام قرار داشت که رئیس آن عسگراولادی و یکی از دهها ارگان مالی مولفله اسلامی است.

پذیرائی شب ژانویه!

واقعیات ماجرای دستگیری عده‌ای در یک "پنت‌هاوس" اشرافی، در ساختمان "آ.اس.پ" در شب سال نو مسیحی در مطبوعات دو طرف منتشر نشد. رسالتی‌ها و کیهانی‌ها خیز برداشته بودند تا جنجال به پا کنند و جبهه مشارکت هم آماده شده بود تا با شروع جنجال پیرامون دستگیری عده‌ای زن و مرد در یک ساختمان اشرافی، پرونده این نوع ساختمان‌ها را باز کنند و آنوقت "برج سبز" آیت‌الله جنتی هم سر از مطبوعات درآورد!

ساختن "پنت‌هاوس"، یعنی طبقه مستقل در بالاترین قسمت ساختمان که دایره مانند است و به همه جا چشم انداز دارد، از زمان شاه آغاز شد. صاحب پنت‌هاوسی که شب سال نو عده‌ای زن و مرد در آن دستگیر شدند فردی است بنام "برات" که از پولدارهای زمان شاه است. حالا در جمهوری اسلامی همه برج‌هایی که سر به آسمان کشیده "پنت‌هاوس" دارند، که مساحت حداقل آنها ۱۰۰۰ متر و قیمت هر متر مربع آنها ۱٫۵ میلیون تومان است. این پنت‌هاوس‌ها، معمولاً در طبقه بیستم قرار دارند و دارای استخر سرباز، سونا، جکوزی هستند. آسانسورهای مخصوص، اتومبیل‌ها را تا کنار این آپارتمان‌ها بالا می‌برند.

این زندگی اشرافی در برج‌ها، که از دل تجارت و دلای روئیده، با ریسمان‌هایی بافته شده از اسکناس به حاکمیت و ارگان‌های انتظامی و امنیتی و قضائی وصل است.

میهمانی‌های فوق اشرافی که میهمانان در آن با اسم رمز شرکت می‌کنند نیز در دل همین برج‌ها برگزار می‌شود. برای پذیرائی از میهمانان یکی از پذیرائی‌های مد شده در دو سال اخیر، استفاده از "آژانس"‌های مخصوصی است که تعداد بسیار زیادی دختران زیر ۲۰ سال زیبا در اختیار دارند. این آژانس‌ها، برای پذیرائی مخصوص این دختران راه، که آموزش انواع پذیرائی را دیده‌اند به میهمانی‌های اشرافی می‌فرستند. آژانس‌ها برای هر یک از این دختران پذیرائی کننده شبی ۵ میلیون تومان دستمزد می‌گیرند.

میهمانی اخیر که با یورش به آن، عده‌ای دستگیر شدند، اما سروصدایش را خواباندند تا لجن موجود تا سطح آب بالا نیاید، یکی از همین میهمانی‌ها و با استفاده از پذیرائی کنندگان اعزامی همین آژانس‌ها بود، که تعداد آنها در تهران کم نیست!

میهماندارها و صاحب خانه‌ها معمولاً رئیس کلانتری منطقه را می‌خرند و به بسیجیان عزیز و جان برکف نیز پول می‌رسانند. در اغلب موارد نمایندگان این دو نهاد با لباس شخصی در میهمانی حضور دارند تا کسی از خارج ایجاد مزاحمت نکند و شب اشراف و نوکیسه‌های وابسته به مدافعان ارزش‌های اسلامی در حاکمیت، در امنیت کامل سپری شود.

میهمانی شب سال نو که به آن یورش برده شد، یکی از همین میهمانی‌ها بود، که در بالاترین سطوح قضائی-انتظامی از جزئیات آن با اطلاع‌اند، اما آن شب، علیزاده، رئیس دادگستری تهران، با هدف اعلام یک ستاد ویژه و خودسر، به بهانه مبارزه با فساد، اما در حقیقت برای کارهای سیاسی آینده‌ای که جناح راست در سر دارد، یورش به این میهمانی را سازمان داد و از پیش نیز ترتیب همه نوع تبلیغات علیه دولت خاتمی نیز فراهم شده بود.

از یک هفته قبل، طبق معمول کلانتری محل از ماجرای این میهمانی با خبر بود، اما این بار طوری سازمان داده شد که او به مرخصی یک شبه برود. کارسن‌ها و فیلمبردارهای مجلس نیز با هماهنگی قوه قضائیه و آژانسی که پذیرائی میهمانی بزرگ را برعهده داشت از ماموران اعزامی رئیس دادگستری تهران "علیزاده" بودند. سرپرستی دختران آژانس را یکی از زنان "قواد" و معروف سال‌های اخیر تهران، بنام "خانم مرادی" برعهده داشت، که آنشب از طرف "علیزاده" انجام ماموریت می‌کرد. بعد از آنکه همه میهمانان می‌رسند و از همه آنها و آنچه در میهمانی می‌گذشته فیلمبرداری کامل می‌شود، حمله برای دستگیری آغاز می‌شود. فیلمبرداری

مهاجرانی به چه جرمی باید می‌رفت!

عطاءالله مهاجرانی، وزیر ارشاد اسلامی، سرانجام از راس این وزارتخانه کنار رفت. تردید نیست که سیاست وزارت ارشاد اسلامی تابع سیاست‌های دولت خاتمی است و نبود مهاجرانی بر راس این وزارتخانه تاثیر تعیین کننده‌ای در ادامه برنامه‌های آن نخواهد داشت. این تجربه‌ایست که همه طرفداران برکناری مهاجرانی از پست وزارت ارشاد اسلامی نیز بدان آگاهی دارند و به همین دلیل نیز باید در آینده منتظر انواع فشارهای دیگر به دولت برای ترک آن سیاست‌ها بود. همانگونه که با رفتن عبدالله نوری از راس وزارت کشور، توطئه‌ها علیه این وزارتخانه ادامه یافت. بنابراین، جدال بر سر ادامه جنین مردم و یا متوقف کردن آنست.

عطاءالله مهاجرانی، در طول دوران تصدی‌اش در وزارت ارشاد اسلامی به واقعیاتی اشاره کرده بود که برخورد با وی را به امر شخصی و خصوصی مافیای قدرت نیز تبدیل ساخته بود.

او، وقتی "رهبر" جمهوری اسلامی آیت‌الله مصباح یزدی را با آیت‌الله مطهری مقایسه کرد، در یک مصاحبه مطبوعاتی گفت: این یک شوخی است! مهاجرانی، شیخ الشیوخ مدرسه حقانی و مراد قضات و حکام شرع دادگاه ویژه روحانیت، دادگاه مطبوعات و دادگاه انقلاب، یعنی "آیت‌الله مصباح یزدی" را به مناظره تلویزیونی فرا خواند و دیدگاه‌های فقهی و اسلامی او را قرائت عقب مانده از زمان اعلام داشت.

مهاجرانی، مرزهایی، که بنام "خودی" و "غیرخودی" درست کرده و تحت همین عنوان بزرگترین جنایات در جمهوری اسلامی روی داده را مخدوش کرد و با دگراندیشان به ملاقات و گفتگو نشست. و سرانجام، مهاجرانی زیر فشار دفتر رهبری و سپس خود "رهبر" برای بستن یک شبه مطبوعات آنقدر نرفت تا فرمان این یورش در مشهد و در جلسه مشترک رهبر، واعظ طبسی، علیزاده، شاهرودی و رازینی تنظیم و توسط رهبر در مصالای تهران اعلام شد و آنها که طرفدار بستن مطبوعات بودند نتوانستند با نام وزیر ارشاد اسلامی به کام خویش دست یابند و آن را به حساب دولت خاتمی بگذارند. او سخنران بسیاری از سمینارها و مجامع جهانی اسلام شده بود و توجه بسیاری را به نظرات خود جلب کرده بود؛ از نظر آنها که می‌خواهند در این سمینارها شرکت کنند و در تمجید از فتوای قتل این و آن سخن بگویند، چه جرمی بالاتر از این؟

مهاجرانی که می‌داند "حسین شریعتمداری" سرپرست روزنامه کیهان کیست، با جسارت مصوبه‌ای را در وزارت ارشاد اسلامی به تصویب رساند که بموجب آن مطبوعات باید تیراژ خود را اعلام می‌کردند و سپس سهمیه کاغذ و کمک‌های دولتی بر آن اساس در اختیار آنها قرار می‌گرفت. آقایانی که بنام مردم در کیهان دهان می‌گشایند، وحشت زده از میزان چاپ و فروش روزنامه کیهان ابتدا زیر بار این مصوبه رفتند و سپس به دادگاه عالی اداری، که یکی دیگر از ابزار قضائی موجود در دست ارتجاع است مراجعه کرده و از زیر بار اعلام تیراژ کیهان شانه خالی کردند. این کشاکش خود باندازه کافی رسوا کننده موقعیت نداشته کیهان نزد مردم و وابستگی آن به "نهاد رهبری" و کمک‌های دریافتی از این نهاد و بودجه محرمانه آن شد.

شرح رشته توطئه‌هایی که در خانه آیت‌الله خمینی و بدست اطرافیان او شکل گرفت و آیت‌الله منتظری، درخاطرات خود به بخش اندکی از آن‌ها اشاره می‌کند، شناخت کاملی از آنچه اکنون در "نهاد رهبری" می‌گذرد و مهاجرانی با غضب آن روبرو شده بود، بدست می‌دهد.

بسیار ماهرانه صورت گرفته و آنچه به مقامات نشان داده شده، تفاوت چندانی با یک فیلم سکسی ندارد. تعدادی از میهمانان دستگیر شده، از مجریان معروف تلویزیون علی‌لاریجانی از آب در می‌آیند و این یکی از دلائل پرهیز از جنجال پیرامون این دستگیری و میهمانی توسط تلویزیون و روزنامه‌های زنجیره‌ای کیهان، رسالت و جمهوری اسلامی است. حتی از پیش یک طرح تبلیغاتی بر مبنای این یورش و دستگیری تهیه شده و در اختیار کیهان و تلویزیون گذاشته شده بود، که بموجب آن صحنه‌هایی از این میهمانی در تلویزیون نشان داده شده و آن را نتیجه سیاست تساهل و تسامح دولت خاتمی اعلام کنند و در مشهد و قم و اصفهان تظاهرات دفاع از ارزش‌های اسلامی و مقابله با سیاست‌های فرهنگی دولت را سازمان بدهند! سناریوی شبیه آنچه که در برلن به اجرا گذاشته شد و سپس ایجاد موج جدیدی از حمله به مطبوعات و حتی دستگیری برخی مقامات حاضر در دولت!

با آنکه این سیاست را نتوانستند در داخل، آنگونه که زمینه چینی کرده بودند پیش ببرند، اما برای بهره‌گیری خارجی از آن و خراب کردن تمام مناسباتی که محمدخاتمی با اروپا برقرار ساخته، با توجه به اینکه تعدادی خارجی در این میهمانی حضور داشتند که کارمندان چند سفارتخانه اروپایی بوده‌اند، هفته نامه "صبح" که مهدی نصیری آن را منتشر می‌کند و هدایت‌کننده اصلی آن آیت‌الله جنتی است نوشت: برای صاحب میهمانی "پنت هاوس" حکم اعدام و برای بقیه حکم شلاق صادر شده‌است. به این ترتیب یک جنجال دیگر علیه دولت خاتمی سازمان داده شد و از طرف دیگر دست "ستاد ویژه"‌ای که رئیس دادگستری تهران "علیزاده" برپا کرده تا در آینده نزدیک کار آن از رسیدگی به فساد و فحشاء به رسیدگی ویژه به جرائم سیاسی-مطبوعاتی تغییر یابد باز گذاشته شد!

شرط بندی‌های میلیونی در مسابقه استقلال - پیروزی

آن خشم سرخورده‌ای که در پایان مسابقه فوتبال دو تیم استقلال و پیروزی مردم تهران شاهدش شدند، فقط نشانه‌های یک انفجار در میان نسل جوان را با خود همراه نداشت، بلکه ریشه دواندن فساد و روابط مافیائی در ورزش ایران و مخصوصا فوتبال هم زمینه‌ساز آن بود. در یک قلم ۲۵۰ توبوس در این شورش نابود شد. شرط بندی‌های بزرگ در مسابقات فوتبال، که در محلات جنوبی تهران رایج شده و سرخ آنها هم به بسیج محلات وصل است، بخشی از ماجرا بود. در پایان مسابقه پیروزی و استقلال میلیون‌ها تومان شرط بندی باید اینطرف و آنطرف می‌شد و به همین دلیل هیجان استادیوم را در خشم فرو برده بود. آلودگی داورهای وسط و کنار زمین به این شرط بندی و حتی دستکاری ساعت بزرگ استادیوم که وقت مسابقه را اینطرف و آنطرف نشان می‌داد، همگی حکایت از آلوده بودن همه این مسابقه به شبکه شرط بندی داشت. وقتی در پایان مسابقه نارنجک، و کیسول اشک‌آور از سوی طرفداران دو تیم به سمت هم پرتاب شد و در خیابان‌های اطراف استادیوم کار به شلیک گلوله کلت کمری کشید، همه آنها که از نزدیک شاهد ماجرا بودند، وحشت زده شاهد یک نزاع مسلحانه شدند. ابتدا خیلی‌ها تصور کردند لباس شخصی‌ها و بسیجی‌ها و انصار حزب‌الله می‌خواهند به این ترتیب مسئله را به یک شورش شهری تبدیل کرده و زمینه نظامی کردن تهران را فراهم کنند، اما مقابله جدی نیروهای انتظامی با آنها نشان داد که آنچه اتفاق افتاد، از بالا هدایت نشده بود، بلکه دسته بندی‌های وابسته به بسیج مساجد و محلات که روی برد و باخت دو تیم شرط بندی را سازمان داده بودند به روی هم آتش گشودند. خلاصه‌اش این که در تهران تباهی و خشم و انفجار بر پشت هم سوارند و پیش می‌روند!

خواب های شوم برژینسکی برای جنگ و تجزیه در ایران

سفر وزیر دفاع روسیه و سفر آینده "پوتین"، ریاست جمهوری روسیه به ایران و یک سلسله قراردادهای نظامی با جمهوری اسلامی و از سوی دیگر، گسترش مناسبات نظامی روسیه و هندوستان نشانه‌های بارز برخی واقع‌بینی‌ها در مورد خطر گسترش شتابگیر حضور نظامی آمریکا در اقصی نقاط جهان و بویژه در اطراف ایران و روسیه است. شاید در ایران، هنوز ابعاد خطر یک جنگ داخلی و چند پارچه شدن کشور و حضور مستقیم و نظامی ناتو و آمریکا در ایران آنگونه که باید جدی گرفته نشود و حتی دست‌های پنهان و جاسازی شده‌ای در حاکمیت و بویژه در ارگان‌های تحت هدایت جبهه ارتجاع- سرمایه‌داری تجاری حوادث را به این سو هدایت کنند، اما در روسیه و هندوستان وضع بدینگونه نیست. بویژه در روسیه و متاثر از حضور پر قدرت حزب کمونیست در صحنه سیاسی کشور و بیش از ۱۰ سال تجربه جنگ و تجزیه و تلاشی اقتصاد و رشد مافیا در کشور.

انتخابات اخیر ریاست جمهوری آمریکا، نبرد سنگین بین کنسرن‌های پر قدرت نفتی و تسلیحاتی و تفاهمی که سرانجام و با اعلام "بوش" بعنوان ریاست جمهوری آمریکا بدان دست یافتند، دورنمای آن نقشی را به جهانیان نشان داد، که آمریکا می‌خواهد در جهان ایفاء کند. نبرد قدرت کنسرن‌ها، که رکود اقتصادی در آمریکا و پیش بینی تشدید این رکود در سال ۲۰۰۲ آن را تشدید کرده، سرانجام به برتری طرح استراتژیک سرعت بخشیدن به جنگ در خارج از آمریکا و خروج از بحران اقتصادی در داخل آمریکا انجامید. ورود ژنرال‌ها و بلندپایگان سیستم امنیتی-نظامی آمریکا به کابینه ریاست جمهوری جدید آمریکا آن دورنمایی را در برابر دیدگان قرار می‌دهد که بزرگترین طراحان سیاست خارجی آمریکا، در سال‌های اخیر آن را تنظیم کرده و منتشر ساخته‌اند. از جمله این افراد "برژینسکی" مشاور سابق کاخ سفید آمریکاست، که کتاب "تخته شطرنج بزرگ" او، در سال‌های اخیر کتاب بالینی هدایت کنندگان اصلی سیاست نظامی و خارجی آمریکا بوده است.

با توجه به اهمیت این کتاب و آنچه که تاکنون مطابق آن در جهان و از سوی آمریکا تحقق یافته، یکبار دیگر بخش‌های تازه‌ای از این کتاب را که ارتباط مستقیم با تحولات روسیه، خطراتی که ایران را تهدید می‌کند و آینده تیره‌ای که آمریکا برای منطقه‌ای که کشور ما در آن واقع است در تدارک دارد منتشر می‌کنیم. پیشتر، در شماره ۹۵ راه‌توده بخش‌های دیگری از این کتاب منتشر شده است که خوانندگان می‌توانند به آن نیز مراجعه کنند. شتاب روسیه برای ایجاد یک سپر امنیتی برای این کشور، اگر در ایران نیز همراه با همین واقع بینی دنبال شود و سپس هندوستان و چین را نیز در بر بگیرد، آنوقت می‌توان از یک دوراندیشی ملی یاد کرد!

این دوراندیشی، در گرو ایجاد یک وحدت ملی در داخل کشور است، یعنی همان ضرورت تاریخی که جبهه مخالف تحولات در برابر آن ایستاده و زیر شعار "خودی" و "غیرخودی" با آن مقابله می‌کند و بر تفرقه داخلی می‌افزاید و با وجدان ملی مردم برای دفاع از میهن نیز مقابله می‌کند.

بخش‌هایی از کتاب برژینسکی را در ادامه می‌خوانید و سپس چند خبر را که تکمیل کننده این بحث است.

قدرتی که در اروپا-آسیا نیروی غالب باشد بر روی دو تا سه بخش از مولدترین و پیشرفته‌ترین بخش‌های جهان (اروپای باختری و شرق دور) تاثیر تعیین کننده خواهد داشت. نگاهی گذرا به نقشه جغرافیایی نشان می‌دهد که کشوری که در اروپا-آسیا فائق آید، بطور اتوماتیک آفریقا و خاورمیانه را در کنترل خود خواهد داشت. واضح است که با تبدیل صفحه شطرنج ژئوپلیتیک اروپا-آسیا به چین درجه‌ای از اهمیت، دیگر کافی نخواهد بود که سیاست‌های جداگانه‌ای برای آسیا و اروپا اتخاذ کنیم، بلکه یک سیاست واحد لازم است، زیرا آنچه در اروپا-آسیا روی دهد برای آمریکا اهمیت حیاتی خواهد داشت.»

برژینسکی سپس امپراطوری‌های رم، چین، مغول و بریتانیا را با قدرت جهانی آمریکا مقایسه کرده و سپس از آن نتیجه می‌گیرد که این قدرت در تاریخ منحصر به فرد است. وی ادامه می‌دهد:

« آمریکا نه تنها تمام دریاها و اقیانوسها را در کنترل خود دارد، بلکه از توانائی لازم و مقتدرانه‌ای برای کنترل کرانه‌های دور و نزدیک نیز برخوردار است. این شرایط آمریکا را قادر می‌سازد تا در کوتاهترین زمان ممکن نیروی خود را به هر نقطه دنیا که لازم تشخیص بدهد گسیل دهد. قدرت نظامی آمریکا، با استواری در منتهی علیه شرق و غرب و در خلیج فارس مستقر است. پویائی اقتصاد آمریکا نیز پیش شرط لازم را برای اعمال سرکردگی در جهان تامین می‌کند، همانگونه که برتری آن در کاربست آخرین دستاوردهای علمی و فنی در عرصه تسلیحاتی غیر قابل انکار است.

ایران در شطرنج جنگی آمریکا

م. امید - م. فرمند

برژینسکی در کتاب "تخته شطرنج بزرگ" می‌نویسد:

«از لحاظ ژئوپولیتیک، برای آمریکا هیچ غنیمتی بزرگتر از "اروپا-آسیا" وجود ندارد. این یک سوپر قاره است که گرانیگاه ژئوپولیتیک جهان در آن قرار دارد. ضلع جنوبی آن خاورمیانه، ضلع شمالی آن روسیه، همسایه غربی آن اروپای غربی و همسایه شرقی آن کشورهای شرق دور هستند. پرجمعیت‌ترین مدعیان سیادت منطقه‌ای جهان، یعنی چین و هندوستان در این سوپر قاره قرار دارند. ۷۵ درصد جمعیت جهان، ۶۰ درصد تولید ناخالص ملی جهان و ۷۵ درصد مواد انرژی‌زای جهان در این منطقه واقع است. مجموعه اروپا-آسیا در تمامیت آن قادر است قدرت آمریکا را در سایه قرار دهد. همچنین، همه کشورهایی که ممکن است همزونی جهانی ما را به چالش بگیرند در این سوپر قاره قرار دارند.

ترکیه و ایران، هر دو مشغول برقرار ساختن منطقه نفوذ در منطقه آسیای مرکزی-حوزه دریای خزر- می‌باشند و به همین علت می‌توان آنها را بازیگران استراتژی بزرگ دانست، ولی هر دو مسائل داخلی زیادی دارند و ظرفیت آنها برای تاثیر گذاری قابل ملاحظه محدود است و این در حالی است که آنها رقیب یکدیگر نیز هستند و می‌کوشند نفوذ یکدیگر را خنثی کنند. مثلا در آذربایجان نفوذ ترکیه، ایران را که نگران تاثیر پذیری اقلیت آذری خود است به سوی روسیه متمایل کرده‌است.

بالکان‌های اروپا-آسیا که این سه کشور در آن قرار دارند منطقه وسیعی است که آکنده از عداوت‌ها و تعارض‌های دیرینه است و توسط همسایگان نیرومند محصور گشته و احتمالا میدان نبرد و جنگ میان کشورهای منطقه و با احتمال قوی‌تر آوردگاه خشونت‌های مذهبی و قومی است. تنش‌های داخلی ترکیه و ایران نه تنها کاهش نخواهد یافت بلکه نقش ثابت آور این دو را در این منطقه آتشفشانی بشدت کاهش نیز خواهد داد. البته این تحولات در حد خود روند پیوند و جذب کشورهای تازه استقلال یافته آسیای مرکزی به جامعه بین‌المللی را با دشواری‌های قابل ملاحظه‌ای روبرو خواهد ساخت، در عین حال که به امنیت خلیج فارس به رهبری آمریکا نیز آسیب‌های جدی وارد خواهد ساخت. در هر صورت هم آمریکا و هم جامعه بین‌المللی با چالش‌هایی روبرو خواهند شد که بحران یوگسلاوی در مقابل آن رنگ می‌بازد. از جمله این چالش‌ها چالش با کشور چین خواهد بود و چالش دیگر "بنیادگرایی" است و این در حالی است که خطرناک‌ترین سناریو یک ائتلاف بزرگ میان چین، روسیه و شاید ایران است.

نباید به روسیه اجازه برخاستن داد!

برژینسکی در ادامه و در ارتباط با "روسیه"، بصورت تأیید آمیز نقل قول‌هایی را از متخصصین ژئوپلیتیک روسیه به این شرح می‌آورد:

«- آمریکا و ناتو مشغول نابودی تمام آن شالوده‌های ژئوپلیتیکی روسیه هستند که به آن کشور امکان می‌دهد تا در جهان سیاست مقام دوم را احراز کند.

- تنظیم و سازماندهی فضای نوین اروپا که غرب مشغول سازمان دادن آن است اساسا بر این استراتژی استوار است که در این بخش از جهان حکومت‌های محلی کوچک و ضعیفی که پیوندهای نزدیکی با ناتوجامعه اروپا و غیره دارند ایجاد گردند.»

برژینسکی سپس از این نقل قول‌ها چنین نتیجه می‌گیرد: «نقل قول‌های بالا به نحو احسن دشواری آمریکا را در آسیا و بخشی از جهان نشان می‌دهد. سیاست آمریکا نسبت به محورهای ژئوپلیتیک آذربایجان و اکرائین از این زاویه جنبه تعیین کننده دارد. اوکرائین فضای جدید و بسیار مهمی به سوی صفحه شطرنج مورد نظر دارد. این کشور، کشوری است که تاثیر بسزائی بر روسیه دارد، آنگونه که بدون آن روسیه نمی‌تواند کشوری اروپا-آسیائی شود. اگر مسکو بتواند یکبار دیگر بر این کشور ۵۲ میلیونی تسلط یابد، کشور ثروتمندی که به دریای سیاه راه دارد، در آن صورت یکبار دیگر قدرتی جهانی در مرز اروپا خواهد شد. در عین حال، جمهوری آذربایجان با منابع انرژی زای عظیم خود از موقعیت فوق‌العاده مهم ژئوپلیتیک برخوردار است. این جمهوری، حلقه ارتباطی بین اقتصادهای پیشرفته و مصرف کننده اروپای غربی با جمهوری‌های غنی از انرژی آسیای میانه است و باید بتواند لوله‌های نفت خود را بدون عبور از روسیه به بازارهای غرب برساند. بنابراین، آینده روسیه به نحو بازاری می‌تواند با اوکرائین و جمهوری آذربایجان و آسیای میانه رقم بخورد.

وظیفه فوری آمریکا آن است که به هیچ وجه اجازه ندهد نیروئی بتواند ما را از اروپا-آسیا خارج کند و یا نقش ما را در این منطقه کاهش دهد. بدین منظور لازم است از یک اروپای گسترده تر و یک پیمان ناتوی بزرگتر در چارچوب اهداف کوتاه و میان مدت حمایت کنیم. این امر نفوذ ما را گسترش خواهد داد. همچنین، از طریق پذیرش اعضای اروپائی جدید به ناتو بر تعداد کشورهای طرفدار آمریکا در این پیمان خواهیم افزود، بدون آن که اجازه دهیم آنقدر دامنه این عضوگیری جدید گسترش یابد که خود به مانعی بر سر راه مسائل استراتژیک و مورد علاقه آمریکا در خاورمیانه تبدیل شود.

بالکان‌های اروپا-آسیا

در اروپا استفاده از نام "بالکان" تداعی کننده منازعات خونین قومی و رقابت‌های عظمت‌طلبانه منطقه‌ایست و این در شرایطی است که قاره اروپا-آسیا هم بالکان‌های خود را دارد، با این تفاوت که بالکان‌های اروپا-آسیا بسیار وسیع‌تر و پرجمعیت‌تر و از حیث مذهبی و قومی نا متجانس تر هستند. این بالکان چهار ضلع دارد (ایران، شبه جزیره عربستان، ماوراء قفقاز، آسیای میانه شامل ترکیه، عراق، سوریه و بخش‌هایی از هند و کشور چین) مشتمل بر منطقه مرکزی وی بی‌ثباتی که بخش‌هایی از جنوب شرقی اروپا را نیز در بر می‌گیرد.

در خلیج فارس و خاورمیانه، با وجود بی‌ثباتی، قدرت آمریکا به مثابه داور نهائی مسائل نظارت دارد، هرچند که مانند بالکان کلاسیک اروپا موقعیت این کشورها همسایگان نیرومند را به دخالت ترغیب می‌کند!

منطقه سوق‌الجیشی بالکان، غنیمت دندان‌گیر در ژئوپلیتیک اروپا محسوب می‌شد، به همان ترتیب بالکان‌های اروپا-آسیای با پیوند شبکه‌های نوظهور حمل و نقل وانتقال (نفت) نقش ژئوپلیتیک پیدا کرده‌اند، با این تفاوت که هزاران بار دندان‌گیر تر هستند، زیرا تراکم عظیمی از ذخائر نفت و گاز، مواد معدنی استراتژیک و از جمله طلا در اینجا نهفته‌است.

مصرف انرژی جهان بطور قطع در دو تا سه دهه آینده رشد بی‌سابقه‌ای خواهد یافت. براساس محاسبات وزارت انرژی آمریکا، تقاضای جهانی از ۱۹۹۳ تا ۲۰۱۵ حدود ۵۰ درصد خواهد داشت که قسمت عمده آن از ناحیه شرق آسیا بایدتامین شود. روند شتابان توسعه اقتصادی در آسیا، هم اکنون کشف و استخراج منابع جدید انرژی در منطقه آسیای میانه و حوزه دریای خزر را تشدید کرده‌است، اما ذخائر سرشار این بخش از قاره آنقدر عظیم است که منابع انرژی زای کویت و خلیج مکزیک و دریای شمال در مقابل آن رنگ می‌بازد.

جمهوری آذربایجان

علیرغم مساحت و جمعیت کم آن، عملا با منابع انرژی‌زای عظیم خود، از موقعیت ژئوپلیتیک ویژه‌ای برخوردار است. اگر ثروت‌های حوزه دریای خزر و آسیای میانه را در یک بطری فرض کنیم، آذربایجان چوب پنبه این بطری است. استقلال کشورهای آسیای مرکزی، در صورتیکه آذربایجان کاملا مطیع مسکو شود از مفهوم (مورد نظر آمریکا) تهی خواهد شد. ذخائر قابل ملاحظه نفتی آذربایجان نیز در صورت برچیده شدن استقلال آن به دست روسیه خواهد افتاد؛ درحالی‌که آذربایجان مستقل از طریق لوله‌های نفتی که از روسیه عبور نکنند به بازارهای غرب وصل خواهد شد. این پل، پل ارتباطی بین اقتصادهای پیشرفته و مصرف کننده غرب با جمهوری‌های غنی از انرژی آسیای میانه است.

آینده ترکیه

ترکیه در حال حاضر تحت فشار سه گرایش نیرومند درونی است ۱- گرایش پیوند به اروپا ۲- گرایش اسلامی و طرفدار نزدیکی به جهان اسلامی ۳- گرایش پان ترکی که آینده ترکیه را در ایجاد کنفدراسیونی از کشورها و ملیت‌های ترک تحت رهبری آنکارا می‌بیند. وجود این سه گرایش متباین باعث می‌شود تا ترکیه نتواند بطرز قاطعی وارد بازیهای منطقه شود.

دو پیش بینی برای آینده ایران

سمتگیری آینده ایران از ترکیه هم مبهم تر است. (کتاب برژینسکی یکسال قبل از انتخابات دوم خرداد نوشته شده است) فروپاشی نظام سوسیالیستی راه را برای ترویج مذهبی در شمال ایران باز کرد، اما از طرف دیگر گرایش ضد امریکائی ایران، این کشور را به اتخاذ تاکتیک حرکت به سمت مسکو سوق داد. به این سیاهه نگرانی تهران از اقلیت آذری خود را باید افزود. از جمعیت ۶۵ میلیونی ایران، تنها نیمی از آنها فارس هستند. یک چهارم آذری و بقیه کرد، بلوچ، ترکمن، عرب و غیره هستند. البته غیر از کردها و آذری‌ها دیگران در حال حاضر قدرت تهدید یکپارچگی ایران را ندارند، مخصوصا فارس‌ها که دارای ذهنیت درجه بالائی از تمایلات ملی و عظمت طلبانه هستند. البته این امر سرعت و در صورت بروز یک بحران سیاسی جدید می‌تواند عوض شود. مضافا اینکه بسیاری کشورهای نو استقلال در منطقه و از جمله یک میلیون چچنی از استقلال خود دفاع می‌کنند و قاعدتا این امر روی ملت‌های ایران اثر می‌گذارد.

بدین ترتیب، عدم ثبات و ادامه چند دستگی در تهران می‌تواند تمام حاکمیت ملی ایران را به چالش بگیرد و مسئله را به درجه اهمیتی بسیار بالاتر و به کل منطقه بالکانی اروپا-آسیا ارتقاء دهد.

مسائل بسیاری در مرکز توجه است، ولی کانون مشخص منازعه اروپا-آسیا، امروز دسترسی به خود منطقه است. تا قبل از فروپاشی تمام راه‌های دریائی و زمینی و هوائی و تمام لوله‌های حامل نفت و گاز از طریق یک مرکز، یعنی "مسکو" کنترل می‌شد. اینجاست اهمیت "لوله‌های نفت" و منطقه عبور آن. اگر لوله‌های اصلی از خاک روسیه به بنادر دریای سیاه برسند تبعات سیاسی آن بسیار جدی خواهد بود، بر عکس، اگر لوله دیگری دریای خزر را به آذربایجان وصل کند و از طریق ترکیه به دریای مدیترانه راه یابد و اگر یکی دیگر از طریق افغانستان به دریای عرب (خلیج فارس) برود هیچ کشوری انحصار دسترسی به این منظور را نخواهد داشت.»

ائتلاف بزرگ

برژینسکی، سپس از خطر یک ائتلاف بزرگ می‌نویسد که مستقیما ایران در آن قرار دارد. او می‌نویسد:

«خطرناک ترین سناریو، ائتلاف بزرگی است شامل چین، روسیه، و شاید ایران، که تداعی کننده ائتلاف چین و شوروی در دهه‌های قبل است، با این تفاوت که اینبار چین رهبر و روسیه متحد و دنباله رو آن خواهد بود. گرچه این ائتلاف جدا از چند حرکت تاکتیکی به آسانی شکل نخواهد گرفت، معذالک حائز اهمیت زیاد است و امریکا نباید با سیاست‌هایش چین را به این جهت سوق دهد. چین قوی‌ترین و پویاترین و به همین دلائل مهمترین مولفه چنین اتحادی است، نه روسیه و نه ایران دارای قدرت لازم برای اینکه مرکز اتحاد شوند نیستند.»

فاجعه جنگ
نیمه اتمیدر منطقه خلیج فارس و
ایران تکرار خواهد شد؟

ابتلا چند سرباز ایتالیائی که در تهاجم ناتو به یوگسلاوی شرکت داشتند به بیماری سرطان خون پرده از بخش دیگری از جنایاتی برداشت که امریکا و کشورهای عضو ناتو در یوگسلاوی مرتکب شدند.

این سربازها، بر اثر "اورانیوم" بکار گرفته شده در سلاح‌های ضد تانک دچار سرطان خون شده بودند. اورانیوم بکار برده شده، بخشی از خرج سلاح اتمی است و این نخستین بار است که پس از بمباران اتمی هیروشیما و ناکازاکی در پایان جنگ دوم جهانی، از چنین سلاحی در جنگ‌های منطقه‌ای استفاده شده است. مطابق اطلاعاتی که تاکنون و بدنبال بیماری ۸ سرباز ایتالیائی منتشر شده، امریکا در یورش به یوگسلاوی جمعا ۳۱ هزار گلوله حاوی ۱۰ تن غبار اورانیوم غنی شده شلیک کرده است. برخی از این گلوله‌ها برای بمباران ساختمان‌های بتونی و کارخانجات و پل‌های یوگسلاوی بکار برده شده است. خبر بیماری سربازان ایتالیائی توجه افکار عمومی جهان را اکنون بیش از گذشته به فاجعه‌ای که امریکا و ناتو در یوگسلاوی ایجاد کردند جلب کرده است. بی شک آنچه بر سربازان ایتالیائی گذشته، در وسیع‌ترین حد در یوگسلاوی عوارض انسانی خود را داشته است. عوارضی که امریکا و شبکه‌های تلویزیونی تحت سلطه سرمایه‌داری جهانی سعی در پنهان کردن آن دارند. در ادامه همین پنهانکاری است که جنجال محاکمه بین‌المللی "میلوسویچ" رهبری سابق یوگسلاوی را به مطبوعات و رادیو تلویزیون‌های جهان کشانده‌اند. او را می‌خواهند بعنوان یک جنایتکار جنگی محاکمه کنند، درحالی‌که خود بزرگترین جنایات را در یوگسلاوی مرتکب شده‌اند.

همچنین افشا شده است که در عراق نیز، در جریان حمله امریکا به این کشور، از مواد رادیو اکتیو استفاده شده است و به همین دلیل تعداد زیادی از نوزادان عراقی ناقص‌الخلقه بدنیا آمده‌اند.

طرح برژینسکی و سیاست منطقه امریکا، که با تشکیل کابینه جنگی توسط ریاست جمهوری جدید امریکا بتدریج از سایه بیرون می‌آید در پی تکرار فاجعه یوگسلاوی در ایران، حتی در ابعادی وسیع‌تر و بکار بردن سلاح‌های مرگبار مدرن تر است.

جورج بوش، رئیس جدید جمهوری امریکا در جریان معرفی وزیر دفاع خود "رامس فلد" که در گذشته ریاست سازمان مرکزی جاسوسی امریکا "سیا" را برعهده داشته است، گفت: «یکی از اولین وظائف وی (رامس فلد) تغییر درسیاست‌های کنونی پنتاگون و کار بر روی یک استراتژی جدید است، که نیروهای نظامی امریکا را برای جنگ‌های قرن ۲۱ آماده کنند.»

یورش خونین به زندانیان سیاسی ترکیه!

ترجمه: م. باران

اعتصاب غذای ۷۰ روزه زندانیان سیاسی ترکیه، با یک یورش نظامی، توسط نیروهای امنیتی که بموجب نخستین گزارش‌ها ۳۰ کشته و ده‌ها مجروح برجای گذاشت در هم شکسته شد. این اعتصاب بدنال تصمیم دولت ترکیه برای انتقال زندانیان سیاسی به سلول‌های انفرادی آغاز شد و در آخرین روزهای پیش از یورش امنیتی - نظامی به زندانیان، تعداد زیادی از آنها بر اثر ۷۰ روز اعتصاب غذا در حال مرگ بودند. بموجب گزارش‌های اولیه و مختصرخبرگزاری‌ها، نیروهای امنیتی ترکیه برای درهم شکستن مقاومت زندانیان از آتش افکن، نصب بلندگو و پخش بی‌وقفه مارش‌های نظامی، گاز اشک‌آور، بلدوزر و حتی بمباران هوایی استفاده کردند.

این اطلاعاتی است که یکی از فعالان حقوق بشر برای ترک‌ها و کردهای ترکیه، پس از یورش اخیر نیروهای امنیتی ترکیه به زندانیان سیاسی در اختیار روزنامه "نویس دویچلند" گذاشته‌است. او که "مارتین گلازناب" نام دارد و مقیم آلمان است، در ادامه گفتگوی خود با روزنامه مذکور می‌گوید:

اخبار و گزارش‌های مربوط به یورش به زندانیان اعتصابی تا سر حد امکان از افکار عمومی ترکیه پنهان نگهداشته شد، بویژه مراحل اجرائی این یورش و تدارک آن. زندانیان با انتقال به سلول‌های انفرادی جدید، که دولت برپا کرده مخالف بودند و با آنکه می‌دانستند اعتصاب آنها عواقف مرگباری در بر خواهد داشت، دست به این اعتصاب زدند. آنها با یقین به یورش امنیتی به اعتصابیون، موافقت خود با یک هیات میانجی از طرف دولت ترکیه جهت در میان گذاشتن دلائل خود برای مخالفت با زندان‌های جدید و سلول‌های انفرادی اعلام کرده بودند.

یک مدافع حقوق زندانیان ترکیه، در مصاحبه‌ای گفت:

تصمیم دادگاه‌های وابسته به سازمان امنیت در استانبول، در مورد چگونگی تنظیم گزارشات از زندان‌ها در تصمیم به اعتصاب زندانیان نقش تعیین‌کننده داشت. از جمله تصمیمات این دادگاه‌ها، ممنوع ساختن مطبوعات از انتشار گزارش‌های مربوط به این نقل و انتقال‌ها بود. دولت ترکیه که مستقیماً در این ماجرا سهیم بود، برای تیرنه خود در افکار عمومی سعی می‌کرد خود را بی‌اطلاع از ماجرا نشان دهد و دادگاه‌ها را برای اتخاذ این تصمیم مستقل جلوه دهد. یورش امنیتی - نظامی به زندان‌ها و زندانیان اعتصابی دور از انتظار نبود، زیرا آن اراده‌ای که پشت تصمیم انتقال زندانیان به سلول‌های انفرادی قرار داشت، از چنین یورشی نیز پروا نداشت.

س - چه اطلاعاتی در باره تعداد کشته‌شدگان و مجروحین در اختیار دارید؟

ج - انجمن‌های حقوق بشر و سازمان‌های همبستگی با زندانیان تعداد کشته‌شدگان را بین ۳۰ تا ۴۰ تن تخمین می‌زنند. تنها در زندان "بیرام پازا" در استانبول ۱۶ تن از زندانیان اعتصابی کشته شده‌اند، که نام و مشخصات آنها بدست آمده‌است. در زندان‌های دیگر، تعداد زیادی از زندانیان اعتصابی بشدت مجروح شده و به همین دلیل نیز به بیمارستان

انتقال یافته‌اند. در عین حال و بر اساس اطلاعاتی که در اختیار است، ۱۳۰ تن از زندانیان اعتصابی که در حال مرگ بوده‌اند نیز برای تغذیه اجباری به بیمارستان منتقل شده‌اند.

س - چه کوششی از طرف هیات پزشکان بین‌المللی و سایر سازمان‌ها در این ارتباط صورت گرفته‌است؟

ج - از طرف نیروهای مترقی فراخوان‌های زیادی برای اعزام هیات‌های بررسی این جنایت صادر شده‌است. ما اطلاع داریم که از طرف فراکسیون حزب سبزهای آلمان در شهر هامبورگ این کشور هیاتی راهی ترکیه شده‌است و نمایندگانی از طرف حزب سوسیالیست دمکراتیک آلمان نیز به ترکیه اعزام شده تا این یورش را بررسی کنند، که با توجه به مناسبات اقتصادی و سیاسی ترکیه و آلمان قابل توجه است. ضمناً یک تیم پزشکی ترکیه اعلام کرده است که هیچگونه دسترسی به زندانیانی که مطابق گزارش‌های دولتی به زور به بیمارستان‌ها منتقل شده‌اند ندارد و به همین دلیل ما نگران کشته شدن آنها و یا انتقال آنها به زندان‌های هستیم که از آن اطلاع نداریم.

س - آیا از سوی افکار عمومی اروپا و جهان و یا از سوی اتحادیه اروپا، که ترکیه می‌خواهد به آن بپیوندد، انتقاداتی از دولت ترکیه برای این عملیات بعمل نمی‌آید؟

ج - ما فکر می‌کنیم که حکومت ترکیه می‌خواهد با یک ضربه غافلگیرانه و بسیار وحشیانه به اعتصابی که اخبار آن بتدریج در مطبوعات غرب انعکاس می‌یافت خاتمه ببخشد و به همین دلیل هم از میزان تلفات این یورش بیم و هراس به خود راه نداد. دولت ترکیه معتقد بود پس از چند روز انتشار گزارش‌های مربوط به یورش به زندانیان اعتصابی، اخبار مربوط به این یورش و اعتصاب دیگر در مطبوعات منتشر نخواهد شد و به همین دلیل نیز تلاش بسیار کرد تا یورش هر چه وحشیانه‌تر و ضربه‌ای‌تر باشد و اخبار آن نیز تا آنجا که ممکن است از افکار عمومی ترکیه و اروپا پنهان نگهداشته شود. دولت به تبلیغات تدارک دیده شده‌ای هم در این ارتباط دست زد. "اجویت" برای توجیه این یورش گفت «ما تروریست‌ها را قبل از اقدام به عملیات تروریستی نجات دادیم!»

یعنی زندانیان اعتصابی را به خاک و خون کشیدیم تا عملیات تروریستی کنترل شود. او نگفت که چگونه یک زندانی می‌تواند دست به عملیات تروریستی بزند و زندانی در حال مرگی که ۷۰ روز در اعتصاب غذا بسر برده دست به چه عملیات تروریستی می‌تواند بزند که دولت اجویت برای جلوگیری از آن دست به چنین یورش خونینی زد؟! او چنین توجیه تبلیغاتی را هماهنگ با تبلیغات باصطلاح ضد تروریستی دولت‌های اروپائی بر زبان آورد و به همین دلیل نیروهای مترقی ترکیه معتقدند طرح سلول‌های انفرادی اساساً از اروپا وارد ترکیه شد و دولت ترکیه هم همزمان با آن اعلام داشت که زندان‌های کشور مطابق استانداردهای اروپا ساخته و اداره می‌شوند.

اگر حساب دولت‌ها را از افکار عمومی اروپا جدا کنیم، آنوقت اعزام برخی هیات‌های بررسی‌کننده این جنایت از کشورهای اروپائی قابل درک می‌شود. ما شنیده‌ایم که عده‌ای از کمیسیون‌های ضد شکنجه برای تحقیق عازم ترکیه شده‌اند، اما این تحقیقات و حتی اگر تغییراتی در برخورد دولت ترکیه با زندانیان و حتی نحوه اداره سلول‌های انفرادی نیز پیش بیاید، تغییری در عمق فاجعه یورش به زندانیان اعتصابی نمی‌دهد و تمام مجامع بین‌المللی و احزاب و سازمان‌های سیاسی ترقیخواه جهان باید اخبار مربوط به این فاجعه را از هر طریق ممکن در اختیار مردم بگذارند تا آنها نیز به سهم خود دولت‌های خویش را برای در تنگنا قرار دادن دولت ترکیه تحت فشار قرار دهند.

پایه‌های تئوریک و انقلابی

ضرورت پیوند

نیروهای مسلح به جنبش!

ک. رحمانی

پس از آنکه "راه توده" در یکی از سرمقاله‌های اخیر خود ضرورت جلب نیروهای مسلح جمهوری اسلامی به طرف جنبش مردم را مطرح کرد، پاره‌ای واکنش‌های منفی از سوی برخی نشریات خارج کشور نسبت به این سرمقاله و موضوع مطرح شده در آن نشان داده شد. از جمله این واکنش‌ها، مقاله‌ای بود که در یکی از شماره‌های نشریه "نامه مردم" انتشار یافت و نویسنده آن، طرح ضرورت جلب نیروهای مسلح، حتی برخی فرماندهان این نیروها به سوی جنبش از سوی راه توده را، جلب آن فرماندهانی قلمداد کرده بود که وعده بریدن زبان و شکستن قلم نویسندگان مطبوعات را داده بودند!

صرفنظر از کج اندیشی آلوده به کینه‌توزی نویسنده نشریه نامه مردم، باید دید آنچه "راه توده" مطرح کرد، فراخوان و یا مشی نوظهوری بود؟ و یا ادامه منطقی مشی شناخته شده حزب توده ایران! برای روشن شدن موضوع و با توجه به ضرورت بازگشت همه توده‌ای‌ها به مشی شناخته شده حزب توده ایران و هماهنگی همه توده‌ای‌ها با این مشی نکات زیر بر شمرده می‌شود:

نیروهای مسلح در هر کشور و در هر دولتی، در واقع بخشی از ساختار سیاسی آن جامعه است و بصورت بسیار طبیعی، این نیرو نمی‌تواند نیروئی فراطبقاتی باشد و قوانین پیکار طبقاتی-اجتماعی بر آن نیز حاکمیت دارد. بنابراین و در عین حال که نیروهای مسلح بخشی از ساختار حکومتی محسوب می‌شوند نمی‌توان با آن برخوردی یکجانبه داشت. چنین برخوردی، برخورد مارکسیستی نیست. بنابراین و در حالیکه آنچه بعنوان ساختار و موقعیت نیروهای مسلح بر شمرده شد شامل حال نیروهای مسلح جمهوری اسلامی نیز می‌شود و این نیروها، مانند همه کشورهای دیگر نمی‌توانند در نهایت امر متأثر از تحولات و جنبش‌های اجتماعی نباشند، نمی‌توان با اندیشه‌ها و شعارهای چپ روانه‌ای از این دست که نقش سپاه پاسداران نقشی سرکوبگرانه است و همه آنها که در واحدهای آن حضور دارند سرکوبگراند موافق بود. موقعیت دوگانه نیروهای مسلح، یعنی از یک طرف منسجم بودن در یک واحد نظامی وابسته به دولت و از طرف دیگر ریشه‌ها و وابستگی‌های اجتماعی و خانوادگی این نیروها را همیشه باید در نظر داشت. نه تنها در جریان انقلاب و در ارتباط با ارتش ما شاهد انعکاس این وابستگی‌های اجتماعی بودیم، بلکه در ارتباط با سپاه پاسداران نیز در جریان قیام مردم در اسلام‌شهر تهران و در آخرین نمونه آن "حوادث اخیر خرم‌آباد" نیز چنین نشانه‌های بسیار جدی را دیدیم.

هر جنبش اجتماعی، همان اندازه که موظف به گسترش نیروی حاضر در صحنه عمل و مبارزه و بسیج نیرو برای مقابله با نیروی مقابل آن جنبش است، همان اندازه نیز موظف به جلب نیروهای نظامی به طرف جنبش و دقت در آرایش طبقاتی نیروهای مسلح و بیرون کشیدن آن‌ها از زیر نفوذ نیروهای ارتجاعی است. افراد حاضر در نیروهای مسلح، بردگان مسلح نیستند و اگر حکومت‌ها با این نیروها چنین برخوردی دارند، چرا نیروهای طرفدار تحولات و جنبش باید چنین ارزیابی و برداشتی داشته

باشند؟ این در حالی است که حضور این نیروها و جلب این نیروها به داخل صفوف جنبش و به طرف جنبش تأثیرات تعیین کننده در تغییر توازن قوا به سود جنبش‌ها دارد!

قرار گرفتن نیروهای مسلح در کنار مبارزات اجتماعی، همیشه نقش مثبتی در انقلاب‌ها و جنبش‌های ملی داشته است. این تجربه بزرگی بود که در سال‌های ۱۹۰۵-۱۹۰۷ و سپس انقلاب اکتبر درستی خود را یکبار دیگر ثابت کرد. در انقلاب اکتبر، نظامیان با ایجاد کمیته نظامی انقلابی و با تشکیل شورای نمایندگان کارگران و سربازان در ژوئیه سال ۱۹۱۷ نقش مهمی در انقلاب ایفاء کردند، تا جائیکه در اکتبر ۱۹۱۷ بخش اعظم ارتش روسیه بلشویک بودند. در چنین موقعیتی بود که لنین با تجهیز عظیم "ناوگان دریائی" و پس از پیوستن گروه‌های عظیم نیروهای مسلح به انقلاب، خطاب به این نیرو و کارگران، انتقال تمام قدرت به شوراهای طرح و تدوین کرد. فراز و فرودهای انقلاب ۵۷ ایران و نقشی که رهبران جمهوری اسلامی و بویژه واپسگرایان حاضر در حاکمیت جمهوری توانستند در مسخ آرمان‌های این انقلاب بازی کنند هرگز نباید به نیروهای واقعا انقلابی و پیشرو اجازه فراموش کردن تجربه انقلابات جهان را بدهد. ۱۰ سال و ۲۰ سال در فراز و فرود یک روند انقلابی، شاید برای نسلی که در انقلاب شرکت داشته طولانی باشد، اما برای تحولات اجتماعی زمانی طولانی نیست. این تحولات را در مسیر تکاملی خود، در مسیر آگاهی و بسیج مردم برای حضور هر چه بیشتر و آگاهانه‌تر در جنبش‌ها باید در نظر گرفت. امری که همین امروز در میهن خود ما جریان دارد. یعنی جنبشی وسیع و همگانی برای دفاع از آرمان‌های واقعی انقلاب ۵۷ و مقابله با حاکمیتی که در به گمراهی کشیده شدن آن آرمان‌ها نقش مهمی داشته است. این مقابله، همراه با آگاهی غیر قابل مقایسه عموم مردم از ساختار حاکمیت در مقایسه با همین آگاهی در سال‌های نخست پیروزی انقلاب است. برای دستیابی به پیروزی، این آگاهی را باید با باورهای انقلابی توأم ساخت و حاصل تخریب‌های ناشی از عملکرد حاکمیت جمهوری اسلامی زیر نام "انقلاب" را باید از ذهن جامعه شست و نشان داد که آنچه بنام انقلاب توسط ارتجاعی‌ترین بخش حاکمیت جمهوری اسلامی انجام شد، نه "انقلاب"، بلکه "ضدانقلاب" بود. این کارزار امروز ممکن و عملی است. اینکه ارتجاع دیگر نمی‌تواند با استفاده از باورهای مذهبی مردم جهت مسخ جامعه و کشیدن آنها بدنبال خود به حاکمیت خویش ادامه بدهد، خود دست‌آورد بزرگی برای تفکیک "انقلاب" و "ضد انقلاب" در افکار عمومی جامعه است. اگر به اصول و تئوری‌های انقلابی باز گردیم، ایمان خود را نسبت به آنها تقویت کنیم، نیروهای مسلح را در چارچوب صف‌بندی‌های طبقاتی در جنبش مردم ارزیابی کنیم و آنها را فراطبقاتی فرض ندانیم، آنوقت خط قرمز روی ضرورت جلب نیروهای مسلح جمهوری اسلامی، حتی برخی فرماندهان سپاه پاسداران و بسیج را به سوی جنبش و اصلاحات انقلابی نمی‌کشیم و آنها را تقدیم و تسلیم ارتجاع حاکم نمی‌کنیم.

لنین در همین ارتباط می‌نویسد: «صرف نارضائی در نیروها برای نیل به موفقیت جنبش کافی نیست، به توافق مستقیم با عناصر انقلابی-دمکراتیک سازمان یافته در نیروهای مسلح نیز نیاز است تنها ادغام ارتش و خلق می‌تواند پیروزی یک انقلاب را تضمین کند.»

نمی‌توان تصور کرد کسانی تجربه انقلابی جهان را مرور کرده و آثار انقلابی را خوانده باشند و آنوقت با این فراخوان راه توده: «سپاه و بسیج را باید به جنبش وصل کرد» مخالفت کنند و یا از این فراخوان چنین برداشت کنند که نویسندگان راه توده دچار این خام خیالی شده‌اند که گویا قرار است آن فرماندهانی که می‌خواهند زبان مردم را ببرند و قلم نویسندگان مطبوعات طرفدار اصلاحات را بشکنند به جنبش وصل شوند!

جبهه تحولات انقلابی موظف است ارتجاع و نیروهای مخالف این تحولات را از تکیه به نیروهای مسلح محروم سازد. نباید فراموش کرد که بدنه این نیروها از لحاظ طبقاتی با منافع برخی فرماندهان سپاه و بسیج که به مافیای قدرت و ثروت وصل شده‌اند و خود شریک طبقاتی سرمایه‌داری بزرگ تجاری شده‌اند در تضاد است. جبهه مخالف تحولات تلاش می‌کند توسط همین فرماندهان بخش‌هایی از نیروهای مسلح را در مواقع حساس در برابر مردم قرار دهد و آن‌ها را عامل سرکوب مردم سازد، آنها حتی برای اطمینان خاطر از شورش احتمالی بدنه نیروهای مسلح شناخته شده در برابر فرامین سرکوب مردم، در سال‌های اخیر دست به ایجاد واحدهای ویژه زده‌اند. از جمله این واحدها "بسیج جدید"، "واحدهای نوپو" و "نیروهای لباس شخصی" است که در حقیقت بازوهای مسلح سرمایه‌داری تجاری‌اند و می‌کوشند آنها را به لباس قهوه‌ای‌های دوران نازیسم در آلمان تبدیل کنند. خوراک تبلیغاتی که توسط امثال مصباح یزدی تهیه و به گلولی این نیروها ریخته می‌شود با همین هدف است. این حقایق را باید برای نیروهای مسلح و بویژه بدنه آنها افشاء کرد. نیروهای طرفدار جنبش وظیفه دارند نه تنها به این نکات توجه کرده و آنها را افشاء کنند، بلکه خود نیز روی این فعل و انفعالات دقت کرده و به آگاهی رسانی بیشتر و سازماندهی بپردازند. استفاده از نیروهای غیر رسمی اما مسلح و شدت خشونت طلب که در حمله به خانه آیت‌الله منتظری، حمله به کوی دانشگاه و وقایع اخیر خرم‌آباد از آنها بجای واحدهای مسلح رسمی استفاده شد، نکته‌ایست که نباید از خاطر دور بماند. تمام ابعاد بررسی رویداد خرم آباد در این نیست که جبهه ارتجاع-سرمایه‌داری تجاری و مافیای قدرت و پول به دفتر تحکیم وحدت در خرم آباد حمله کرد، بلکه بررسی همه جانبه آن رویداد تا دقت روی این نکات نیز باید ادامه یابد. این نکته مهم که آنها در برخی واحدها، فرماندهانی را در شبکه نیروهای مسلح غیر رسمی خود بکار می‌گیرند و روی آنها حساب باز کرده‌اند و نه همه فرماندهان، این نکته که برای این نوع عملیات فاشیستی آنها نمی‌توانند روی واحدهای مسلح رسمی حساب دراز مدت باز کنند و به همین دلیل واحدهای مسلح غیر رسمی گرچه با به خدمت گرفتن برخی افراد و فرماندهانی از سپاه و بسیج را سازمان داده‌اند. اکنون که اینگونه است، نیروهای طرفدار تحولات به چه دلیل نباید روی بدنه و حتی برخی فرماندهان نیروهای مسلح حساب کرده و آنها را به جبهه تحولات انقلابی و دفاع از آرمان‌های اساسی و واقعی انقلاب ۵۷ وصل کرده و ضمن بردن آگاهی به میان این نیروها، دست به سازماندهی آنها بزنند؟ این واقعیات را در کنار شبکه‌های اقتصادی جبهه مخالفان تحولات باید برای نیروهای مسلح افشاء کرد تا انگیزه‌های پیوستن آنها به جنبش را بتوان تقویت کرد، تا بتوان گرایش‌های طبقاتی موجود در بدنه این نیروها را که در تضاد با منافع طبقاتی جبهه مخالفان تحولات قرار دارد تقویت و فعال کرد. در اینصورت، یکی از عمده‌ترین ابزارهای اعمال حاکمیت جبهه ارتجاع-سرمایه‌داری تجاری را جنبش توانسته است از چنگ این جبهه درآورد. همین کارزار را باید بدون لحظه‌ای درنگ- در یورش به پایگاه اقتصادی مخالفان تحولات سازمان داد. اینها بدیهی‌ترین اصول پایه‌ای تحولات، جنبش‌ها، انقلاب‌ها و خیزش‌های اجتماعی است، که هرگز نباید آنها را به دلیل ضربات وارده به جنبش انقلابی جهانی و یا تحت تاثیر تبلیغات بی‌وقفه دستگاه‌های تبلیغاتی امپریالیسم جهانی از آنها غفلت کرد و به آنها بهای تاریخی درخور آنها را نداد!

برای ایجاد ماشین دولتی نوین، حتی در شرایط تکامل مسالمت آمیز جنبش و انقلاب، پیروزی و یا شکست نیروهای انقلابی در گرو محروم ساختن رژیم ارتجاعی از تکیه بر نیروهای مسلح و ارتش است. لنین در مقاله درس‌های قیام مسکو می‌نویسد: «درس دیگر مربوط به چگونگی قیام و شیوه اجرای آن و شرایط گرویدن ارتش به سوی مردم است. بدیهی است که اگر انقلاب جنبه توده‌ای پیدا نکند و خود ارتش را نیز در بر نگیرد، از مبارزه جدی حرفی هم نمی‌تواند در میان باشد. بدیهی است فعالیت در میان واحدهای ارتش امری است ضروری وقتی مبارزه انقلابی حدت یابد دو دلی و تردید ارتش که در هر جنبش واقعا توده‌ای امری ناگزیر است، عملا به یک مبارزه واقعی برای جلب ارتش بما تبدیل می‌گردد.»

انگلس در نامه خود به مارکس در سال ۱۸۵۱ می‌نویسد: «ازهم پاشی ارتش» یعنی میزان توفیق نیروهای انقلابی در آزاد ساختن ارتش از نفوذ طبقات استعمارگر و دسته‌بندی‌های نظامی ارتجاعی، یک شرط اساسی برای همه انقلاب‌های پیروزمند و در عین حال دست‌آورد این انقلاب‌هاست.»

می‌توان از انتشار "راه‌توده" خرسند نبود، می‌توان آن را مزاحم خود تلقی کرد، حتی می‌توان به نادرست‌ترین شیوه‌ها برای مقابله با "راه‌توده" ادامه داد، اما نمی‌توان مدعی انتشار ارگان مرکزی حزب توده ایران بود و آنوقت در ادامه ستیز کینه‌توزانه و غیر منطقی با راه‌توده، اصول، تجربه انقلابی جهانی و تئوری علمی را زیر پا گذاشت و در ارتباط با تاکید راه‌توده بر ضرورت جلب نیروهای سپاه و بسیج به جنبش، نوشت "راه‌توده" می‌خواهد فرماندهان گردن زن، قلم شکن و زبان بر را به جنبش وصل کند! به این نوع نویسندگان باید گفت: بروید یکبار دیگر کتاب‌های پایه‌ای را بخوانید و از خود محوری‌ها دست بکشید و سپس باز گردید تا با هم گفتگو کنیم!

لنین در دولت و انقلاب می‌نویسد: «انگلس در عباراتی که از او نقل شده از نظر تئوریک آن مسئله‌ای را مطرح می‌کند که هر انقلاب بزرگی آن را در عرصه عمل، آنهم عملی با شرکت توده‌های وسیع با وضوح تمام در برابر ما قرار می‌دهد، که همانا مسئله مناسبات متقابل میان دسته‌های "ویژه" افراد مسلح و "سازمان مسلح خودگردان اهالی" است!»

کارگران و سربازان پطروگراد، تحت تاثیر اقدامات توضیحی حزب بلشویک‌ها در میان توده‌ها نه تنها به دولت موقت انقلاب بورژوا-دمکراتیک فوریه اعتماد نداشتند بلکه همچنین سیاست توافق با بورژوازی را که "اس‌ارها" و "منشویک‌ها" در شوراها تعقیب می‌کردند، نمی‌پذیرفتند.

لنین باز در مقاله درس‌های قیام مسکو نوشت: «پرولتاریای مسکو در روزهای دسامبر درس‌های بزرگی در عرصه "آماده ساختن" فکری ارتش به ما داد. رویدادهای دسامبر صحت یکی دیگر از احکام پرمعنا مارکس را که اپورتونیست‌ها آن را فراموش کرده‌اند آشکارا تأیید کرد که گفته است: قیام فن است و قاعده عمده آن تعرض است که باید با از جان گذشتگی و تهور و عزم راسخ انجام گیرد. آنچه که ما باید تبلیغ کنیم عدم فعالیت و توسل به شیوه "انتصار" ساده فرا رسیدن لحظه "گرویدن" ارتش بسوی ما نیست،- خیر، ما باید با طبل و شیپور ضرورت تعرض تهورانه (را) برای جلب افراد متزلزل ارتش اعلام داریم و در نیل به این مقصود دست به مبارزه‌ای کاملاً جدی بزنیم.»

نامه‌ها و پیام‌ها

احسان نراقی

آنچه را خود ندارد، تصور می‌کند دیگران هم ندارند!

برلین - من همیشه غمگین بودم که چرا تعداد قهرمانان ملی ما در سال‌های اخیر کم بوده‌است. با خواندن کتاب "در خشت خام" که مصاحبه آقای احسان نراقی با ابراهیم نبوی است خیالم از این بابت راحت شد!

آقای نراقی در لابلای کتاب چنان ظهور کرده‌است که گوئی بیش از نیم قرن سلسله جنبان بسیاری از حوادث مهم ایران بوده‌است و آنجا که دولتمردان شاهنشاهی و جمهوری اسلامی به خطا رفته‌اند به دلیل بی‌توجهی به رهنمودهای ایشان بوده‌است. به ادعای خودشان، ایشان حتی یکبار هم به بیراهه نرفته‌اند، چه زمانی که ۲۰ ساله بوده‌اند و چه حالا که ۷۰ ساله شده‌اند.

آقای نراقی، که ابراهیم نبوی را پای صحبت‌های خود در پاریس نشاند تا کتابش در ایران خریدار پیدا کند، برای انتشار کتاب و عبور آن از سد ممنوعیت‌ها، در هر گذرگاهی از حوادث ۵۰ سال اخیر ایران آنچه که از تحریف و توهین و کینه‌توزی در سینه و به یاد داشته تقدیم حزب توده ایران کرده‌است! کار این تحریف و دروغ‌گوئی تا جایی پیش رفته که ایشان مدعی می‌شود «اصولا قسمت عمده کارهای امنیتی و تفتیش عقاید را در دستگاه شاه، توده‌ای‌های سابق در دست داشتند چون نه اخلاق، نه مذهب، نه خدا، نه پیغمبر، نه اعتقاد و نه مردانگی داشتند» (صفحه ۲۵۹)

حالا ببینیم همه آن چیزهایی که آقای نراقی مدعی‌است توده‌ای‌ها نداشته‌اند، نزد ایشان وجود داشته و یا دارد؟ پایداری بر سر عقیده و ایمان و احترام به دوستی‌ها و مناسبات گذشته، از جمله نشانه‌های اخلاق است. از ایشان باید پرسید پاس مناسبات با اهل دربار شاهنشاهی را شما حفظ کرده‌اید؟ به دوستی‌هایی که با تئورسین‌های دربار شاهنشاهی و بافندگان تئوری "آریامهر" در «بنیاد سلطنتی» و شخص شجاع‌الدین شفا داشتید پایبند مانده‌اید؟ به نان و نمک دربار شاهنشاهی حداقل همسر شاه که دست نوازشش همیشه بر سر شما بود- وفا کرده‌اید؟

هیچ یک از آشنایان قدیمی، "نماز"، "روزه" و "نماز شب" را از شما به خاطر ندارد، مگر در زندان کوتاه مدت جمهوری اسلامی متعهد به تظاهر به آن شده باشید! تحقیق و تفحصی در باره پیغمبر و حضرت علی و دیگر ائمه اطهار نیز تا پیش از انقلاب و به زندان رفتن شما در جایی انتشار نیافته است!

مدعی اعتقاد و مردانگی شده‌اید. کسانی که با شما در سال‌های پیش از انقلاب آشنا بوده و بویژه در ماه‌های پیش از انقلاب نظرات شما را می‌شنیدند، هنوز بخاطر دارند که شخص شما هدایت‌کنندگان تظاهرات

تاسوعا و عاشورا را تظاهرات پولپوت‌ها معرفی می‌کردید و امثال طالقانی و دکتر بهشتی را "ینگ‌ساری"های انقلاب ۵۷. در آن سال‌هایی که مقالات یک صفحه‌ای شب‌های جمعه شما در روزنامه کیهان، در پی توجیه رژیم شاهنشاهی بود، کسی از شما نشنید و در هیچ کجا هم نخواند که شما در باره پولپوت "موتلفه اسلامی" و یا گردانندگان "انجمن حجتیه" و آیت‌الله‌های "مدرسه‌حقانی" چیز نوشته باشید. حداقل بعنوان فردی مدعی تحقیق اصلا روحتان هم از این مسائل خبر داشت و یا در بی‌خبری کامل، اتاق‌های محل کار شهپانو را متر می‌کردید؟ به دربار و رژیم شاهنشاهی اعتقاد داشتید؟ و یا به خواست مردم برای بیرون آمدن از زیر بار فشار سیاسی و غارت اقتصادی دربار شاهنشاهی معتقد بودید؟ پاسخ به هر کدام از این دو سؤال نیازمند ارائه سند و مدرک کتبی است!

در باره "مردانگی" هم نمی‌دانم منظور ایشان از این اصطلاح چیست؟ بنده طبع طنز ندارم و امیدوارم آقای ابراهیم نبوی، اگر دوباره در نشریات داخل کشور دست به قلم برد، در باره "مردانگی" مورد نظر آقای احسان نراقی هم چیزی بنویسد. بنده در باره جوانمردی ایرانی‌ها زیاد شنیده و خوانده‌ام، اگر احتمالا منظور آقای نراقی از "مردانگی" همان "جوانمردی" باشد، لطفا نام یک تن از توده‌ای‌ها را که قسمت عمده کارهای امنیتی و تفتیش عقاید را در دستگاه شاه برعهده داشته‌است ببرد و یا بنویسد تا به آن فرد مراجعه کرده و نام بقیه را ببرم!

موفقیت شما را آرزومندم **ف.ح**

سطر به سطر راه توده را بلعیدم!

♦♦♦ رفقای پوینده راه توده- با سلام، در شماره قبل پیامی داشتید در پاسخ به نامه‌های وارده مبنی بر درج نظر هموطنانی که تازه از ایران آمده‌اند. آن را پیامی خطاب به خویش ارزیابی کردم و این چند خط را برایتان نوشتم تا شاید مقدمه‌ای باشد برای یادداشت‌های بعدی.

به محض رسیدن به مقصد، سراغ نشریه راه توده را که قبلا از نگاه منتقدین با آن آشنا بودم گرفتم. رفیقی از شماره اول دوره دوم تا شماره ۱۰۲ (باستثنای ۸ یا ۹ شماره) را در اختیارم گذاشت. با چشمانی گرسنه سطر به سطر آن را بلعیدم. در وحله نخست باید بگویم که برداشت راه توده از وضعیت ایران و راهبردهایی که با مضمون وابستگی به حزب توده ایران ارائه می‌دهد رضایت درخوری را در خواننده ایجاد می‌کند.

با شما موافقم که بسیاری از مسائل را باید به بحث گذاشت و باب گفتگو را در میان توده‌ای‌ها گشود. نحوه برخورد بسته به مسائل ومشکلات و تبلیغ این اندیشه غلط که "حزب باشگاه بحث روشنفکرانه نیست" ما را نمی‌تواند در صحنه عمل توان بخش شود. ما باید بار دیگر قدرت تحلیل مسائل، حوادث و پدیده‌ها را در میان خودمان تقویت کنیم و گذشته را نیز با همین قدرت تحلیل بررسی کنیم؛ ضعف‌های گذشته را جبران کنیم و قوت‌های آن را ادامه بدهیم. این تلاش همه جانبه در سرانجام خود خواهد توانست از جمع ما، حزبی واحد و پر قدرت بسازد. حزبی که حریف معضلات بسیار پیچیده جامعه امروز ایران باشد.

باقی بقایتان- سعید

مدارس زنجیره‌ای ارتجاع در کشورهای اسلامی

آلمان - ویتن - رفقای گرامی راه توده! ضمن سلام‌های گرم و صمیمی. اخیرا فستیوال فیلم‌های آسیائی را در ایتالیا به نمایش گذاشتند. در این فستیوال یک فیلم گزارشی-خبری ۳۰ دقیقه‌ای، که توسط یک فیلمبردار ایتالیائی و یک خبرنگار در باره طالبان افغانستان تهیه کرده بودند نظر همگان را به خود جلب کرد. آنها توانسته بودند با دشواری بسیار خود را به اردوگاه‌ها و مراکز نظامی-سیاسی طالبان رسانده و فیلم مستند خود را تهیه کنند. نکته بسیار قابل توجه برای ما ایرانی‌ها در این فیلم، آن بخش بود

چرا چاپ "راه توده" با مشکل روبروست!

راه توده دوره دوم، حدود ۹ سال پیش، با عزم و اراده چند تن از رفقای توده‌ای، که چند دهه از عمر خود را در حزب توده ایران گذرانده‌اند منتشر شد. یعنی در مهرماه ۱۳۷۱.

ادامه مشی و سیاست شناخته شده حزب توده ایران در برابر تحولات جامعه ایران و بویژه انقلاب بهمن ۵۷، کارپایه راه توده دوره دوم بود و همچنان نیز هست.

در طول این ۹ سال حوادث بسیاری در ایران روی داد و گذرگاه‌های دشواری در برابر راه توده قرار گرفت. چنان که در مقاطعی موجب کاهش میزان فروش نشریه نیز شد. از آن جمله است: جسارت اعلام ضرورت شرکت در انتخابات مجلس پنجم و یا حملات ناخبردانه‌ای که بدلیل انتشار مقاله "سخنی با همه توده‌ای‌ها" در راه توده‌های شماره ۲۴ و ۲۵ و این گذرگاه‌ها، با ایمان به راهی که طی می‌شد، پشت سر گذاشته شد. شاید بتوان گفت: اعلام شرکت در انتخابات ریاست جمهوری دوره هفتم و حمایت از محمدخانی، توسط "راه توده"، که یگانه حمایت یک نیروی سیاسی خارج از کشور و فراخواندن نیروهای داخل کشور برای پیروی از آن بود، سرآغاز چرخشی نوین در سرنوشت "راه توده" شد. پیروزی محمدخانی در آن انتخابات، توجه بسیاری را نسبت به نوع نگرش "راه توده" به مسائل ایران جلب کرد، که این روند همچنان ادامه دارد.

با کمال تأسف، امکانات مالی "راه توده" در حد و توانی نبود و همچنان نیز نیست، که بتواند پاسخگوی این اقبال باشد. همین عدم توانایی مالی، مانع از گسترش ضروری امکانات چاپ نشریه شده و به همین دلیل و در مقاطع مختلف امکانات چاپ نشریه با استقبالی که از آن می‌شود هم‌خوانی ندارد و باعث تاخیر در چاپ نشریه می‌شود. با آنکه کمیته سیاستگذاری و سردبیری راه توده، تمرکز توجه روی شبکه اینترنت راه توده و گسترش آن را در دستور کار خود قرار داده است، اما این امر نیز، علیرغم آمار ثبت شده سال ۲ هزار شبکه اینترنت راه توده، بنابر مضمون پیام‌هایی که دریافت شده و نامه‌هایی که دریافت کرده‌ایم نتوانسته و نمی‌تواند جایگزین چاپ نشریه شود. (این آمار در شبکه اینترنت راه توده وجود دارد.) تاخیر در انتشار شماره دیماه راه توده که سرانجام نیز در تلفیق با شماره بهمن ماه و تحت شماره ۱۰۳ منتشر شد، ریشه در همین ناهم‌خوانی میزان تقاضای نشریه با امکانات چاپ نشریه (اعم از دستگاه چاپ و صحافی، لیتوگرافی و ...) دارد.

سه راه در برابر کمیته سیاستگذاری و سردبیری "راه توده" قرار دارد: ۱- کاهش تعداد صفحات راه توده ۲- افزایش قیمت آن ۳- تهیه، تامین و گسترش امکانات چاپ. از این سه راه حل، تحولات ایران اجازه پیروی از راه حل نخست را نمی‌دهد. در باره راه حل دوم نیز، واقعیت اینست که "راه توده" در مقایسه با قیمت نشریات دیگر چاپ خارج کشور ارزان نیست و افزایش بیشتر قیمت آن می‌تواند با واکنش خوانندگانی روبرو شود، که گرایش توده‌ای ندارند، اما راه توده را می‌خوانند و دیدگاه آن را پیگیری می‌کنند. بنابراین، راه حل سوم یکبار دیگر در دستور کار قرار می‌گیرد؛ یعنی کمک مالی آنها که خود را عضوی از خانواده بزرگ توده‌ای‌ها می‌دانند و عزم راسخ منتشر کنندگان راه توده را می‌ستایند.

تمام کسانی که دشواری انتشار راه توده را درک می‌کنند و حاضرند برای رفع تنگناهای موجود بر سر راه آن به "راه توده" کمک مالی کنند، می‌توانند با ذکر "کمک به چاپ نشریه" کمک مالی خود را به شماره



که به "مدرسه مذهبی" طالبان در پاکستان اختصاص داشت. مدارسی که طالبان در آن درس خوانده و ملا شده‌اند!

آنچه که در باره این مدرسه و دروس آن و نحوه تفسیر قرآن و دیگر کتب مذهبی تهیه شده و به نمایش گذاشته شد شباهت بسیاری داشت به آنچه در مورد مدرسه حقانی قم و فارغ التحصیلان آن وصف می‌شود، که قوه قضائیه جمهوری اسلامی را قبضه کرده و علاوه بر سازمان دادن انواع قتل و جنایت، گروه‌های شبهه نظامی نیز تربیت کرده و خود را آماده حوادث آینده نیز کرده‌اند. سخنان ملائی که در مدرسه طالبان در پاکستان تدریس می‌کرد، شباهت بسیاری به نقطه نظرات آیت‌الله مصباح یزدی داشت که مدرسه حقانی را در قم رهبری می‌کند. شباهت‌های مدرسه طالبان در پاکستان و مدرسه حقانی در قم آنقدر زیاد بود، که من تصور می‌کنم این مدارس بصورت زنجیره‌ای در پاکستان، افغانستان، عربستان و دیگر کشورهای اسلامی برپا شده‌اند و همه آنها از یک مرکز غیبی که جز انگلستان نیست هدایت می‌شوند. با توجه به نقشی که احتمال دارد حقانی‌ها، مانند طالبان در افغانستان، بتوانند در آینده ایران و منطقه بازی کنند توصیه می‌کنم این فیلم را از طریق دوستانی که در ایتالیا دارید تهیه کرده و به هر ترتیب که می‌توانید به ایران منتقل کنید تا تکثیر و توزیع شود.

م. ب.

راه توده: دوست گرامی! از اطلاعاتی که به ما داده‌اید تشکر می‌کنیم. اما یک خواهش کوچک هم داریم و آن اینکه اگر ممکن است خودتان برای تهیه این فیلم دست به کار شوید و ما را هم مطلع سازید. راه توده، آنچه که می‌نویسد و انجام می‌دهد متکی به یاری همه توده‌ای‌ها و علاقمندان به انتشار آنست. یاری و همفکری، شما را نیز در جمع یاران راه توده قرار می‌دهد!

اصل کتاب را به ایران بفرستید!

آلمان - هامبورگ - دوستان گرامی راه توده! مقاله "۵ محور تولید در تلویزیون" را در شماره ۱۰۱ بسیار مفید و روشنگر یافتیم. اگر امکان دارد، از نویسنده این مقاله خواهش کنید اصل کتاب را برای ترجمه به ایران برساند تا در ایران چاپ شده و مردم بدانند تلویزیون چه نقشی در دنیای سرمایه‌داری دارد و آنها که در ایران جام جم را در اختیار دارند چگونه سعی می‌کنند همین شیوه را برای تزریق خرافات و در ضدیت با رای مردم بکار بگیرند. چنانچه اصل کتاب تهیه شود، شخصا حاضریم برای ارسال آن به ایران اقدام کنیم.

با تشکر - امضاء محفوظ

انتشار دفتر اول کنفرانس - چند پیام و سؤال در باره سمینارهای تحولات ایران و نقش ملیون و ملی-مذهبی‌های ایران دریافت داشته‌ایم و اینکه چرا مطالب نخستین کنفرانس منتشر نشده است. برای اطلاع خوانندگان راه توده می‌نویسیم، که بزودی دفتر اول از این سلسله کنفرانس‌ها منتشر خواهد شد. تاخیر در انتشار مقالات این کنفرانس نیز مشمول همان مشکلی بوده که اکنون انتشار راه توده نیز گرفتار آنست؛ یعنی ناکافی بودن امکانات چاپ و ضرورت گسترش آن. رفع این مشکل نیز در گرو گشایش مالی در کار "راه توده" است که امیدواریم توسط علاقمندان راه توده چنان درک و پذیرفته شود که برای این گشایش همت کرده و به راه توده کمک مالی کنند.

(بقیه چرا راه توده با مشکل چاپ روبروست از ستون مقابل)

حساب بانکی مندرج در صفحه ۴۰ واریز کنند و یا اگر راه حل دیگری به نظرشان می‌رسد، می‌توانند با شماره پیام‌گیر و فاکس مندرج در ص ۴۰ تماس گرفته و راه حل خود را ارائه کنند. طبعاً آدرس‌های پیام‌گیر اینترنتی راه توده نیز برای این نوع تماس‌ها و ارائه راه حل‌ها در اختیار علاقمندان راه توده است.

بازار کتاب در ایران

در بازار کم رونق کتاب، هفته گذشته دو کتاب به بازار آمد که در همان چند روز اول در ردیف کتاب‌های بسیار پر فروش قرار گرفت. هر دو کتاب به تاریخ ایران نگاهی تازه دارند:

چرا ایران عقب ماند؟

این پرسشی تاریخی است که هر ایرانی در برابر آن قرار دارد؛ و پاسخ‌گوئی به آن در شمار تحقیقات رایج در آمده‌است. دکتر کاظم علمداری که پیش از این نام او را در پای برخی از مقالات ماهنامه "کیان" دیده بودیم، در کتاب بسیار مفصلی، آخرین کسی است که در این زمینه تحقیق همه جانبه‌ای کرده‌است. نام کامل کتاب او اینست: «چرا ایران عقب ماند و غرب پیش رفت؟»

کتاب در ۵۶۸ صفحه و به قیمت ۲۵۰۰ تومان توسط انتشارات "گام‌نو" منتشر شده‌است. نویسنده ابتدا دیدگاه‌های رایج در باره عقب ماندگی ایران را بر می‌شمارد و ضمن بررسی آنها نظریه خود را پایه ریزی می‌کند تا در دل دلائل عقب ماندگی ایران به پاسخ این پرسش هم برسد: «راز پایداری دیکتاتوری، چه سیاسی، چه فرهنگی و چه دینی در ایران چیست؟»

در این تحقیق مفصل، زمینه‌های گوناگون و دلائل مختلف عقب ماندگی ایران و پیش رفت غرب به موازات هم پایه نظریه "تحلیل جامعه شناختی نهادی" که ارزش‌های اجتماعی (غیر اقتصادی) را به ارزش‌های اقتصادی (سود) پیوند می‌زند مورد بررسی قرار می‌گیرند، تا از دیروز جواب مناسبی برای امروز بدست بیاید. هدفی که نویسنده در مقدمه کتاب بدقت آن را توضیح می‌دهد:

«از آنجائی که پدیده عقب ماندگی جامعه ایران ریشه در گذشته دارد و ردیابی آن در انکشاف و رهیافت‌های کنونی لازم است - مثلاً برای شناخت دلائل کژ اندیشی‌های دینی - فرهنگی موجود - و چرایی پیدایش برخوردهای علمی، خردگرایانه و دمکراتیک و نوگرایی مذهبی در بطن همین فرهنگ و هویت اجتماعی کنکاشی تاریخی ضروری است.»

مطالعه این کتاب کم نظیر، پرتو تازه‌ای بر حوادث امروز ایران می‌افکند و خواننده را از سطح رویدادها به جانب عمق یک روند مهم تاریخی هدایت می‌کند.

در میان منابع بسیار زیادی که کتاب پیوسته به آنها رجوع می‌دهد، علاوه بر آثار مارکس، انگلس، آثاری از پژوهشگران بنام مارکسیست ایران و بویژه زنده یاد احسان طبری دیده می‌شود که دو کتاب بسیار مهم در شمار منابع اصلی کتاب است. دو کتابی که هر دو از انتشارات حزب توده ایران در زمان تصدی رفیق شهید محمدپورهرمان در بخش انتشارات است: برخی بررسی‌ها در باره جهان‌بینی‌ها و جنبش‌های اجتماعی در ایران - فروپاشی نظام سنتی و زایش سرمایه‌داری در ایران، همه عاشقان ایران را به خواندن این کتاب دعوت می‌کنیم.

آخرین تلاش‌ها

کتاب دیگر، ویرایش دوم "آخرین تلاش‌ها در آخرین روزها" نوشته دکتر ابراهیم یزدی، دبیرکل نهضت آزادی ایران است که بر خلاف چاپ اول، اینبار بسیار نفیس و آراسته به بازار کتاب آمده‌است. این کتاب

شرح رویدادهای آخرین روزهای رژیم گذشته از سفر آیت‌الله خمینی به پاریس تا پیروزی انقلاب است. در پایان کتاب تصاویر متعددی به چاپ رسیده که اغلب آنها برای نخستین بار است که منتشر می‌شود. سند بسیار معروف ساواک شاهنشاهی که در آن فهرست افرادی که قرار بود در کودتای نافرجام روزهای پایانی رژیم شاه دستگیر و بلافاصله اعدام شوند و جمعی که بلافاصله باید به جزیره خارک منتقل شوند، در این کتاب آمده‌است. دو نکته جالب در باره این سند به چشم می‌آید:

اول - هیچ یک از مقامات کنونی حاکم بر ایران که همگی در آن زمان هم زنده بوده‌اند در این فهرست نیستند.

دوم - توده‌ای‌های شناخته‌شده‌ای، نظیر زنده یاد سیاوش کسرائی در این فهرست مرگ جای دارند. بخشی از رهبری سازمان نوید، که در دوران انقلاب رهبری روزنامه کیهان را نیز در اختیار داشتند نیز در این فهرست قرار دارند؛ از جمله رفیق شهید "رحمان هاتفی"، "علیرضا خدائی" و چند تنی دیگر. آنها که به نام انقلاب بر مسند نشستند، کاری که ساواک نتوانست انجام دهد به انجام رساندند: شهادت، شکنجه و زندان و تبعید!

دو شعر زیبا

دو شعر را می‌آوریم از کتاب تازه انتشار منصور اوجی به نام "دختر میوه‌ها". اوجی شاعر همیشه ساکن شیراز، اکنون در شمار چهره‌های نامور شعر نیمائی است و در کتاب آخر خود برآستی به اوجی تازه رسیده‌است. کتاب "دختر میوه‌ها" دو هفته پیش توسط انتشارات نوید شیراز به بازار آمد، در ۱۴۴ صفحه به قیمت ۵۸۰ تومان.

در مقدم بهار

بهار تاریخ، بهار
رجی از دیوار فرو ریخته بر می‌کشند
- نارنجستان عتیق را،
و دست می‌کشند از کار
تا سیگاری بگیرانند و
فی‌الباهه سرودی بر لب آرند و

هم چاشت شوند گنجشکان را
بر پاره نانی
مردان کار
صبح بهار:
"بهار اومد گل!
بهار اومد بهار!"

دختران این دیار

انگورها را که چیدند
نوبت انجیرهاست
و بعد
دو هفته به زیارت می‌روند، به استراحت
و بعد پائیز است و برگ ریز
و نوبت چیدن گران‌ترین گل جهان
(زعفران)

حال آنانند
پیش از طلوع
سید در دست و ترانه خوان
برای چیدن پول می‌روند
- ای یار، ای یار!
دختران این دیار

حجتیه و انقلاب ۵۷

ریشه‌های مقابله با آیت‌الله منتظری

همزمان با انتشار کتاب "شهید جاوید"، جمعی از طلاب جوان حوزه علمیه اصفهان، به همراه چند جوان غیر طلبه، گروهی را برای مبارزه با "یزید زمانه" تشکیل دادند، که بعدها به گروه "هدفی‌ها" شهرت یافت. سید مهدی هاشمی، از دوستان و همفکران قدیمی "محمدمنتظری"، فرزند آیت‌الله منتظری، بنیانگذار این گروه بود.

تکفیر کتاب "شهید جاوید" و تبلیغاتی که در باره آیت‌الله منتظری، در حد نزدیک بودن او به بهائیت، از سوی حجتیه سازمان داده شد، به حوزه علمیه اصفهان نیز کشیده شد. در اصفهان، رهبری مخالفت با آیت‌الله منتظری (که خود اهل اصفهان و زاده نجف‌آباد است و طبعاً در اصفهان دارای پایگاه مذهبی و مردمی) را آیت‌الله شمس‌آبادی برعهده گرفت، که از سران حجتیه و ارتجاع مذهبی در اصفهان بود.

حجت الاسلام ریشهری، در کتاب خاطرات خود، بخشی از اسناد ساواک شاهنشاهی را که در اختیار او، بعنوان وزیر اطلاعات و امنیت جمهوری اسلامی بود، با حذف برخی قسمت‌ها، در ارتباط با آیت‌الله شمس‌آبادی چنین ذکر می‌کند:

«۱۳۰۳/۳۰ در جلسه‌ای که در منزل حاج آقا مرتضی ابطحی با شرکت ۲۰ نفر از علما تشکیل شده، آقای شمس‌آبادی سخنانی بر علیه بی‌حجابی و فحشاء ایران و از روحانیون حاضر در خواست می‌کند که این مطلب را در منابر عنوان نمایند. سپس صحبت کتاب شهید جاوید مطرح شد آقایان خادمی و شمس‌آبادی به شدت آقای منتظری را مورد حمله قرار دادند.»

گروه "هدفی‌ها" که با روحانیون اداره کننده حوزه علمیه اصفهان اختلاف داشته، برای جلب حمایت آنها و ورودشان به صحنه مبارزه با شاه فشارهایی را به این روحانیون و از جمله "شمس‌آبادی" می‌آورد. آنگونه که ساواک شاهنشاهی در جریان محاکمه سران گروه هدفی‌ها اعلام داشت، این گروه برای گرفتن کمک مالی به شمس‌آبادی مراجعه می‌کند و چون چند بار مراجعه به نتیجه نمی‌رسد او را ربوده و در جاده‌های اطراف اصفهان به قتل می‌رساند.

بنا بر سندی که ریشهری در کتاب خویش آورده، شاه پس از شنیدن این خبر توصیه می‌کند این قتل را به گردن طرفداران آیت‌الله خمینی انداخته و بیشترین بهره‌برداری را از آن بکنند!

اعضای گروه هدفی‌ها، توسط ساواک دستگیر شده و باتهام چند ترور و قتل به اعدام و سپس با یک درجه تخفیف به حبس ابد محکوم شدند. برای آیت‌الله منتظری نیز به جرم نوشتن تقریظ بر کتاب شهید جاوید پرونده‌ای ساخته شد و آن حمله به وی، که سند آن را ریشهری در کتاب آورده به حمله ساواک به آیت‌الله منتظری، تشکیل پرونده برای وی و زندانی ختم که تا انقلاب ادامه یافت.

پس از پیروزی انقلاب، سید مهدی هاشمی و اعضای زندانی گروه هدفی‌ها از زندان شاهنشاهی بیرون آمدند. موج حملات تبلیغاتی علیه محمد منتظری، پس از مرگ او در جریان انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی متوجه سید مهدی هاشمی شد و حمایت آیت‌الله منتظری از او به پرونده‌ای علیه خود آیت‌الله منتظری ختم شد.

سیدمهدی هاشمی سرانجام به حکم حجت‌الاسلام ریشهری اعدام شد و بدین ترتیب انتقام خون "شمس‌آبادی" گرفته شد. انتقامی که بی تردید حجتیه بزرگترین موافق آن بود.

حجت‌الاسلام ریشهری در کتاب خاطرات خود عکسی از مقبره با شکوهی که برای آیت‌الله شمس‌آبادی در اصفهان و در گلزار شهدا برپا داشته‌اند منتشر ساخته است که رهبر کنونی جمهوری اسلامی را در حال فاتحه بر قبر او نشان می‌دهد!

سخنان حجت‌الاسلام "فاکر"، نماینده شیخ واعظ طبسی در مجلس اسلامی علیه آیت‌الله منتظری و حکم اعدامی که محسن رفیقدوست برای آیت‌الله منتظری صادر کرده نشان می‌دهد، که این ماجرا ریشه‌دارتر از آنست که بتوان آن را در آینده نیز خاتمه یافته تلقی کرد.»

(راه توده شماره ۶۲ اسفند ۱۳۷۶)

آیت‌الله منتظری از جمله روحانیونی است که سران انجمن "حجتیه" از همان زمان شاه با او سر عداوت و دشمنی داشتند. پس از پیروزی انقلاب، این عداوت قدیمی که به موضعگیری‌های آیت‌الله منتظری در برابر حجتیه باز می‌گردد، به سازمان یافتن یکی از بزرگترین توطئه‌ها، از سوی ارتجاع مذهبی، بازاری‌ها و حجتیه انجامید. در جریان این توطئه روحانیون جوان و مبارزی نظیر "امیدنجف‌آبادی" و "سید مهدی هاشمی" کارشان به تیرباران ختم شد و بر خود آیت‌الله منتظری، تا این لحظه آن رفته است که بر همگان آشکار است. احضار توأم با اصرار از حجت‌الاسلام محمد منتظری برای حضور در جلسه شورای مرکزی حزب جمهوری اسلامی در شب انفجار دفتر مرکزی این حزب، نه تنها این حضار توأم با اصرار، بلکه اصل حادثه را به همان توطئه‌ای وصل می‌کند که به آن، در بالا اشاره شد.

دشمنی و عداوت ارتجاع مذهبی، حجتیه و بازار با آیت‌الله منتظری، همانطور که در بالا آمد، به زمان شاه باز می‌گردد و در سالهای پس از پیروزی انقلاب، این دشمنی فقط تشدید شد و جنبه توطئه‌های خونین و ضد انقلابی به خود گرفت. ارتجاع و حجتیه به بهانه نفوذ گروه هاشمی در خانه آیت‌الله منتظری، توطئه کودتایی خرنده‌ای را در خانه آیت‌الله خمینی علیه آیت‌الله منتظری سازمان دادند. آنها با یک حرکت به دو هدف رسیدند: نه تنها آیت‌الله منتظری را بدست و در زمان حیات آیت‌الله خمینی خانه نشین کردند، بلکه انتقام قتل یکی از رهبران حجتیه در زمان شاه را نیز گرفتند، تا درس عبرتی باشد برای دیگرانی که در جمهوری اسلامی بر مصدر امور قرار گرفته‌اند!

گروه هدفی‌ها

در اواخر دهه ۴۰ در "قهدریجان" اصفهان کتابی مذهبی نوشته شد بنام "شهید جاوید". این کتاب، حدوداً و بصورت ضمنی بر این فرضیه قرار داشت که خون "امام حسین" در تن شیعیان ادامه حیات دارد و بدین ترتیب مبارزه با شاه و سلطنت، مبارزه‌ای "حسینی" است!

این کتاب، پیش از انتشار برای بازخوانی و تایید چاپ به قم برده شد، اما هیچ یک از علما و روحانیون سرشناس آن زمان در قم آن را تایید نکردند، مگر آیت‌الله منتظری. آیت‌الله منتظری به مسئولیت و فتوای خویش چاپ آن را مجاز اعلام داشت و فراتر از آن "تقریظ" نیز بر آن نوشت، که در ابتدای کتاب به چاپ رسید.

چاپ این کتاب، در حوزه علمیه قم و در میان روحانیون وابسته به حجتیه و ارتجاع مذهبی آنقدر مهم نبود که تقریظ آیت‌الله منتظری بر آن!

فتوای در تحریم کتاب و نکوش تقریظی که بر آن نگاشته شده بود، در قم تهیه شده و در بازار تهران نیز برای آن امضاء جمع شد. ساواک شاهنشاهی نیز آتش بیار معرکه شد، چرا که در کتاب "شهید جاوید" شیعیان به مبارزه با طاغوت و در ایران، گرفتن انتقام خون امام حسین از یزید زمانه (اشاره به شاه) توصیه شده بود. "حجتیه" که خود در تهیه نامه تکفیر کتاب شهید جاوید نقش داشت، این کتاب و فتوای آن را فتوای نزدیک به "بهائیت" ارزیابی کرد و آن را منکر ضرورت ظهور امام زمان دانست، که فلسفه وجودی انجمن "حجتیه"، بعنوان پاسدار ظهور و فراهم سازنده شرایط ظهور حضرت مهدی بود!

تحولات جدید در روسیه!

چند خبر تفسیری زیر را به نقل از مطبوعات امریکا در باره تحولات اخیر روسیه می‌خوانید:

داخلی - پوتین گرایش گریز از مرکز چند سال اخیر را که منجر به نوعی ملوک‌الطوایفی شده بود متوقف ساخته و فرمانداران محلی را وادار به پیروی از مسکو کرده‌است. تا کنون چند تن از سران ایگارش‌های روسیه را تعقیب قانونی کرده، چند جاسوس امریکا را محاکمه کرده و لایحه خصوصی سازی اراضی را نیز متوقف کرده‌است. درآمد سرشار ناشی از نفت، طی دو سال اخیر که رشد ۵ درصدی را در اقتصاد روسیه بوجود آورده‌است، دست دولت جدید را برای برقراری کنترل خویش به اوضاع نابسامان سیاسی فراهم ساخته‌است و این درحالی است که پوتین چاره‌ای جز گردن گذاشتن به خواست عمومی مردم روسیه نداشته‌است. مردمی که نه تنها از نظر اقتصادی بشدت در مضیقه قرار دارند، بلکه بشدت نگران محاصره از سوی امریکا و چندپارچه شدن بازم بیشتر کشورشان هستند.

نظامی - دفاعی - در دوران اخیر، همچنین به روند نابودی ارتش سرخ از درون پایان بخشیده شده‌است. این نابودی تحت عنوان اصلاحات پیش برده می‌شد که اکنون متوقف شده‌است. دولت پوتین برای اولین بار، بعد از ۱۰ سال بطور جدی به رسیدگی به وضع نگران کننده ارتش پرداخته و بودجه آن در زمینه اتمی و غیر اتمی بالا برده شده‌است.

سیاست خارجی - روسیه در همین دوران کوتاه، باردیگر به متحدین سابق خود نزدیک شده و احتمالاً از "دوستان جدید" روسیه در ۱۰ سال گذشت فاصله گرفته است. اکنون هندوستان، کوبا، آنگولا، عراق، فلسطین و سرانجام "ایران" روابط دیپلماتیک و اقتصادی-نظامی مهمی در سطوح بالا را با روسیه شروع کرده‌اند.

در مورد همکاری تسلیحاتی با ایران، نادیده گرفتن موافقتنامه ۱۹۹۵ با امریکا احتمالاً باعث عکس‌العمل شدید امریکا علیه روسیه خواهد شد، اما اهمیت این همکاری‌ها برای روسیه آنقدر زیاد است که واکنش امریکا موجب تغییر این سیاست نخواهد شد.

البته، همه اینها به معنای بازگشت به سوسیالیسم نیست، بلکه عمدتاً پیروی از سیاست‌هایی در راستای منافع ملی روسیه است، زیرا محافلی در هیات حاکمه روسیه به این واقعیت پی برده‌اند که هدف نهائی امریکا که در دولت جدید امریکا سرعت نیز خواهد گرفت چیزی جز اضمحلال کامل روسیه نیست.

"صدای مردم" در سوریه منتشر شد!

روزنامه "صدای مردم" (صوت الشعب) بعد از نزدیک به ۴ دهه در دمشق پایتخت سوریه منتشر شد. در دو سوی نام "صدای مردم" علامت داس و چکش نشانه خط مشی این روزنامه است. روزنامه نیویورک تایمز شماره ۶ ژانویه در کتاب عکسی از دهه‌های روزنامه فروشی دمشق که مردم در کنار آن ایستاده و "صدای مردم" را می‌خوانند نوشت: بعد از ۱۹۶۳ این نخستین بار است که یک روزنامه خارج از کنترل حزب بعث سوریه منتشر می‌شود. دمشق، پس از درگذشت حافظ اسد دستخوش تغییراتی است که انتشار روزنامه "صدای مردم" نیز با توجه به این تغییرات منتشر شده‌است.

عضو رهبری حزب سوسیالیست صربستان:

تراژدی جنگ و تجزیه در یوگسلاوی ادامه می‌یابد!

آنچه را در زیر می‌خوانید ترجمه گفتگوی منتشره در "یونگ ولت" آلمان، با آلکساندر راستویچ، عضو شورای رهبری حزب سوسیالیست صربستان است

- چرا سوسیالیست‌ها، پس از شکست در انتخابات ریاست جمهوری در پنجم اکتبر، بدون هیچ مقاومتی از قدرت کنار رفتند؟
- ما در برابر یک شورش سازمان یافته چه می‌توانستیم بکنیم؟

اشغال فرستنده تلویزیون دولتی، یک توطئه سازمان یافته بود، ایجاد "کمیته بحران" هم یک توطئه بود. هنوز کسی نمی‌داند این کمیته را چه کسی سازمان داد و رهبری کرد. کارخانه‌ها، بیمارستان‌ها و مدارس با زور اسلحه اشغال شد و اغتشاش مسلحانه به سراسر کشور کشانده شد و اقتصاد، فرهنگ و ارتباطات را مختل کرد. البته این هنوز پایان فاجعه نیست. خصومت بین خلق‌ها بشدت دامن زده می‌شود و ادامه تجزیه کشور تدارک دیده می‌شود. در شمال بین صرب‌ها و مجارها، در "زونه شاک" بین صرب‌ها و مسلمانان، در جنوب آلبانیایی‌تبارها که در شورش پنجم اکتبر نقش اصلی را برعهده داشتند و از خارج هدایت می‌شدند در اندیشه تشکیل یک دولت مستقل‌اند. بنابراین، باید منتظر ادامه جنگ در کشور تکه پاره شده ما بود.

- می‌خواهید از یک توطئه طرح ریزی شده برای نابودی ساختار صنعتی یوگسلاوی نام ببرید؟
- دقیقاً همینطور است که شما می‌گوئید. در کشورهای سوسیالیستی سابق خصوصی کردن منجر به نابودی شالوده‌های حیاتی جامعه شد. تصور ما از خصوصی کردن چیز دیگری است. ما همواره خواهان خصوصی کردن بودیم، اما با گام‌های سنجیده و آهسته و با حفظ سیستم سوسیالیستی، بر اساس ظرفیت‌های صنعتی کشور.
- با انجام انتخابات، تصور می‌کنید کشور به سمت آرامش برود؟
- ما همچنان نگرانیم. نگرانییم از اینکه اغتشاشات ادامه یابد. از هم اکنون نیروهای حاکم اعلام کرده‌اند که رهبران حزب را بعد از انتخابات دستگیر خواهند کرد. خصوصاً "میوسویچ" را! ما انتظار ادامه اغتشاش‌ها و ادامه نابودی کشور را داریم. این روندی است که در کلیه کشورهایی که در آن‌ها سوسیالیسم سقوط کرد طی شده‌است.
- حزب سوسیالیست، بدون رهبری میوسویچ آینده بهتری نخواهد داشت؟

- یک هفته پیش و در آستانه انتخابات، کنگره حزب ما برگزار شد. تاکنون در تاریخ کشور ما کنگره‌ای اینچنین و در فضائی اینگونه دمکراتیک برگزار نشده بود. در این کنگره برنامه حزب، همچنین انتخاب اعضای رهبری، کمیته مرکزی و اعضای تشکیلات حزبی در همه شاخه‌ها، پس از بحثی همه جانبه بصورت غیر علنی انجام شد. بیش از ۹۰ درصد اعضای رهبری اعضای کاملاً جدیدی هستند. میوسویچ خود را کاندیدا نکرده بود و دیگر نمی‌خواست در ترکیب رهبری حزب باشد، اما تمام کاندیداهائی که در لیست انتخابات بودند اعلام کردند که در صورت کناره گیری او، آنها نیز کناره خواهند گرفت. به این ترتیب بود که میوسویچ با ۶۸ درصد آراء به رهبری حزب انتخاب شد. بنظر من غیر از میوسویچ آلترناتیو دیگری برای رهبری حزب وجود ندارد، زیرا اکثریت اعضای حزب به او اعتماد دارند.

قوه قضائیه تمرین "حکومت اسلامی" می‌کند!

فراوان خود نیز به جمع این منتقدان پیوسته‌اند، "رهبر" جمهوری اسلامی و "نهاد رهبری" را باید مخاطب صریح قرار داد و مردم را آگاه و آماده محدود کردن قطعی این اختیارات و بازگرداندن این اختیارات به نهادهای قانونی کشور کرد. وقتی از انتخابات آینده ریاست جمهوری، بعنوان رفراندوم اصلاحات یاد می‌شود و یا بحث همه‌پرسی مطرح می‌شود هدفی که دنبال می‌شود جز محدود ساختن این اختیارات به سود قوای سه‌گانه کشور و اختیارات آنها در قانون اساسی نیست. جدال بر سر "حکومت" و "جمهوریت" نیز در همین چارچوب رو به تشدید است. در همین جدال است که مشخص خواهد شد قدرت واقعی در اختیار کیست و دست‌های پشت صحنه کدام‌اند!

دادگاه ویژه روحانیت، سازمان اطلاعات و امنیت مستقلی به سرپرستی روح‌الله حسینیان تشکیل داده‌است. این سازمان، که ظاهراً فعالیت آن در چارچوب مسائل روحانیت تعریف می‌شود، بسرعت به یک وزارتخانه تبدیل شده و در برابر وزارت اطلاعات و امنیت قرار گرفته‌است. بسیاری از تصفیه شدگان وزارت اطلاعات و امنیت در دوران اخیر و دنبال قتل‌های زنجیره‌ای، با بودجه محرمانه دادگاه ویژه روحانیت در این سازمان جذب شده‌اند. هدایت و سازماندهی مستقیم حوادث کنفرانس برلن زیر نظر این سازمان صورت گرفت و از شبکه باقی مانده از سعید امامی در اروپا که زیر نظر سازمان مذکور قرار گرفته استفاده شد. این بودجه مستقیماً و با امضای محسنی اژه‌ای رئیس دادگاه ویژه روحانیت پرداخت شده‌است و فردی بنام "برنجیان" در شهر برلن آن را دریافت داشته‌است. برنجیان از عوامل ساواک شاهنشاهی است که در سال‌های اخیر با وزارت اطلاعات و امنیت کار می‌کرده و اکنون با محسنی اژه‌ای ارتباط مستقیم دارد. نقش برنجیان در ماجرای کنفرانس برلن را اکبر گنجی در حاشیه دادگاه خود در تهران فاش ساخت.

در برخی محافل تهران گفته می‌شود: تشکیلات اطلاعاتی که توسط محسنی اژه‌ای و روح‌الله حسینیان سازمان یافته، اخیراً لیست بلندی از فرماندهان رده پائین سپاه پاسداران تهیه کرده که باید تصفیه شوند. این لیست برای اجراء در اختیار رهبر قرار گرفته‌است. این اخبار نشان می‌دهد که قوه قضائیه و گردانندگان آن، که در دوران اخیر نقش فرمانداری نظامی حکومت نظامی را بر عهده گرفته، گام به گام به سوی تحقق "حکومت اسلامی" بجای "جمهوری اسلامی" پیش می‌رود و سازمان‌های مستقل حکومتی را نیز تشکیل می‌دهد. چند بخشنامه فراقانونی رئیس قوه قضائیه و تشکیل ستاد ویژه توسط رئیس دادگستری مرکز (علیزاده) نشانه‌های دیگر جهت گیری قوه قضائیه برای رفتن به سوی "حکومت اسلامی" است.

"رهبر" باید پاسخ بدهد!

دفتر تحکیم وحدت در یک نامه چهار صفحه‌ای سرگشاده، خطاب به "رهبر" جمهوری اسلامی مواردی از نقش دوگانه وی در سخنرانی‌ها و عملکرد دستگاه‌های زیر نظر مستقیم وی را بر شمرده و به حق پرسیده‌است: چرا و چگونه‌است که شما در برابر تخلفات آشکار قوه قضائیه، شورای نگهبان، مجمع تشخیص مصلحت نظام، شورای تبلیغات اسلامی و دیگر نهادهایی که زیر نظر مستقیم شما قرار دارند نه تنها سکوت، بلکه نوعاً آن را تأیید هم می‌کنید. چگونه‌است که شما در برگماری مشاوران و مسئولین نهادهای زیر کنترل خود رای و نظر مردم را در نظر نمی‌گیرید و آنهایی را که نمی‌توانند رای مردم را بدست آورند در کنار خود بر می‌گمارید؟ ترکیب مجمع تشخیص مصلحت و شورای نگهبان چه تناسبی با رای و نظر مردم دارد؟

در این نامه به محاکمات انجام شده در دادگاه ویژه روحانیت و زندانی شدن عبدالله نوری، اکبر گنجی، شمس‌الواعظین، علی افشاری و دیگران نیز اشاره شده‌است.

اگر نامه سرگشاده دکتر "یدالله سبحانی" پدر مهندس عزت‌الله سبحانی، خطاب به "رهبر" را سرآغاز تصحیح مسیر نامه‌نگاری‌های سال‌های اخیر - از خطاب قرار دادن محمدخاتمی، که اختیاراتش محدود است، به خطاب قرار دادن "رهبر" و نهادهای زیر نظر او که بیشترین اختیارات را دارد - به حساب آوریم، نامه محسن سازگارا (یکی از بنیانگذاران سپاه پاسداران) خطاب به "رهبر" دومین آن و نامه اخیر دفتر تحکیم وحدت سومین آنست. این روندی است که به حق باید منتظر ادامه آن بود و بجای مخاطب قرار دادن "محمدخاتمی" که مخالفان اصلاحات با شغف

در صفحات شماره ۱۰۳ می‌خوانید:

- ۲ و ۳ ادامه سر مقاله صفحه اول
- ۴ سرانجام دادگاه کنفرانس برلین
- ۵ و ۶ عالیجنابان در سونای "پیام" جمع می‌شدند
- ۷ و ۸ دیدار با هیات نمایندگی حزب کمونیست عراق
- ۹-۱۴ مقاله منتشر نشده کیانوری "مخالفان جنبش کنونی"
- ۱۵-۲۶ ساختار مافیائی قدرت درج ۱.
- ۲۷ زیر پوست شهر
- ۲۸ شرط بندی میلیونی - برکناری مهاجرانی
- ۲۹-۳۱ ایران در شطرنج جنگی امریکا
- ۳۲ یورش خونین به زندانیان سیاسی ترکیه
- ۳۳-۳۴ ضرورت پیوند نیروهای مسلح به جنبش
- ۳۵ نامه‌ها و پیام‌ها - آنچه احسان نراقی ندارد
- ۳۶ مشکلات چاپ راه توده
- ۳۷ بازار کتاب در ایران
- ۳۸ ریشه‌های بر خورد با آیت‌الله منتظری
- ۳۹ تحولات جدید روسیه
- ۴۰ قوه قضائیه تمرین "حکومت اسلامی" می‌کند - "رهبر" باید پاسخ بدهد
- پاسخ آیت‌الله منتظری به "ویراستار" کتاب ۱۶۰۰ صفحه‌ای خاطرات خود (ضمیمه شماره ۱۰۳)

Rahe Tudeh No. 103 Jan. 2001

آدرس صندوق پستی:

Postfach 100214

48051 Munster - Germany

شماره حساب بانکی:

Postbank Essen, Konto No. 0517751430

BLZ 360 100 43, Germany

۴ مارک آلمان، ۱۶ فرانک فرانسه، ۴ دلار آمریکا، ۴/۵ دلار کانادا

16 FF, 4 DM, 4 US\$, 4.5 Canada \$

☎/📧 (+49) - 2123 - 32336

<http://www.rahetude.de>

E-mail: anore@gmx.de

akord19@gmx.de